حق الیقین

یہ کتاب خاص مذہب امامیہ کے لیے چھاپی گئی کوئی شخص حضرات اہلسنّت سے اس کتاب کو ملاحظہ نفرمائیں

اطلاعاً التماس کیا

یہ کتاب مستطاب عقائد خمسہ یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد میں مصنّفات سے جناب خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین اخوند ملا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی الاصفہانی کے ہی بکمال رزانت و متانت و استقصای ادلہ عقلیہ و نقلیہ و حجج قاطعہ و براہین ساطعہ کتب معتبرۂ اہل سنت سے ہر مبحث کو لکھا ہی خصوصاً مبحث نبوت و امامت و معاد اور جو متعلقات مبحث معاد ہین ایسا شافی و کافی ہر ذی استعداد و عامی کے لیے تحریر فرمایا ہی کہ ما فوق اسکا متصور نہین فجزاہ اللہ عن جمیع المسلمین و رفع درجاتہ فی اعلی علیین فی جوار الائمۃ الطاہرین سلام اللہ علیہم اجمعین

واضح ہو کہ یہ کتاب بعد تحریر بحار الانوار مصنف علیہ الرحمہ نے لکھی ہی اور آخر مصنفات علامہ موصوف کے ہی

بحسن اہتمام سید عبد الحسین و مرزا محمد مہدی عفا اللہ عن جرمہما

مطبع جعفری واقع لکھنؤ نخاس جدید مین چھپکر تیار ہوئی

سنہ ۱۳۱ ہجری

تبیان الاخبار
للشیعۃ الامامیۃ الاخیار

اس مطبع جعفری سے یہ اخبار فیض آثار منبع اسرار و مجمع الانوار واسطے افادۂ مومنین اخیار و تفریح قلوب شیعیان ابرار کے مہینے میں دو بار دو حصوں میں بقدر ۱۶ سولہ صفحہ کے چھپکر مومنین باالیقین کی خدمت میں روانہ ہوتا ہی۔

حصہ اول میں عمدہ مباحث علمی اور مطالب مفیدہ متعلق تہذیب الاخلاق اور کبھی کچھ حکایات و محاضرات و لطائف اور وقتاً فوقتاً ازو مذاہب جدیدہ درج ہوتے ہیں۔

حصۂ دوم میں مسائل ضروری و فتاوی و تحقیقی مجتہد العصر والزمان جناب مفتی آقا سید محمد عباس صاحب شوشتری دام ظلہم العالی طبع ہوتے ہیں۔

قیمت سالانہ پیشگی امراء و نوابان و تعلقداران سے دس روپیہ اور بالعبد پندرہ روپیہ۔ اور دیگر مومنین شایقین سے چھ روپیہ پیشگی اور بالعبد نو روپیہ قرار دی گئی ہی۔

رطب العرب

یہ دیوان عربی تصنیف استاذ الکل فی الکل ہادی الوری اسلے خیر البشر حسان زمان سحبان دوران مجتہد العصر مفتی سید محمد عباس صاحب شوشتری دام ظلہ العالی عنقریب مطبع ہذا سے چھپکر انشاء اللہ ملاحظۂ اہل علم و فضل میں آئیگا۔

سفینۃ النجاۃ

یہ کتاب ادعیہ و احراز میں نہایت معتبر اور مستند ہی۔ پیشتر ازین بوجہ کثرت شایقین چھپ چکی تھی چونکہ دریں ولا بوجہ ندرت و کمیابی اکثر مومنین اسکے استفادہ سے محروم رہتے تھے لہذا بقدر وسعت و طاقت تصحیح اغلاط سابقہ کی گئی اور جسقدر دعائیں ناتمام متن میں تھیں ان سب کو تمامہ درج متن کر دیا ہی انشاء اللہ المستعان عنقریب اس مطبع سے چھپکر شائع ہوگی۔

صحیفۃ الرضا علیہ السلام

اسمیں خاص وہ احادیث ہیں جو حضرت امام رضا علیہ السلام نے اپنے آبائے طاہرین کے ذریعہ سے منقول جناب رسالتمآب سے روایت کیں ہیں چونکہ نسخہ اسکا کمیاب اور شایقین و طلاب اکثر خواہان رہتے تھے لہذا تصحیح ما امکن اس مطبع میں چھاپا گیا اور قیمت فی نسخہ ۲ قرار دی گئی ہی۔

اعلان

حضرات مومنین شیعہ کی خدمت میں گزارش ہی کہ راقم نے خاص کتب دینیہ امامیہ کے چھاپنے کا قصد اپنے مطبع میں کیا ہی اگر شیعیان ائمۂ اطہار اور موالیان حیدر کرار سلام اللہ علیہم آناء اللیل و اطراف النہار بموجب آیۂ کریمہ تعاونوا علی البر والتقوی اعانت خاکسار صرف اسیقدر کریں جو کتاب طبع ہو دست بدست خرید فرمالیں تو آیندہ انشاء اللہ المستعان بموجب تصمیم عزم و استحکام قصد یقینی متصور ہی۔

دیگر واضح ہو کہ کتاب مطبوعہ طہران و بمبئی و مطبوعہ مصر و کلکتہ و لکھنؤ خواہ کتب قلمی فریقین کی جو نادر الوجود ہیں انشاء اللہ بذریعۂ راقم دستیاب ہو سکتی ہیں اطلاعاً عرض کیا۔

العبد الفقیر الی اللہ

محمد علی کان اللہ لہ و لخلق آبائہ از لکھنؤ نخاس جدید

حق الیقین

از مصنفات خاتم المجتہدین آیۃ اللہ فی العالمین مولانا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی اسکنہ اللہ فی
اعلیٰ علیین فی جوار ائمۃ الطاہرین بہ تصحیح و مقابلہ با چند نسخ قلمی و نسخہ مطبوعہ سلطانی

در مطبع جعفری واقع لکھنؤ محلہ نخاس بحسن جدید مطبوع طبائع مؤمنین گردید

هذا کتاب حق الیقین للعلامة الاجل مولانا محمد باقر المجلسی و هو آخر مصنفاته طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و الصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل و العلم و الیقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

اما بعد خامه شکسته زبان و بیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفحات قلوب و صحائف الواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر می‌نماید که چون بدلائل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل المتین خود را بسعادت باقیه آخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست و اکثر خلق از تحصیل آن غافلند و ارکان این را نمی‌دانند و قلیلی که از نقص خود آشنا شده در فکر آن افتاده اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند بمحض تقلید اکتفا کرده و قدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین و اذعان نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را ببینات وافیه و دلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا بقلت بضاعت یا وفور اشتغال یا عدم قابلیت ادراک از آنها انتفاع بسیاری نمی‌یابند لهذا این فقیر اراده نمود که در این رساله مختصر کافیه عمده آن مطالب عالیه را به بیانهای اوضح و اقرب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و آوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملائک سپاه ظل الله سید سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجا سلاطین کامگار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد مشعله جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق فقره السلطان العادل ظل الله [illegible] نرفع درجات من نشاء و مصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء ابو المظفر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سمی ثالث ائمه اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان خلد الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین و متع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردیده ثواب آن بروزگار فرخنده آثار عائد شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیه او و تصدیق بعثت انبیاء که حق سبحانه و تعالی برای تکمیل خلائق برایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه

والد و اقرار باینچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین است تفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای
پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حقتعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد
و توابع آن پس تحقیق این مطالب در ضمن چند باب ذکر کرده میشود **باب اول** در اقرار بوجود حقتعالی و صفات کمالیه و سلبیه است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار
بوجود صانع عالم است و آن چیزیست بدیهی زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و گردیدن آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و
خلقت آدمی و روح و جسد و غرائب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده یقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات
است و بهیچ وجه نقصی در صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلائل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید **دلیل اول** آنکه
هر مفهومی که آدمی تعقل مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی علاقه بودن آن در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن
محالست او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب است بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن در نظر بذات او مساویست پس اگر علتی
بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس میگوئیم که شکی نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان
آنها نباشد پس میگوئیم که با هم ملاحظه کنیم هر یک را مشخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است چنانکه بدیهی عقل است که موجود شود بی علت محالست زیرا که ترجیح بلا مرجح
لازم می آید و آن بدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است
که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود
البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت وجود دیگریست الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل اجزاست گوئیم که هر یک بشرط وجود علت
واجب است وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هر گاه واجب الوجود نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دوم** بعضی از محققین
گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند زیرا که محال است عادة که عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس گاه جمیع
انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته ایشان را علم بهم
رسیده که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل است که این
عقد یا بدیهی اند یا نظری اند دلائل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است **دلیل سوم** معجزاتیست
که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را بینا کردن و ماه را
بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان و یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید
که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت انبیا بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرائب صنع الهی آفاق و انفس
ظاهر میگردد و حقتعالی در قرآن مجید اشاره بآن فرموده است کافی است بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور اند چنانچه
حقتعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِی اللّٰه
شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضاً فرموده است که دین حق فطرت خداست
که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند و امر
بصانع و نبوه بر اینمعنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسائل ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود می برند و اقرار
مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است و یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال

منکر وجود مبدأ انما با ظفانه بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل معتد به مروی نیست توضیح کلام درین مقام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حقتعالی و تقدس ازان برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل بشر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاقه اضافت رحمت بی منتهای لا اله الا هو الشیء ینابیع علم و قدرت مجاری حکمت و دلالت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و ازین جهت در هنگام صدور وقوع وقایع و وقت اضطراب بسبق جبلت می شتابند و فزع بدرگاه دارنده خود میاورند و توجه طبیعی بآن بی تکلفی در آن نیست و ازین جهت اجابت مظهر استجابت دعای ایشان باشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است از عاج حیوانات عجم بدرگاه عروض خوف و گرسنگی ایشان در حال استسقا و همچنین است حقیقت این قبیل است لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهدی بوده‌اند و در هر زمان بوده اند خلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل مروی نیست بلکه مجال خلاف احوال و افعال او دست فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از سنین خشکسال عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهسار رفتم آهوی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت روزی کلاغی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من بچه او را صید کردم بچه را گذاشته و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بسوی آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحضرت حقتعالی میکند ناگاه کودالی پیش آمد و من در آن کودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادر آن مدد او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم مخفی نیست **فصل دوم** آنکه حقتعالی قدیم و ازلی و ابدی و عدم بر او محال است و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب و لازم ذات او است و محال است که از او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است **فصل سوم** آنکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق همینها بوده و اگر خواهد صد هزار آنچه آفریده است از آسمانها و زمین و غیر اینها میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور در کارها نیست و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکنی را که اراده حقتعالی بایجاد آن تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد بآنکه اراده حقتعالی بما سوی خود تعلق نگیرد و بکند لیکن سخن ما درین است که آن مذکور شد اتفاق کرده اند ارباب عقول و ادیان و آراء مختلفه بر آنکه عجز و نقص در صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل آنچه در ابد بهم رسد جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و لغتهای جانوران همه را عالم بوده است و او خالق همه چیز است یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی آفریند البته باید بصفات و آثار آن علم داشته باشد تا قابلیت مقرر ماهیت آن را داشته و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد به همه چیز مساوی است دیگر آنکه بی نهان کسب [illegible] علم آنها و جمیع کمالات آنها با منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد خدا معتقد

و اشاره بهمین دلائل در سوره کلام مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیاء را الکسی که همه چیز را آفریده است
و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات حافظ و خالق و مربی همه اوست بهمه آنچه در مراتب کمال او
میرسانند و او داناست بخفایای امور و کسیکه اندک تاملی کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر
قانون حکمت در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها با یکدیگر و آلات
و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراک حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در آن نوشته اند و هنوز عشری از اعشار آنها پی نبرده اند
بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و هیچ امری از علم او بیرون نیست و بر همه چیز داناست و اینکه اشاره باین آیات وارد شده باید دانست
که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی او را نمیباشد و خواب و بیهوشی که مقدمه خوابست او را محالست زیرا که اینها همه
عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب قبیح ثابت شد معجزه حقیت پیغمبران
علیهم السلام و اوصیا ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی لهذا سایر صفات کمالیه بخبر ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلائل
دلائل عقلیه نیست و لهذا در بسیاری از مقام کلام را مختصر کردیم دویم آنکه حقتعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنیست و آنچه دیدنیست از آنها
بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشد و بی آنکه او را آلت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خود خواهد بود و کامل نخواهد بود و چون ثابت شد که علم او بجمیع اشیاء محیط است ... و ایشان نیز ...
پنهان بخود که در وجود آنها میباشد این صفت بعلم برمیگردد و چون ... گاهی ... ذکر کرده اند شاید تکلمش آن باشد که در
ضمن آنها و هر کس باشد و که خداوند عالم بجزئیات است ... اعمال عباد ... سمیع و بصیر است این صفت را مطلق
علم تخصیص میدهند که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات ... این دو صفت ... صفت علم ... ذکر آن
شده سیم آنکه حقتعالی حی است یعنی زنده است مراد از حی صفتی است که از آن دانائی و توانائی آید چون معلوم شد که حقتعالی عالم و قادر است
پس صفت حیات نیز او را خواهد بود و اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی بایشان میباشد ... این صفت ... عارض گردد
و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت برمیگردد چهارم آنکه حقتعالی مرید است یعنی کارها از روی اراده و اختیار از او صادر میشود مانند افعال مضطر که بدون اراده
و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از بالا و از فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده مترتب برای
آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بجد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود در جناب مقدس الهی این اختلاف احوال و عوارض
نمیباشد پس بجای علمی که حقتعالی دارد که صدور فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود و میشود در آنوقت لهذا متکلمان امامیه
گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده که اراده بمعنی ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در
باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال حقتعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در
افعال مجبور نیست پنجم آنکه حقتعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات میکند در جسمی بی آنکه او را عضو و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمانها میکند و ملائکه میشنوند و وحی میکنند یا بایجاد نقوش میکند در لوح
سماویه و ملائکه میخوانند و وحی میآورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حقتعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت است بر ایجاد حروف و اصوات و هر چه خواهد و اراده دارد

قدیمند و چون دانستی این صفت اجمالاً ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحیها الهی بر این است و کلام خدا که قرآن مجید
و سائر کتب آسمانیست همه حادث شده و علم حقتعالی با آنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است بهم باید دانست که
حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از قبایح منزه است و دروغ معتزلی که بار او روا است
باعتبار ارتکاب عمل قبیحی است و این از عجز یا ست فاذ نتیجه که مفسده کلام را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف میشود و ایضا اجماع جمیع ملیین
و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حقتعالی متصف بصدق است و تصحیح اقوال و کتب الهیه منوط است باین و از جمله ضروریات دین است و بهم آنکه صفات کمالیه الهی عین
ذات مقدس است باین معنی که او را صفت وجودی نیست که قائم بذات او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است چنانچه در باذالی است
و صفت قدرت هیچ دلیست عارض ذات او در حقیقت ذات مقدس او قائم مقام جمیع صفات است و همچنین سائر صفات کمالیه ذات قائم مقام
همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم
باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این
محال است چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حقتعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات
زائده پس مقارن گردانیده او را بصفات هر که او را مقارن صفات ساخت معتقد بدو است پس اعتقاد بدو خدا کرده باید در ذات خدا قائل باشد هر که این اعتقاد کرد
دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خدا است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او
آنست که صفات زائده را از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت
و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حقتعالی عالم و قادر است و مختار و حی و مدرک
و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها اختلاف کرده اند
و همه بر میگردد با آنچه مذکور شد باب دوم در بیان صفاتیست که از حقتعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است اول آنست که او یگانه است شریکی ندارد
در خداوندی و در خلق اشیا چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده
بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که انتظام عالم وجود
و انتظام احوال آن بدون وحدت الهیه نمیشود و هر گاه دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی بهم رسند باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون
تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باید که تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر
بمنزله یک شخص است چنانچه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی
دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و در اجزای عالم بر آید از عالم روحانیات تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند بعضی
در بعضی فرو رفته و بیکدیگر مرتبط چنانچه پنداری که یک خانه است بر اصحاب بصیرت واضح مخفی نیست که این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت
انتظام نپذیرد و چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد نیست بواسطه آنکه مصدر صور مختلفه است پس صنایع بدیعه
و سائر تسبیبات مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه آنها معنی الوهیت آن منقطع میشود نیز معلوم گردد که همچنین وحدت انتظام که در اجزاء
عالم واقع است جز بوحدت صانع ممکن نبود چنانچه مضمون کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی بر آنست و اهل

اعتبار را اولی النهی کافیست که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطری است حدوث عالم نیز بدیهی و فطری است و حکمای دیگر که الهی اند و سفیر یکدیگاه اند
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه نیز اصلی به سبب آنکه میدانند و میگویند که نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده است حادث است
و قلیلی از ایشان که بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر از ایشان تأمل کنند عالم را حادث میدانند و شبهات ایشان هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را
بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود بایست که پیغمبرها و رسولان
او نیز بتو میآمدند و این دلیلی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک لک و بیست و چهار هزار پیغمبر از برای معرفت
و عبادت حق تعالی فرستد و خلق را هدایت کند و اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود و نیز میبایست پیغمبری از برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر
نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات واجب الوجود را نمی‌شاید و بر این مطلب دلایل بسیار است و در این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
از آن اوضح است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را
مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و
اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست
زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج به آن جزو خواهد بود و در وجود ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و واجب الوجود بالذات
و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج
است باجزا و او را مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از آنها و حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی برای او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیات است سوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه
فرموده است لیس کمثله شیء یعنی شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد
و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی محمد و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق
عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان او است چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست به دیده سر ادراک
او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این از ضروریات دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که بر خلاف
این وارد شده است یا تأویل است و یا ادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که ندیده اند او را دیده ها بمشاهده دیدن لیکن دیده است
او را دلها بحقیقت های ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف
مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن
تو است و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است
و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود

مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از
مقولات که عرض است نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است و مجمل سخن در این
آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث باشند حقتعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد
از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص برای او روا نیست و اگر چه آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست
و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حقتعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه
بوده باشد و این صفت کمال حقتعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حقتعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد
زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز او را ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر گردانیدن گاه خلاف مصلحت باشد بعمل
آوردن نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانکه گفته اند که صفت ذات آنست که حقتعالی بآن معروف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست
که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود و اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین است چنانکه
حقتعالی قادر بر همه ممکن است و بعجز از هیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفرید چون مصلحت در خلق آن بود و
بعد از خلق آنها نیز پیش از خلق نکرده و نیز بدو کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها
موجب تغییر در ذات مقدس الهی نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است
و هر چیز را در خور قابلیت او و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از این عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود و بکل
مصالح و مصالح کل بلا تشبیه باید باران رحمت که می بارد و همه جا بیک نحو می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات یک زمین گل و سنبل میرویاند و در
یک زمین خار بمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک دیگر بی بار و اینها بعمل می آورد و یک خانه را آبادان میگرداند و دیگری را ویران
و همه اینها بار آن است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این
بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب حقتعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا یعنی
خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید او را بآن نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و حق آنست که خدا را بغیر نامهائی که در آیات
و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهائی خدا حرفی چند اند که مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامها خدا عین اوست و
این سخن هذیان شنیع است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت
نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
آنکه حقتعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت
عیسی علیه السلام فرزند خدا است یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حقتعالی است و کفر است و آنچه
بعضی از صوفیه میگویند که حقتعالی عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول
کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را

لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد ششم آنکه حق تعالی در قدیم بودن
شریک ندارد یعنی هیچ چیز غیر جناب مقدس او نیست مگر حادث است جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث و قدم را در عرف حکما بچند معنی اطلاق میکنند
اما آنچه اتفاق ارباب ملل بر آنست آنست که آنچه غیر از حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و زمان وجودش از طرف ازل بی‌نهایت نیست و بغیر حق تعالی وجودش ازلی
نیست و این معنی اجماعی مسلمانان است بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب
بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود
بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیوم در بیان صفاتی که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند بحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن
و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد
و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میگردد و این جهت گاه است بدیهه عقل همه کس میفهمند مانند حسن راستی
که نفع رساند و قباحت دروغی که ضرر رساند و گاه است که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند و گاه حسن و
قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها ظاهر میشوند مثل حسن روزه روز آخر
ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح اول امر و نهی شارع است هر چه شارع امر کرد حسن و هر چه نهی فرمود
قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل از آیات و اخبار
بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل
قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می‌آید بنابر دوم عجز و بنابر سوم احتیاج و بنابر
چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از و صادر نتواند شد سیوم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان است
تکلیف بآن میکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر
امامیه و معتزله باین قول قائل اند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیاری ندارند
بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد
اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان صحیح میدانیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت مرتعشه که بی اختیار است و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق میدانیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی
از بام بزیر آید اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال و دوم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن
ایشان و عذاب کردن بر معصیت ایشان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و آزار کند که چرا نیاوردی
یا گوید باسمان برو و زند که چرا نرفتی و البته که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی
اختیار او جاری کند و ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جاها از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سیوم
آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بطاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت
اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیجا خواهد بود و هر دو بر خدا محال است و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است

که نه چنین است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته‌اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است و او بنده را باراده خود کرده است اما اسباب فعلش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار از جانب خداست و امر بین الامرین این است و حق آنست که مدخلیت حقتعالی در اعمال عبد زیاده از این است بلکه بالطاف خاصه و توفیقات خدا برای کسی است که مستحق آنها باشد بسبب اعمال حسنه دخلی است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخلی هست در فعل معاصی اما هیچ یک از اینها بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی امر فرماید و مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من بیاورید و هر یک این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند و بعد از آن یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست میدارد و بعد از آنکه بهر دو این تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را تنها میطلبد و ملاطفها و مهربانیها میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگری نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچ کس او را مذمت نمیکند و نمیگوید که این غلام در کردن مجبور شده است و نه دیگری در نکردن بلکه هر دو باختیار خود کرده‌اند و حجت آقا بر هر دو تمام است و تقدیر مدخلیت حقتعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حقتعالی واجب است بحکم عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حقتعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و در افعال او اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده‌اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته‌اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و انتظام عالم فعلش بر حقتعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید فعل الهی متضمن مصلحتی باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنست که تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست

باب چهارم

در مباحث نبوت است و آنچه مقصود است اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حقتعالی واجب است عقلاً زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم‌اند از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نمیتوان کرد و اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات پس مشهور علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده‌اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته‌اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حقتعالی ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد و گفته‌اند که حقتعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده‌اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حقتعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت میکند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حقتعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسیده که محبت جناب مقدس الهی دل او را مستقر کرده و او از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یافته پیوسته مشغول بمطالعه جمال حق تعالی شده جلال و عظمت الهی بدل

او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر خاطرش نگردد و اگر بنادر خیال معصیتی
در خاطر او در آید بملاحظهٔ جلال الهی نگذارد که بمیدان گردد و ایضاً شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب او است مرتکب معصیت او
گردد و با این اسباب معصیت از و صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده‌اند که حقتعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هرآینه عصمت برای او
کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام یا دلست بر ارتکاب مکروه و ترک اولی و
چون نسبت بجلالت مرتبهٔ ایشان بسیار عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده‌اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده‌ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده‌اند
از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطاهای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که در کتب خود درج داشته‌اند برای آنکه خطاهای خلفای
جور خود را اسهل کنند و در کتب خود ایراد نموده‌اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده‌اند و احادیث در رد آنها از طرق اهلبیت علیهم السلام
بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده‌ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن
حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبهٔ بلندی کند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانچه گفته‌اند شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفتهٔ او کسی از و قبول
نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقم یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد معجزه مثل آن نشانست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان مثل آن
عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و
عمل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزهٔ من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند
و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائدهٔ حضرت مریم هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای هدایت دین و دنیای
خلایق فرستاده و دلیل من این است که حقتعالی باشارهٔ من ماه را دو نیم میکند یا مرده را زنده میکند در همان ساعت آن امر واقع شود ما یقین میدانیم که
او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این دروغگو کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و
اطاعت او امر قبیح پس خدا اغرای بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه مطابق مدعا باشد تا دلالت
بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده‌اند که مسیلمهٔ کذاب دعوی پیغمبری میکرد با و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی او را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک
شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاهی که کم آبی بود آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزهٔ مکذبه خوانند سوم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت
خود باشد و اعلم از همه کس باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او باینها محتاج اند و باید که بصفات کمال موصوف
باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فرزانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت
و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه
و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد الزنا و شبهه ناک نباشد و پدران او
دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از و صادر نشود مانند چیزی خوردن میان
بازارها و در حالت راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده‌اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبر باید که از اجداد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بوده‌اند همیشه مسلمان بوده‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و مادران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر می‌شود که باید مسلمان باشند
اما این دعوی ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف
در این باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده‌اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل‌اند از جمیع ملائکه و در این مضمون احادیث بسیار است
و ادله عقلیه نیز بسیار گفته‌اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است
باید مجملاً اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان حق‌اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده نبوت ایشان ضرور دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و
ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و یعقوب و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس که اقرار به نبوت
ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مرتبه و فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان‌اند اولوالعزم و صاحبان شریعت‌اند و ناسخ شریعت پیش‌اند و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است
و بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول به وجوه مختلفه کرده‌اند بعضی گفته‌اند رسول آن است که مبعوث
شود و ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن است که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته‌اند رسول آن است که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل
آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته‌اند رسول آن است که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن است که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث
معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم‌اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است پیغمبری بوده است که در خواب
می‌دیده و صدای ملک را می‌شنیده و در بیداری ملک را نمی‌دیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و امامی نبوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است
مثل لوط که تابع ابراهیم علیه السلام بوده و پیغمبری دیگر هست که در خواب می‌دیده و صدای ملک را می‌شنیده و ملک را می‌دیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع
شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب می‌بیند و صدا می‌شنود و ملک را در بیداری می‌بیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در احادیث
معتبره وارد شده است که نبی آن است که در خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود اما ملک را در بیداری نمی‌بیند و رسول آن است که صدا را می‌شنود و در خواب ملک را می‌بیند
و در بیداری ملک را نیز می‌بیند و امام صدای ملک را می‌شنود و او را نمی‌بیند و بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و
بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آن است که دعوی پیغمبری کرد و معجزات بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همه ارباب ملل و نحل قائل‌اند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع افعال و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود
و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و آن عظیم‌ترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقی است و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث می‌شد
غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع بود و اهل آن زمان در آن ماهر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام‌تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون
مدار بر سحر بود حق تعالی عصا و ید بیضا و امثال اینها را به او داد که قوم او از امثال اینها عاجز شدند با آنکه در آن فن ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد چون مرض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق بسیار بودند مثل جالینوس و امثال او بودند پس معجزه حضرت عیسی مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه به فعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه جناب محمد
صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب فن فصاحت و بلاغت و اشعار و سخنان فصیح بلیغ رواج داشت می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند و بدان فخر می‌کردند حضرت
قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس ثابت شد که ده سوره

از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس امر نمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند در مثل سوره کوچکی بیاورند با
آن سعی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بودند بیاورند اگر قادر می‌بودند البته می‌آوردند
و با وفور فصحاء میان عرب و علماء و ادیان میان اهل کتاب و منتهای جهد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده‌اند
و نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حقتعالی چنین امری بر زبان او جاری
نمیکرد و الا اغراء بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آید و آن قبیح است بر حق تعالی و قبیح از حقتعالی محال است و وجه اعجاز قرآن مجید
خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب و بستن زبان ایشان مینمود که نتوانستند
نمی توانستند بنمودند اگر چه اعجاز به هر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنست که اعجاز از چندین جهت بوده اول از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که هر کسی
که قرآن را می‌شنود امتیاز آن از سخنان دیگر می‌فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصحی واقع شود مانند یاقوت ثمانی و لعل بدخشانی می‌درخشد و جمیع
فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان به غایت فصاحت و بلاغت آن نموده‌اند و روایت کرده‌اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای افتخار بر کعبه
مشرفه می‌آویخت چون آیه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته‌ها خود را برگرفتند و پنهان کردند دوم از
جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نیابد و جمیع بلغای آن زمان از
غرایب آن متعجب و حیران بودند سوم عدم اختلاف چنانکه حقتعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که اگر از بشر هر گاه کلامی به طول انجامد البته میشود که مشتمل
بر تناقض و اختلاف بسیار باشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون چنانچه ... و دیگر آنکه انشا کننده آن سخن صاحب خبط و سهو نباشد دیگر آنکه آیه
آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان و فقهاء و دشمنان او باشند لیکن اختلاف در فصاحت است که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره‌اش فصیح است فقره
دیگر فصیح نیست اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک جمله وعظ و تحقیق است دیگر لهو و باطل و تنزیل است و کلامی که از اول تا آخر
در اعلای درجه بلاغت بوده باشد و همه حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نشده و دیگر از کسی هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال انبیا
چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت میان عرب صنعتی از اهل علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علما
اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت به بلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین رساله از معارف الهی ذکر کرده‌اند
در هر سوره و آیه با حسن وجه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و برکت آنحضرت اعراب
که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و حکما و علما از کتاب علم و ادب ایشان
شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب جلیله شرایع و سنن که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رساله‌ها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند
علما و زبان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و ترجیح هر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت انام علیه و آله السلام مقرر
گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی به عقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیم جلی باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیا سابقه و قرون ماضیه در آن
زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران از آن خبر نداشتند و اهل کتاب ... بیان سوره که با وجود معاندان ... اهل کتاب نتوانستند
که تکذیب آنحضرت نمایند و هیچ تغیری ... از اخبار ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن ...

حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال گوشت شتر
بر ایشان و غیر اینها که به تفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام ششم از جهت خواص سوره و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی
و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و ایمن از مخاوف ظاهری و باطنی و شیاطین انس و جن در آیات سوره فرقانی هست بتجارب صادقه
معلوم گردیده و تأثیرات قرآن مجید در حصول شفای دردها و در رفع بلاها و نجات از شرور شیاطین و نفسانی زیاده از آنست که
صاحب انکار آن تنها یا عاقلی را در آن مجال تأملی باشد هفتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی نیست و آنها زیاده
بر آنست که احصا توان نمود و آن دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است به آنچه کافران و منافقان در خانه‌های خود میگفتند
یا با یکدیگر راز پنهان میکردند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند
و چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند درین ساعت جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام
دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر اینها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مکرر بوحی الهی مانند خبر دادن
از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از ذلت یهودان تا روز قیامت و چنانکه شد حال ایشان تا پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل
ترین اهل روزگارند و ذلت ایشان شایع شده و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و کشتن
حضرت یا سبعی آن ملعون و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر دشمنان و خبر دادن از غلبه روم و سایر کفار عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع
و اولاد آنحضرت و [illegible] آنها که حضرت را ابتر میگفتند و خبر دادن [illegible] و اکثر در حیات القلوب مذکور است

نوع دوم در بیان مجملی از سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن و زیاده بر آن بآنحضرت عطا
کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی توان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است **قسم اول**
معجزاتی که در بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین انور او ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبینش [illegible]
انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و انگشتانش مانند شمع روشنی میداد دوم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر جا که
آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده که از آن راه میگذشتند میدانستند که حضرت از آن راه گذشته است و عرق آنحضرت را جمع میکردند و آن بهترین عطرها
بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلوی آب نزد آنحضرت آوردند اندکی از آن آب در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد
سوم آنکه چون در آفتاب می ایستاد و راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر و گردن از او بلندتر
مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب بر سرش ابر سایه می افکند و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه
و غیر اینها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و در خواب نیز از ادراک معطل
نمیگردید و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام
مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان به هر جا که می افکند در آن برکت بهم میرسید و آب بسیار میشد و بهر دردی می مالید شفا مییافت و دست مبارک را بهر طعامی که
میگذاشت در آن برکت بهم میرسید از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از یک صاع جو جماعتی قریب به صد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را
میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در هر مجلس که می نشست نورش ساطع میشد و مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم آنکه مهر نبوت
بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن از آفتاب میدرخشید زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری میشد بقدری که

جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ انگشت ماه را دو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق‌پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند
هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش حیض و خون متولد شد و در وقت ولادت از مادر بیرون آمد و بوی او بهتر از بوی مشک و عنبر
در ولایح و فایح گردید جهان را معطر کرد و بر زمین بقبله بسجده افتاد و چون از سجده سر برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حقتعالی و رسالت
خود و نوری از وی ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت
جدا میشد بوی مشک از آن می‌آمد و کسی آنرا نمی‌دید بلکه زمین پنهان می‌نمود که آنرا فرو میبرد بیستم آنکه هر چهارپایی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر
نمی‌شد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند
و هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ملائکه گهوارهٔ آنحضرت را می‌جنبانیدند بیست و سوم
آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حقتعالی از آنحضرت مهابتی
در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت
را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات و آیاتی که با سعادت آنحضرت ظاهر شد بسیار است
و بسیار روایت کرده‌اند که در شب ولادت کثیر السعادت آنحضرت شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب تیر شهاب از آسمانها ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند
که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود بر رو درافتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بنهایت
استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره‌اش ریخت و از میانش شکست و تا حال شکستگی بحال خود است و آنها را
نداره و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دریای ساوه که در آن جا بود فرو رفت و خشک شد و در الحال بجای آن نمکسار بهم رسید
کاشانست و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود که نمیرسیده بود در آن شب خاموش شد و وادی سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن
شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت آن قرة السعادت آن نبی سعادت حاضر شدند و رضوان بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها
از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت بآبهای بهشت غسل دادند
و عطرهای فردوس معطر کردند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را جمیع دنیاها
عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبهٔ معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجرهٔ
مقدس بسجده افتاده و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد و احصا است و در حیات القلوب
مذکور است قسم سوم معجزاتی است که متعلق بامور سماوی و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حقتعالی فرموده اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند
حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی دو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب چنین دیدیم که دو نیم شد و باز
بهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که نیمی به پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسما
بنت عمیس و غیر او روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت
رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت فرمود و حضرت رسول سر مبارک خود را بر دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه

نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت
دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر کوهها
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سوم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم
نازل شدن مائده بر اهلبیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات
و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت
و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو افتادن آنها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت
و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان در سال عتق او و میوه دادن و فرو بردن پایهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه
زیاده از حد احصا است قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر و گرگ و سوسمار و خبر دادن بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب
عقبه و دلالت کردن شتر سفید مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات به رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن
دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت
است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و حنین و غیر آنها شد و آثار قدرت در مردم ظاهر گردید قسم هشتم
استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد شده است و منع شیاطین
از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان
هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام
و کیفیت شهادت ایشان و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در
خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن
ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهلبیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی و شاه حبشه در ساعت وفات او
و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت حبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس
در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت آنچه منافقان در خانه های خود میگفتند و آنچه صحابه در خانها خود میکردند و اکثر مردم نزد آنحضرت می‌آمدند پیش
از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم صحبتی از آنحضرت در میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب
رجوع نماید مقصد ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در
خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا با بدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمانها و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه ذکر بعضی از این خلافها نموده اند ایشان
کرده اند میلی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حقتعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی در شام برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت
نمود و از اسرار نهانی و معارف نامتناهی آنحضرت را آگاه فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حقتعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام

در بیان حقیقت معراج

با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت می‌کند بر آنکه عروج آنحضرت
به بدن بود نه به روح تنها و در بیداری بود نه در خواب و بیشتر قدمای علمای شیعه در این باب خلافی نکرده‌اند و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان
تصریح به این مراتب کرده‌اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت در مدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی
قائل شده‌اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حقتعالی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه به آسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر
فرایض تأکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق بودن بهشت
و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که انکار انبیا و معراج کند تکذیب کرده است حضرت رسول را مقصد دوم در بیان قلیلی از فضائل
و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت بر کافه بشر مبعوث شد از عرب و عجم و جمیع اولین و آخرین و ایضا مبعوث بود بر جنیان به نص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع
پیغمبران است و آخر پیغمبران است بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم
السلام افضلند و در آنچه بعضی از علما می‌گویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از آن [illegible] دیگر حضرت آنحضرت جمیع صفات کمالیه
بشریه را داشت و معجزات آنحضرت این بود که در میان کودکی [illegible] که از جمیع خلائق حسنه [illegible] و معاندان ایشان بر عصبیت و عناد
و قتال و [illegible] بودند و جمیع [illegible] ایشان [illegible] شد و در کتب [illegible] حسنه عباد البشاشین [illegible] و از این معلوم
است که سایر [illegible] ایشان [illegible] زیاده بر هزار سال از بعثت آنحضرت [illegible] اصلاح [illegible]
کسی که در صحرای [illegible] مشاهده [illegible] که بهر صنفی از انعام [illegible] چنین [illegible] اخلاق پسندیده و اطوار حمیده از علم و حلم
و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در آن نوشته‌اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده‌اند و بعجز
اعتراف نموده‌اند و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است که پدران آنحضرت تا آدم و پدران ائمه صلوات الله
علیهم همه مسلمان بوده‌اند تا آدم علیه السلام بلکه تا آدم همه انبیا یا اوصیا بوده‌اند و هیچ یک کافر نبوده‌اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی
او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر می‌گفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیث بر این دلالت دارد و ایضا [illegible] عبد الله و
هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای [illegible] آنحضرت علیه السلام بهتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و
اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و به حضرت رسول در وقت [illegible] کرد و او [illegible] اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است
که مثل او مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و کفر را اظهار کردند پس حقتعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و [illegible] احادیث
معتبره از اهل البیت علیهم السلام وارد شده است اسلام ابوطالب و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و احادیث معتبره
وارد شده است که شیعه باید به اسلام ابوطالب قایل باشند و باید اعتقاد کند که امهات آنحضرت و ائمه علیه و علیهم السلام عفایف
و نجیبات بوده‌اند و آلوده به سفاح نشده‌اند [illegible] ایشان [illegible] مسلمان بوده‌اند اما لازم نیست که
همیشه مسلمان بوده باشند شهربانو مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مادر سایر ائمه علیهم السلام که کنیز [illegible]

وقت کفر نطفه ایشان و هم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چه این پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این
مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبین است اما اکثر متفطن متعرض نشده اند والله الموفق ششم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث
بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیا او از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند
و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید
و بعد از آن بان کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان
باادب در خدمت آنحضرت می نشست هفتم خلافست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرده یا نه بعضی گفته اند که
بشریعتی متعبد نبوده و بعضی گفته اند که بوده و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد
و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت
تعبد به هیچ شرعی غیر شرع خود نمیکرد و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا اکثر از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در
هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریت از برای تمام حجت یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب
ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع پیغمبرانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر و تحمل
بر مشقات است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع در مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی
آداب داشت زیرا که از همه کس معصوم تر بود و چون نتواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا
مکلف بعبادتی نبوده باشد و از هدین در اند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرده و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورده و آداب حسنه
از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشده نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین
وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است دوم آنکه شریعت
آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر
وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنحضرت صلوات الله علیه و آله بود که خط و سواد نداشت و با علمای
اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را چنانچه در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان اخذ کرد و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق
و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد سوم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد
اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیه السلام را تتبع نماید و یا دایما باید او
تابع او گردد و بایست بعضی از اکثر اهل یک براند و نقل کنند و قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت
آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس معلوم شد که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی شریعت حق عمل مینمود و بعد
از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود من
پیغمبر بودم در وقتیکه آدم علیه السلام در میان آب و گل بود دوم در احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا
مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند سوم آنکه حضرت
امیر المومنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند بزرگترین

بان برکت بین ملکی است یا آیا جزو بر آنکه دلالت میکرد و برایراه مکارم افعال و محاسن اخلاق و اعلام رشد به خود و سهو بیهوده است یعنی پیغمبری معلوم شد که
شرایع دین خود را از ملک استفاده میکرد سوم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حقتعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر
گرداند و پیغمبر گردانید پیش از آنکه او را رسول گرداند و رسول گردانید پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید پیش از آنکه او را امام گرداند و در حدیث
صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب ببیند یا بشنود صوت را و نبیند ملک را مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل
وحی بیاورد از جانب حق و بر رسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است
که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید اند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید از سهو و خطا و انبیا
نگاه میدارد پنجم بنص صریح احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت و کرامتی که به هر پیغمبری
داده اند با آنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چگونه توان بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا مشرف به نبوت گردد و
حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که ائمه صلوات الله علیهم در
طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکله غامضه جواب میفرمود
و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک مجلس سی هزار مسئله غریبه را جوابهای شافی نموده چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد
دهم خلافست که حقتعالی آنحضرت را امی نامیده اکثر گفته اند برای آنکه آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت
بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این باب اختلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قرآن
دلالت کرده است خلاف در این است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه لوح الهی
همه چیز را میدانست بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست و با برای مصلحتی نمینوشت و وحی دیگران مینوشتند
و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامها را میخواند
و نمی نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان
چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی بنویسد فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آنحضرت میخواند و می نوشت بهفتاد و دو
یا سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است یکنام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران را نبود انها بسیار است
اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود سوم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود
چهارم بهر چه که میدید و خوش میآمد میبایست لبیک بگوید پنجم مشوره کردن با اصحاب بر آنحضرت بعضی گفته اند واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان
که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهلبیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت اختلاف است
هشتم واجب بودن بر آنحضرت ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت سیر و بیان نسیل نمیفرمود و بعضی گفته اند که حرام بود
بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه داده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن
و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال
آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید یا قصد سیزدهم بر آنحضرت حلال بود زنی که خود را
با آنحضرت بخشد بدون عقد چهاردهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جایز بود و بر دیگران حرام است پانزدهم آنکه

در وجه لقب آنحضرت بامی

در بیان خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله

نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود و بر ایشان نیز هم حرام بود
که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها
الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده و هم حرام بود بر مردم که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند
و هم حرام بود که از پشت حجره‌ها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده‌اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله
نبود و لهذا الی الکتاب حیات القلوب در باب پنجم در امامت است مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین
بعد از پیغمبر به نیابت و جانشینی پیغمبر نه بسبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است اگرچه اختلاف
کرده‌اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضا خلاف
کرده‌اند که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقهٔ ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده‌اند آنست
که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین جهت اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند
دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان چاره نیست از رئیسی که رجوع کنند در امور مختلفهٔ ایشان
بر او [illegible] تا رفع نزاع [illegible] اشرار ایشان [illegible]
از ایشان بکند و همه عقول [illegible] امام که جانشین پیغمبر [illegible] حضرت [illegible]
علیه و آله خاتم پیغمبران است [illegible] تعالی [illegible]
بر حق تعالی واجب است و شک نیست [illegible] اختیار دنیا و دین ایشان
بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام معصوم دوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مخصوص بآن حضرت صلوات الله علیه نبود بلکه مبعوث است بر کافهٔ خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی و دین و شریعتی از جانب
خدا مقرر شد و آداب و سنن هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و فرایض و مواریث و قضا
و معاملات و احکام واقعیهٔ حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهر الاذعان کردند که اکثر آنها در باطن منافق بودند
پس هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که خدا و رسول چنین امر عظیم را ناتمام بگذارد و حافظی برای این ملت و شریعت که مفسر و واضح کنندهٔ کتاب
و سنت و معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه محتمل در میان ایشان بگذارند که هنوز
آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در نیافته باشد در غایت اجمال باشد هر کس چیزی می‌فهمد و مفسری برای آن تعیین ننماید یا آنکه هر یک
از احکام ضروریه در ظاهر آن نیافته شود و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و مسلمانی چند را که هر یک بانواع اغراض فاسده مشتمل
باشند صاحب اختیار گردانند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل را امیر کنند و همه صحابه را جمع کنند و خود مانند حجر در کل مانده باشند
و از این رسید تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد هر کس که بهرهٔ قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا ندارد
بآن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی شوند باین حیرت و ضلالت
باینان بشود و پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای ابتلای امت قرار داد چون سفری کند که یک هفته از دست ایشان
بیرون باشد نیستی دهقانی که ده‌ها می بیمار شود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند

و فضا الطفی بر ای ستر و کات خود تعیین نماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و بر ای دین و ملت کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی معین
نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند و هیچ چیزی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا
علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشان از دنیا رحلت نمیفرمودند و سنت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه تشریف بیرون میفرمودند آن بود که تعیین کسی و خلیفه میفرمود
و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود وا نمیگذاشت پس چون میتواند بود که درین مفارقت کبری و سفر
بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل بگذارد پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی تالی منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم
اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد و عقول ناقص است کی حکم
میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را برای امر نسق تر احکامی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر
میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا میکند و ایضا عصمت در ان شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی
بغیر حق تعالی بر ان مطلع نمی تواند شد و ادله عقلیه درین باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه
امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا مینماییم اول آیه والی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را شکی نیست در آنکه امامت اعظم ارکان دین است و آنچه سبب
صلاح دین و دنیاست عظیم از امامت نیست پس باید که حق تعالی نصب امامی کرده باشد تا آنکه و احادیث مستفیضه از طرق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه کریمه بعد از نصب امیر المومنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دوم آیه کریمه و قالوا لولا نزل
هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا ورفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی
کفار قریش میگفتند چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طائف
بود که ایشان را مال و اتباع بسیار بود حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی
پیغمبری را بهر کس خواهند میدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا درجات
و بسیار تا آنکه بعضی بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکار بفرمایند و بخود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و رحمت پروردگار
تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زینت دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان
نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با رفعت شان باختیار ایشان بگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت
است و بعد از نبوت هیچ رتبه و منصبی بالاتر نیست پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این نهایت وضوح
دارد از این آیات کریمه اگر تعصب عناد دیده بصیرت مخالفان نپوشاند سوم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی و پروردگار تو می آفریند هرچه میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد و نبوده است ایشان را
اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیدن برای امور دین و دنیا خاصه حق است
نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شده که گفتند خدا چرا پیغمبری ابو بکران نداد چهارم آیات بسیار

که دلالت میکند برآنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان شرائط امامت است بقول اکثر متکلمین و مشهور آنست که در آن شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه است در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضاً حق تعالی میفرماید أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم فضیلت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانا اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این امر صاحبان عقلها و ایضاً فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً تا آخر آیه یعنی من میخواهم در زمین خلیفه جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی کسی را در زمین که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت احق و سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر است که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دوم از شرائط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است که ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید چه بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم

حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود
لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمی رسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود
که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمی رسد و ایضا عمده فائده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ
شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد
پس او امام کل نخواهد بود و این اول و ایضا بدیهیست واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس
اگر اطاعت نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است و اگر بکنند منافی با اطاعت و رفعت
امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام
از او اخذ کنند پس محتاج بامام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود
بامام معصوم و این دلیل بچندین وجه دیگر میگردد و بعد از ابطال تسلسل معلوم میشود سوم از شرایط امامت نزد امامیه منصوص بودن امام است
و آن منصوص که بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان بسیاری از این
شروط قائل نیستند و این صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر ذکر شد در او باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد
و پدران و مادران شان غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و
گنگی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و امثال آنها که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین
نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از گناهان کبیره
و صغیره چنانکه مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سوم شجاعت برای
دفع فتنه ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف
گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد
از همه رعیت خود کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث
نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت
نسب و ولد الشبهه و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات
با لطف دارند ششم آنکه قرب منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه ها
از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او
باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این ها باجماع و احادیث متواتره نمودن اولی است **مقصد سوم** در بیان صفات
و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیات القلوب ذکر کرده است و در این رساله بعضی را
ایراد میکنیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است اول پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود دوم چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد سوم صدا بشهادتین بلند میکند چهارم

محتلم نمیشود و با خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و پنجم دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و
ششم خمیازه و کش اعضا نمیکند و هفتم از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و هشتم فضله که از و جدا میشود بوی مشک از آن
می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و نهم چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش
درست می آید و هر کس دیگر میپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و دهم ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام
عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم و بدقائق امور
از همه در پیش است و پرهیزگارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن
باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دایمی بود و بول و غائط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است با آنکه آنچه
از و بیرون می آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی بولش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند
بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت با او بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان
از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند خودش از دیگران اهتمام در ترک آن بیشتر باید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند
هر آینه بدو نیم شود و حربه ها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه ایست
که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت
در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفندی چون پیچیده میشود
بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از پوست
بز است و دیگری از پوست گوسفند و در اینها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی
که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین ع بخط خود
نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است
و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام
اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان است عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت علیها السلام فرستاد
که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت
و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه میشود
در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه
امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت امیرالمؤمنین کرد صلوات الله علیهما دوم آنکه هر چه از او
پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سوم آنکه خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها از زبانها را
میداند هر کس را بلغتش جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه
متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده را زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده

مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابوبصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده بود همه را به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافتهای بسیار بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز مکرر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سائر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد یکی از آن اسمها آصف میدانست که به آن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهة با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ایشان علمی است که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ایشان فائض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آن حضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که بهر کس که نظر میکنند او را میشناسند ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و حجری و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامه ها و حربه ها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین رسید و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آن را جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آن را جفر احمر گویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آن را خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان صلوات الله علیه و علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج میفرمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از ایشان را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیه و علیهم و پرده ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام بغیر از امام غسل نمیدهد و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق

از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت طی ارض نموده او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید
بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و تفصیل این در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان
از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش بردارد و نزد پدر امام
می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر
است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت
دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را و تمت کلمت ربک صدقا و عدلا لا
مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته
از جانب پایین می آید چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت
بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش
بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین
من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که
هر که با تو دشمنی کند او را به بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله
را تا آخر در جواب منادی میخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر
و غیر آن او را زیارت کنند پس چون بمرتبه جلیل امامت فائز گردد حق تعالی در هر شهری مناری از نور برای او بلند کند که اعمال
بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد میشود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن را مشاهده
نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت به تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای پیش او
همه روییده باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که
خانه های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان ملائکه مکرر نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه
با اطفال ما مهربان تراند از ما و دست زد حضرت بیالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد
که پرهای ایشان را برمی چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و
حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را بخدمات پیغمبر مینمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بود و او در این وقت فوت شد چنانچه پیغمبر حضرت او در اینجا بدر خلیفه
خود گردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان بیان نمیتوان نمود و تاب
شنیدن آنها را ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و به پروردگاری از برای ما قائل مشوید و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای ما

اثبات کنیم گم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو ای محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه
تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که
فضائل ما را احصا نمیتوان کرد چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست + که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری +
مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اول آنکه از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف
حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از است و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه
معلوم خواهد شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق دوم
افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سوم معجزه
که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت منعقد و قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه
ابوبکر ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند
امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند
باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کننده علی ابن ابیطالب
یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین ابن علی جگر گوشه رسول خدا و
سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بالنزاع عیوب آن جائز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که منعقد
در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن امیر المؤمنین واقع شد بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و جماعتی
از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر
صحابه را بکشند و به بیعت آورند و آنرا اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست
عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر کسی دهی خواهد تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه بر سر اتفاق
نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن
سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات شیعه و معتمدین رواة
امامیه که بعلم و صدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم برما ثابت شده و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم
بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث
کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان
احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت
گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت
مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه
که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع اند استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان

و درین زمانها اکثر کتبی که در اعصار سالفه میان ایشان متداول بوده و بر فضائل اهلبیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است
در میان ایشان متروک است فقیر درین رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم
که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح
بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش
از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است میخوانند و در اول کتابش
میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشان است و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح
ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب درمنثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که از تفاسیر
ایشان بنقل انسب است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما
موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهلبیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب
فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم
اوست و عمر در وقت مردن بشوری میان شش کس قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیرالمؤمنین
کشته شود یا ناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد
بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند کمتر را بکشند
اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر
اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر علیه السلام فرمودند که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که
عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و میدانست که این سه نفر با هم متفق میشوند تنها میشوم نهایتش اینست که طلحه و زبیر با من باشند
چون عبد الرحمن در آن طرف است باید با من کشته شوم یا یکی از اینها بیعت کنم و آخر چنان شد که در روز شوری بعد از آنکه حضرت
امیر علیه السلام جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر علیه السلام گفت با تو بیعت
میکنیم بشرط آنکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن
عبد الرحمن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد
پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سوم او را میدانند بعد از عمر بن الخطاب و چون
فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیرالمؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت
را خلیفه چهارم میدانند و قولی دیگر بعضی از منافقان بخوشآمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس
عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است
و باثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد پنجم در بیان بعضی از آیات است که

دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام میکند اول آیهٔ وافی هدایهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان بجان آورده اند و آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند و علماء خاصه و عامه اتفاق کرده اند براینکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیت را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیت را بر او خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کناره چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول تو کسی بمن چیزی نداد و در آنحال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل با انگشت کوچک دست راست که در آن انگشتر بود پس سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و این را مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان برای من وزیری از اهل من که آن هارون علیه السلام است و محکم گردان باو پشت مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که زود محکم گردانم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنت و استیلائی بدهم خداوندا منم پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیت را بر آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و واقدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی الحکم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخیر نزدیک اند بیکدیگر و معنی اول معلوم است که درین آیت مراد نیست زیرا که یاور و دوست مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانکه فرموده است نحن اولیاؤکم

کمے

الحیاة الدنیا و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار حبیب و یاور بعضی از مؤمنان نباشند و اگر گویند که آیت بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شائع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه با دعوای اختصاص شکی نیست زیرا که در احادیث بسیار وارد شده است که سائر ائمه در اینجا داخل اند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فائز گردد و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیت هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه آیت در شان آنحضرت است و مراد ولایت امامت است و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید و چون حضرت علیه السلام فتح کرد یک کنیز را از غنیمت از برای خود برداشت لشکریان را بعضی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دوم برخاست همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سوم نیز گفت حضرت رو از او گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب علیه السلام گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولیی که در آیت است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضاً تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث بخلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و بر عاقلی پیداست که چنین کسی بیعت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود

دوم آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان در همه چیز خصوصاً در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه به بدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و فائده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع است و همه زمانها هست باتفاق است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که است با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت روایت کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم که عترت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین ائمه اند که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مومنان مردانی چند هستند که راست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند که با رسول امین ثابت قدم بوده و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان فالعهد خود و کردند تا شهید شدند و بعضی

انتظار می کشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان
اهلبیت علیهم السلام نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المومنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المومنین علیه السلام بود
و از جنگ نگریخت مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغیر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و وجه استدلال درین آیت نقل
میکنم برای تشیید این مطالب از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنکه فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است
که حق تعالی درین آیت امر کرده است مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است
بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع
حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است
تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیت شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی ازمنه که از آیت معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیت است
و ایضاً حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا برو جایز باشد پس آیت کریمه
دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها یند که حکم کرده است خدا
بآنکه صادق اند و ترتیب حکم درین باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا کند صادق را که مانع باشد از خطای
او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این قول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و
شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا استعانت
از و کنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت چگونه اطاعت کنیم تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه
بر هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم اول آنکه هرگاه تصحیح کرد که در هر زمان احتیاج
بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را
ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس درین مسئله خطا و مخالفت نکرده است خصوصاً با این تشتت آرا و اهوائی که در میان
امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در دو مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر
فرق و اگر بفرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند که گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در
مذهب امامیه جائز است و ایضاً از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع
دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم میتواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه نمیشود سوم
آنکه ظاهر آیت بلکه صریح آن اینست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و ازین جهت ظاهر میشود که غیر یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه
در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر معصومی بود میبایست که ما بدانیم که کیست مثل اینست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که
اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست حقیت او را بدانیم و علتش

اهل سنت که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را یکبار گذارند و رجوع بدلائل و اخبار و آثار کنند تا از روی انصاف بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مضمون لیس صادق نیست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند چه ضرر که در عدم تحقیق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب گوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانسته یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و الحال محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سؤال کردند از تفسیر این آیت کریمه که در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیت جلیله جلیل الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیت نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیت مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که با ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راستگو است پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعض معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایت باسم و لقب ایشان وارد شده باشد و از ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که با دعوی تسلیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زبان حضرت رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشند پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که ایشان بان نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی دعوی تخصیص و تعیین نکرده و نمی توانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر امامت بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنبیین ولکن نیکو کار کسی است که ایمان آورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و اتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که بجای خود نتوانند گشت و گدایان سوال کننده و در آزاد کردن بندگان
واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم
المتقون و بپا دارد نماز را و ادا کند فضیلت آداب و شرائط او و ادا کنند زکوة را و آنها را که وفا کنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر کنند
بر فقر و بیماری و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد و دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفتند و صادق اند در دعوای ایمان و وفا بعهود و
ایشان پرهیزگارانند پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین آیت شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت
داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که
در علم معانی و بیان مقرر است پس آیت اول را با این آیت که ضم میکنید مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیت اول او باشد و جمیع امت مامور باشند
بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیت تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این صفات در آنحضرت پس
که در اول آیت ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آن که آنحضرت پیش از همه کس ایمان
باینها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه
علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و در علم و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر
علیه السلام فرمود منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ
گوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و پیغمبر فرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی ازین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش
از من و گفت در وقتیکه سخن از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال
آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و
یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او
پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمی توانند رسید و دلائل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حقتعالی
بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرمود که بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه پیش است حق تعالی در سوره
هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و
اتفاق کرده اند مفسران عامه و خاصه بر آنکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر
ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیت در شان حضرت امیرالمومنین
علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در اینکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع
و بساتین باینها بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی ایشان را بسیار دوست داشتن [illegible] که در آنها فرموده

آنحضرت است بدلالت آیهٔ انما ولیکم الله ورسوله الآیه چنانچه اتفاق کرده اند اهل نقل برآنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد
سوّلف گوید که قول او نبود که شیخ این آیه را بسیار چیز کرده باشد پس آنکه در او و اولی الامر و اولوا الارحام گرفته بشد بقرینه این آیت
و قرینه آنکه ایشان را بسابقان در آیه مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از آن حق تعالی فرموده وفا
بعهد و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر آنکه باشد یا النسبة به او نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض
کرده باشد عهدی که با حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست
پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شداید صبر نکرده و اوست که باتفاق
دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند
که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزگارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه
در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق
میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او
در این امر شریک اند و در اینجا این نیز را میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریک اند
مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت
و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیت
در شان او نازل شد الّذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیت که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن علی
روایت کرده است که در شان مسکین آیات قرآن القدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سوم در احادیث
معتبره بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق با آنحضرت علیه السلام شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ
ابونعیم در حلیه و سیوطی در درّ منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والّذی جاء بالصدق وصدّق به
اولئك هم المتّقون یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق باو کرد ایشانند پرهیزگاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول
و آنکه تصدیق باو کرد علی ابن ابیطالب است و بنابر این موصول در وصدّق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت حذف موصول
کرده اند و باز حق تعالی فرموده است احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده ابن عباس
گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان بر پیغمبران که ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و نور ایشان بر صراط
و باز حق تعالی فرموده است ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الّذین انعم الله علیهم من النّبیّین والصّدّیقین والشّهداء والصّالحین وحسن
اولئك رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است
بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجه
ایشان از شهیدان و صالحان بلندترند و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند

اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم

که علی ابن ابیطالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی شافعی و دیگران
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفر اند حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است
و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفر اند که کافر نبودند
بخدا یک چشم زدن علی ابن ابیطالب و صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی ابیطالب افضل است از ایشان
و ایضاً حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت که منم صدیق
اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم
است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود
و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا
و در حق یوسف علیه السلام گفته است ایها الصدیق پس کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته
با ماست و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانچه بر عکس نهند نام زنگی کافور
چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که حجتی و بینه از جانب پروردگار خود
باشد و از پی او باشد گواهی از و مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و شاهد
خلافت است در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که گواه حقیت آنحضرت
است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله
و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه
یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در
غضب شده فرمود که در سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم
فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی را از برای شرافت این گواهی فرموده است که از وست یعنی بخصوص
اوست بمنزله پاره تن او و مبالغه در تعظیم باید که حضرت امیر تابع حضرت رسول باشد و لیاقت آن داشته باشد که خلیفه باشد و اگر تالی و فضل او را باشد
باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضاً دلالت بر عصمت آنحضرت میکند زیرا که گواهی یک کس
هرگاه معصوم نباشد در اثبات نمیشود حجت پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از غضب
الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسیکه [illegible] باقی آیت انکار کنند
می باید که معنی اول ظاهر [illegible] است و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی برزه اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید
چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه مبارک خود چسپانید و گفت انما انت منذر پس دست
بر سینه [illegible] گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی روشنی بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن
گواهی میدهم [illegible] و صنعانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی

بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیت نازل شد حضرت رسالت پناه ص دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر
علیه السلام گذاشت و گفت تویی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده و حافظ ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است و فرمود یا علی بتو
هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی
مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از این که این روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده فرموده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند
خود روایت کرده است این حدیث را و این آیت کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت
میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ عصری خالی نمی باشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبر
یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین حق و بطریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدل است ششم
ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی هست که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی
خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان امیر
مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان
پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول در خواب است و حضرت بیرون رود و چون حضرت
رسول این بشارت را بحضرت امیر ع داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجده
شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه شد که از برای جان مکرم خود خرید در آن وقت این آیت کریمه نازل شد و
نزول آیت را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری
در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضائل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و ما
درین رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در باب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی ابن ابیطالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای
آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان خانه آنحضرت احاطه کرده بودند
امر کرد علی ابن ابیطالب ع را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود میپوشیدم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب
خواب من بخواب انشاء الله مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر المؤمنین کرد حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
که من میان شما برادری افکنده ام و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر گردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی
پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما
مثل علی ابن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگی

ذکر آیهٔ تطهیر

خود اختیار کرد اکنون برو بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نما پس هر دو بزمین آمدند جبرئیل نزد سر حضرت
امیر نشست و میکائیل علیه السلام نزد پای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند
با ملائکه پس حق تعالی این آیت را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان والا شان علی علیه السلام و حافظ
ابونعیم نیز نزول این آیت را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر چه را ای اهل بیت
پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان امیر المومنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیت در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
نازل شد و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود
حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آن حضرت آورد و حضرت بر صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری
گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام
آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیت را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر
ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهلبیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس
را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود
که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل اینها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج
او در جنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین
مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهلبیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی و من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیت را در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار
روایت کرده است و آنکه زینب و جعفر آنحضرت خواست که داخل شود در صحبت نشد و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت
فرمود که اهلبیت من احق اند بخلافت از هر کس و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیت در خانه من نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم من از اهلبیت نیستم فرمود که
عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیت حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهلبیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که
داخل شود در ایشان حضرت قبول نمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه

الیه بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عائشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب‌ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل او نیستند گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل‌بیت او خویشان او بند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیت تطهیر در شان اهل‌بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می‌آمد بر در خانهٔ فاطمه علیها السلام می‌ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل‌بیت پس آیت تطهیر را تلاوت می‌نمود تا آخر آیت و علمای عامه بطرق بسیار از ابوسعید خدری و انس بن مالک و عائشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده‌اند که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیت مخصوص این پنج تن است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیت دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم بوده‌اند زیرا که اراده باینمعنی اطلاق میکنند اول اراده که لابد از آن بلافاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه گوید مراد را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق حق تعالی محال است و نمی‌باشد و آیت سابقه نیز صریح است در آنکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند سوم اراده بمعنی تکلیف و بمعنی در این آیت احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذاتی حسب حصر مختص باهل‌بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین جن و انس مکلف‌اند باین امر که حق تعالی فرموده است من نیافریده‌ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیت برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا را بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل‌بیت من‌اند و مخصوص جان آنحضرت‌اند پس آیت موکد بتأکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از ایشان زائل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر ایشان بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق همه در آن شریک‌اند چه مدح و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سوم آنکه در اکثر روایات مذکور است که این آیت بعد از دعا و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا نمود از باب حسن بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیت متضمن مدح و دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت مضایقه میفرمود در دخول او و معنی که همه کس در آن داخل‌اند و آنکه بعضی از مخالفان گفته‌اند که این آیت در میان آیاتی است که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیت نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است بچند وجه اول تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب به ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات کریمهٔ قرآنی نماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات عدول بخطاب مومنان شده است و باز بعد از آن رجوع بخطاب ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام است اگر کسی تدبر کند

زیرا که درین آخر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما اهل بیت همه با آنحضرت محشور نه بلکه معاشرت شما بشریست چه امثل ایشان نیستید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهلبیت علیهم السلام مثل اینها و العیاذ بالله صادر گردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیت را درمیان داخل کرده باشند و این وجه بخاطر فقیر رسیده است و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات گویند واضح تر و اثبات تر است دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد فی الحقیقت حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آن که مصاحف را نوشتیم آیت من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد و در سابق و لاحق این آیت که ملحق کرده باشند و از حضرت صادق ع منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بیشتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سوم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره های مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد که درین موضع داشته باشند الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیح متواتره از طریق عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیت مخصوص اهلبیت است اگر جهت ربط آیات برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت جنس رجس را از ایشان زائل گردانیده باشد باید که جمیع افراد منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه به تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید که از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم بوده اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از ما قائل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند این خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده با این صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و بطلان خلفای ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق است غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیت مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران مارا و پسران شمارا و زنان مارا و زنان شمارا و جانهای مارا و جانهای شمارا پس مباهله کنیم و تضرع کنیم بسوی خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و بوده احادیث معتبره متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانچه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد ابن ابی وقاص که چون آیت مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامداد بیرون آمد و بر او عبائی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد پس آیت را خواند و حافظ ابونعیم

و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند با ما مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکرد هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته هلاک میشوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و می خواهید از ان جدا نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین علیه السلام را در بر برداشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آن حضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روهائی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جا بکند باین روها میکند پس مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود پس من با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت او است هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام میشد و جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیت و مضمون قصهٔ مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر نمی آورد که اگر حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدین نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله می نمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سوم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند می بایست بود از نفرین آنحضرت و بعد از آن از اهل بیتش و نمانند و حفظ دین خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای همین اقدام بر حروب مهلکه نمودند و زنان

و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بیدریغ آوردند و بالبیت مذلت و خواری جزیه را قبول کنند چهارم آنکه در اکثر
اخبار مذکور است که ایشان با دیگر اتباع از اقدام بر مباهله منع نمودند و مذکور شد سابقاً که حقیقت امر ایشان ظاهر گردید و معلوم شد ایشان را که آن حضرت
موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم آنکه از این قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آن حضرت بوده اند چنانچه جمیع محققان متعصبان ایشان
مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است اگر گوئی
دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فائده داشت
ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه
خود تنها مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر آنکه اعزهٔ خود و پاره های جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض
نفرین و هلاکت در آورد و اکتفا ننمود بر خود تنها و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت و خواست که خصم او
با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان
عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران میچسپند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی با ایشان نرسد
و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می بردند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیت مباهله ایشان را بر انفس مقدم
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت
اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آن حضرت پس باید که بهترین
خلق باشند در آن زمان و بعد از آن حضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت آن حضرت [illegible]
نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آن حضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و آبا و عشائر بدون جهتی دینی وارد شده است و ایضاً از سیرت آن حضرت صلی الله علیه و آله معلوم بود که خویشان
نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آن حضرت فرموده است والی فیک الابعدین
عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین است باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح
خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و تعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیت استدلال میکنند
بر آنکه علی ابن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است
بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند
و آدمی خود را نمیخواند پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که با انفسنا از ان تعبیر کرده شود
بغیر علی ابن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی در میان دو نفس
محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد مجازات
و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است

پیغمبر نیست که علی با او برابر باشد و شریک نیست پس در کمالات دیگر نیز شریک باشد و از جملهٔ کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سائر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را به تفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته
است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران
و در باب افضلیت از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و نمیگویند اگر بگویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان به تنهائی چه اعتبار دارد و اگر
بگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر یا همهٔ شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر
و سائر ائمه افضل اند از سائر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمهٔ خود در این باب روایت کرده اند و سائر مقدمات
از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او در آن حرفی نزده است که دلیل بر امامت حضرت امیر
علیه السلام نیز به این دلیل ثابت شد زیرا که از جملهٔ کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت است و این غیر پیغمبر نیست پس
باید که آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سائر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح
است و اگر معاندی متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازا و مجاز از مجاز دیگر اولی نیست جوابش
و چه جواب میتوان گفت و ما در این رساله به دو وجه جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر
است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه نیز منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیه السلام گفت انت
منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزلهٔ سر است از بدن من
و در روایت دیگر بمنزلهٔ روح من است از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را
که بمنزلهٔ نفس من است یعنی علی علیه السلام را و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ این مجاز است دوم آنکه این
آیت کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که حق تعالی بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول
مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن است و بنابر دو احتمال آخر تقدیر
کلام این خواهد بود که ندعو ابنائنا و ندعو ابنائکم و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد اول
آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و نفس جانبین را
بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند اگرچه اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای
استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس تمامست که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول است یا از برای دخول مخاطبین
که تقدیر کلام این باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اما آنکه ابنا از برای رعایت لفظ باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است
میان اهل عربیت و یا باعتبار آن باشد که ابتدا از نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنفی
جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص اینها بعد
قبل از تحقق مباهله ظاهر نبود و هم بنابر جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات دارد بغیر احتمال سوم و آن اول نیز

در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد مراد نفس الشخص
باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اخبار
و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و لفظهای دیگر نتوانند گفت که چرا او را
آورده و حال آنکه در شرط او داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت علیه السلام از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ
یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت
اما وجه دوم میگوییم که اگر این است یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اولاً هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه
گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و سوم این بود که اعتماد بر حقیقت خود نداشت که این گروه انبوه را
با خود آورده است که از کثرت ایشان شوکت خود ترساند یا درین باب اعتماد بر دعای مردم کرده است پس معلوم شد که قائم مقام
همه بود و او بمنزلهٔ نفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای پیغمبر ایشانی
اولاد فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس با این اسباب آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص
با این دارد و هر دو از جانب خود و سایر است بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سرکردهٔ جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر
شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود و مقصود ما و آنچه خواهد بود در اثبات مطلوب ما همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت
میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد
همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده با ایشان نمیرساند
با آنکه آن معنی مؤید باخبار معتبره چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات متعین است که معنی دیگر شایع نباشد
و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقاً بآن
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه بحقیقت همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه درین نیست و ضرور نیست از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت
که مطلب اصلی ماست درین مقام حصول این معنی کافی است بتقریری که مذکور شد و منها وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی
و حقایق و مسائل را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیت در شأن حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصائص العلوی و غیر
ایشان و صاحب محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و
بریدهٔ اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و بسینه چسبانید و فرمود امر
کرده است مرا پروردگار من که ترا نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت امر پروردگار خود نمایم
و حق تو از او است که حفظ نمایی و نگاه داری پس این آیت نازل شد و در روایت دیگر فرمود که چون این آیت نازل شد حضرت رسول
فرمود که از خدا سؤال کردم که این آیه را گوش تو گرداند خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که از آن پس هیچ از حضرت شنیدم هرگز
فراموش نکردم و چگونه تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند
و زمخشری در کشاف گفته است که مراد از اذن واعیه گوشی است که از شأن آن باشد که هرچه را بشنود حفظ نماید و بترک عمل آن پس

اینت روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد ذکر کرده است جواب گویم از برای
اشعار بآنست که حفظ کنند و لیساً یکم است و مرتبه است مردم ابرین مر واز برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است
ونزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی حق را بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت نزول آیات در خصوص حضرت امیر المومنین علیه آمده است و اوست حافظ علوم الهی
پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهل جنب باشد که در جمیع احکام محتاج او بودند و از و استفسار می نمودند حق تعالی فرموده هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سائر آیات و اولکه سابقاً مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المومنین فرمود بخدا سوگند که هیچ آیت نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه
امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبان گویا و ایضاً
گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی ع فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیت نیست مگر آنکه میدانم
در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است که ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول
بعالم قدس رحلت کرد علی ع بیعت ابو بکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نپوشم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس
میگویند مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت چه بود که اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آنجاست و روایت کرده
طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان
شما ببرند و من بشما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهلبیت منند
پس دست علی ع را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس
از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اند مؤلف گوید که هر گاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح
کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت پس
هر گاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید
که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت
خود و او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او نافع نیست و لهذا از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد
که با شما چگونه رعایت ایشان کردید هر عاقلی که درین حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر
از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافی است از برای اولویت بامامت نهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّا یعنی آنکه
ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست
میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد و از اهل آسمانها و زمینها پس بسند معتبر خود روایت کرده است از براء بن عازب که حضرت رسول
خطاب کرد با علی بن ابیطالب ع که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مومنان مودت و محبتی پس
حق تعالی این آیت وافی هدایت را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع بسندهای خود از

براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیر المومنین ع نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افگند و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیت را آورد و ایضاً از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیت که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنیفه روایت کرده است یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول دست علی ع را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده علی را گفت که دستهای را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن هر چه خواهی سوال کن که تو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حضرت رسول آیت را بر اصحاب خود خواند ایشان از این قصه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است یک ربع در شان ما اهلبیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرائض و احکام است و بدرستیکه حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیت را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند ثعلبی نیشاپوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصائص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که درین باب وارد شده است و ما درین رساله آنها را ایراد نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آن حضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزء ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضاً صالحات جمیع [illegible] بلازم است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت ع میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر العیاذ بالله ازو [illegible] صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودت است و موید آنکه مراد مودت عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را امر الهی عطا کن که بآن جهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او که دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طائفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرده پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر به بغض علی ابن ابیطالب ع تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر ع که حضرت رسول ص دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی [illegible] و جابر روایت

کرده است که گفت که ما گروه انصار منافقان را می‌شناختیم به بغض علی ابن ابیطالب ع و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است
و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین ع گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شگافته و
گیاه را رویانیده و خلائق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در
صواعق محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت ص فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت
پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت ص فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر علیه السلام به یمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس را تصرف کرد و منافقان صحابه با او گفتند این را
بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول این سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه
باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از
علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق
شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیت را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس
زیاده از این جاریه است که او برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر
و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است
بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد رض و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر ع جدا نشدند
و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول ص روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که هر که علی را دشنام کند مرا دشنام کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و
هر که مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که عنوان صحیفه اعمال
مومن محبت علی ابن ابیطالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی ع فرمود که در باغی از باغهای
مدینه در خواب بودم حضرت رسول ص مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بسنت من جنگ خواهی کرد و
هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را بامن و ایمان میکند مادام که آفتاب طلوع و غروب میکند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت
علی ابن ابیطالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن
عمر از حضرت رسول ص که محبت علی ابن ابیطالب ع حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه
و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی ابن ابیطالب ع گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و شهرستانی در غررمیین روایت
کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را به محبت علی ابن ابیطالب ع پس هر که را میدیدیم که آنحضرت
را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار درین باب نیز از طرق مخالف و موالف فوق از حد و احصاست
و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد ازین اخبار امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم او

امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع است با آنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر به آنکه پیشوا و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و همین معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبهٔ نبوت کبری است متصور نیست و سایر مومنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است و آن محبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نیز از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و چنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند با انکار ولایت بلکه بترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبهٔ نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هر چند اقرار نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانکه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار به هر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المومنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسائر ائمه را و اقرار بمعاد و سائر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و به بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است

یازدهم ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون

یعنی نیست نیکی بانکه بروید بخانه ها و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزگاری نماید و داخل شوید بخانه ها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید محققان و مفسران گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از درهای آنها طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و در علم و درگاه آن ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و وسیلهٔ او بسوی او و دعوت کنندگان و کشانندگان اند بسوی بهشت و دلالت کنندگان اند بر راه بهشت تا روز قیامت و موید همین معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابها و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آن است پس هر که علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شک در حقیت این ره بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیت کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امری چند است از قضا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطا است و بدانکه این حدیث

یک دلیل است از دلائل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است
در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسولؐ در حق صحابه گفت اقضاکم علی ابن ابیطالب یعنی داناترین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان
مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد ویرا مهارت در این امر نمیباشد و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر
گفت اعلم بالقضا علیؑ است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی
را از و داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علمای محدثین ایشان است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود
بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه
میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او در آن حاضر شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در
کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ابن ابیطالبؑ اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل
خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول خداؐ افضل فضلا و اعلم علما بود و در نهایت حرص در تربیت
و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از
خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال به نهایت معارج فضل و
کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی میشد و در خدمت
نمی بود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش سنگ
است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زائل میگردد و پس ازین مجمل ثابت شد که علیؑ اعلم است
مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسولؐ که هرگاه سوال کردم از حضرت رسولؐ عطا میکرد یعنی جواب
میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علیؑ گفت که مرا نسبت بحضرت رسولؐ منزلتی
بود که احدی از خلائق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد
برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسولؐ حضرت امیر المؤمنینؑ را بجنگی
فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و ازین نوع
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسولؐ در تربیت امیر المؤمنینؑ
میکند بسیار است پس فخر گفته است اما تفصیلا بچند دلیل اول قوله تعالی وتعیها اذن واعیه که در شان علی نازل شده است
هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسولؐ فرمود که اقضاکم علیؑ و قضا محتاج است
بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه کس فائق خواهد بود سوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود
و آن حضرت او را هدایت فرمود و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و
خطاها عمر را بسیار می بود و از آن حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب
خلافت بجهة من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم بر اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان

ومیان اہل زبور بزبور ایشان ومیان اہل فرقان بفرقان ایشان مع آنکہ ہیچ آیت نازل نشدہ در صحرا و دریا و دشت و کوہ و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکہ ہمہ را میدانم کہ در شان کہ آمدہ و برای چہ آمدہ پنجم آنکہ افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر کہ در کلام ہیچ یک از صحابہ شمہ از آن یافت نمیشود و ایضاً ہمہ فرق متکلمین منسوب اند باو درین علم واما شیعہ انتساب شان بآنحضرت ظاہر است واما خوارج باکمال دوری کہ از و دارند ہمہ پیرو اکابر خود اند و ایشان شاگردان او یند پس ثابت شد کہ ہمہ فرقہای متکلمین کہ افضل فرق اسلام اند شاگرد او یند واما علم تفسیر ابن عباس کہ رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است واما علم فقہ درین علم بدرجہ رسیدہ بود کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در شان او فرمود اقضاکم علیؑ واز انجملہ علم فصاحت است و معلوم است کہ ہیچ یک از فصحای کہ بعد از و بودند بادنی مرتبہ از درجہ او نرسیدہ اند و از انجملہ علم نحو است و معلوم است کہ ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجملہ علم تصفیہ باطن است و معلوم است کہ نسبت این علم باو منتہی است پس ثابت شد کہ بعد از حضرت پیغمبر او استاد ہمہ عالم است در ہمہ صفات نفسیہ و مقامات شرعیہ و چون ثابت شد کہ او اعلم است از ہمہ عالم پس واجب است کہ او افضل باشد از ہمہ عالم چنانچہ حق تعالی فرمودہ است کہ ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضاً فرمودہ است یرفع اللہ الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس ازین دو آیت کریمہ با سائر آیات کہ گذشت معلوم شد کہ مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواہد پیوست

دوازدہم وان تظاہرا علیہ فان اللہ ہو مولٰہ و جبریل و صالح المؤمنین یعنی اگر عائشہ و حفصہ معاونت یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یار او ست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایستہ ایشان عامہ و خاصہ بطرق بسیار روایت کردہ اند کہ صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنینؑ است و در شواہد التنزیل از حضرت باقر علیہ السلام روایت کردہ است کہ چون این آیت نازل شد حضرت رسولؐ دست علیؑ گرفت و گفت ایہا الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علیؑ و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویہ در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کردہ اند کہ حضرت رسولؐ فرمود کہ صالح مؤمنان علی است و فخر رازی در اربعین گفتہ است کہ مفسران گفتہ اند کہ صالح مؤمنان علی ابن ابیطالبؑ است و مراد از مولی اینجا یاور است زیرا کہ معنی کہ مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این نمی تواند بود پس این آیت دلالت میکند بر فضیلت آنحضرتؑ بدو وجہ اول آنکہ لفظ ہو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواہد بود کہ محمدؐ را یاوری نیست بغیر از خدا و جبرئیل و علی و معلوم است کہ نصرت محمدؐ اعظم مراتب طاعات است دوم آنکہ ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جہت دیگر نیز دلالت بر فضیلت آنحضرت میکند زیرا کہ سیاق کلام دلالت میکند بر آنکہ صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آنحضرت بودہ و این خود معلوم است کہ صلحای دیگر در میان صحابہ بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواہد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت ہر امری از امور خیر کہ از جملہ آنہا امامت است و این معنی نہایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سائر صحابہ شکی نیست

سیزدہم اجعلتم سقایۃ الحاج و عمارۃ المسجد الحرام کمن امن باللہ والیوم الاخر وجاہد فی سبیل اللہ لا یستوون عند اللہ واللہ لا یہدی القوم الظالمین الذین امنوا وہاجروا وجاہدوا فی سبیل اللہ باموالہم وانفسہم اعظم درجۃ عند اللہ واولئک ہم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاہ زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی کہ ایمان

ف مراد از صالح کہ اند اند

بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و کمال و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند بسوی بهشت
گروه ستمگاران را و آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا با مالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه
ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت
امیر المومنینؑ نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری
و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابیطالبؑ و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند
طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و
آب دادن حاجیان با من است و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیرؑ گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو
بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است
از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و حسن
عباس که میان علیؑ و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است
پس حق تعالی این آیت را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر روایت
کرده است از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی
حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت
امیر المومنینؑ حاضر شد و ایشان این سخنان را نزد او ساختند حضرت فرمود من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان آورده
و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بخدمت حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیت نازل شد
و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در
مفاخرت علیؑ و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علیؑ و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره
و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس و شیبه با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت
و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت
که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المومنینؑ گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است
که بتو داده است فرمود که زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید
و بشکایت آمد به نزد رسول خدا و گفت نمی بینی علی چه سخن برروی من گفت حضرت فرمود علی را طلبید چون حاضر شد فرمود که چه باعث
شد ترا که چنین سخنی برروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس
جبرئیلؑ نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید که این آیات را بر ایشان بخوان و چون بر ایشان
خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است
که ایشانند فائزون و بسند معتبر از علمای عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقرؑ روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علیؑ گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بدرستیکه علی و شیعیان او

ایشان شدند فائز بودن در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت
امیرؑ نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که ازین آیات لوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و خوبی سعادات
دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبدالبر
در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی ابن ابیطالبؑ اول کسی بود که
اسلام آورده و ابن عباس تفضیل میداد او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحاق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد
از مردان علی ابن ابیطالبؑ بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان علی بود و بعد از آنحضرت از زنان حضرت خدیجه و ایضا
گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا گفت که اول شما در وارد شدن بر من بر حوض کوثر
کسی است که پیش از همه بمن اسلام آورده است و او علی ابن ابیطالبؑ است و گفته است که این روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن
عباس روایت کرده است که علی ابن ابیطالبؑ را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبوده او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و در
هر جنگی علم حضرت رسولؐ با او بود و در روز احد همه که غیر او بود گریختند و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسولؐ را غسل داد و داخل قبر کرده و
ابو المظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا
فرموده که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و در روایت دیگر پیش از آنکه بشر مسلمان شود و در فردوس
روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی ابن ابیطالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله بن احمد حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت
بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا
نفرستاده است سورهٔ از قرآن را مگر آنکه علیؑ امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمدؐ را در
مواضع بسیار و نگفته از برای علیؑ مگر نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب محمدؐ
است حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب لباب از برای علی ابن ابیطالبؑ است و ایضا از مجاهد از
ابن عباس روایت کرده است که رسول خداؐ فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیت مگر آنکه علیؑ سر کرده آن آیت
است و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علیؑ رئیس و قائد آن آیت و بروایت دیگر سید و شریف آن آیت است و این مضامین را
حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت
او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیت پیش از همه کس کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص او
چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که
او سبقت گرفته بر همه کس بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم
و غیر ایشان بسندهای معتبر بسیار روایت کرده اند که میان علیؑ و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر گفت که
ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تند تر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق
پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لایستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسی است که فاسق

باشند مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای ابدی
مومنانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و
بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی ابن ابیطالب ع است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیت بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق
واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر درین سخنی رود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را درین مقام کافی است چهاردهم
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین
خلائق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا
عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود از زیر آنها نهرها که همیشه ابد الاباد
در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیرالمومنین ع و شیعیان آنحضرت نازل شده است
چنانکه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت
رسول ص بحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت که مصداق این آیت توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد تو و شیعیان
تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از احادیث او روایت
کرده است که حضرت امیرالمومنین ع فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمی توان کرد مردی به نزد ابن عباس رفت و این سخن را بسبیل
استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیت در شان علی ع
نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیت و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده از یزید بن شراحیل کاتب
امیرالمومنین ع که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول ص قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در انحالت
گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی را ان الذین امنوا تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر
است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که این آیت در شان علی و اهل بیت او علیه السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت
کرده اند موید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر
یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول در باب [illegible]
گفت میگفته او را بهترین خلق و بروایت دیگر میگفته او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت
کرده که گفت رفتیم نزد عایشه گفتیم کشته است ایشان را یعنی خوارج را گفت که کشت گفتیم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که
در نفس من است با علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا ص میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت
که علی با حق است و حق با علی ع است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه درین باب شنیده بگو
گفت شنیدم از رسول خدا ص که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب

و وسیله و ایضاً بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در لفظی چنین است میباشند ایشان از بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله
او نزد خدا از همه بیشتر و نزدیک‌تر است و در لفظی چنین است میباشند ایشان از نیکان است و در مسند ابن حنبل نیز مثل این حدیث دوم را روایت
کرده است پس ازین حدیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلائق اند پس اولی و احق است
بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان است
و لهیب جانسوز منافقانست و بعد ازین نیز مجملی بیان خواهد شد یازدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد او ست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که مراد بآن کسی که نزد او ست علم کتاب حضرت امیر المومنین و ائمه از فرزندان او ست علیهم السلام چنانکه
عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسولخدا از علی ابن ابیطالب ع و عاصم از ابو عبدالرحمن سلمی روایت
کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی ع کند و ایضاً ابو عبدالرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت نگر به نزد او نرفتم یعنی چون علی اعلم بود بنزد
او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پس عبدالله
بن سلام را دیدم در ناحیهٔ از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم سنیان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبدالله
بن سلام است حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب ع بود که علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رض
روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب
آیا عبدالله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد
که آن حضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت
اعلم از جمیع امت بلکه از سائر انبیا نیز خواهد بود پس این آیت از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت
اعلم بودن چنانکه مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانیده و ازین مرتبه بالاتر
نمی باشد سوم اکتفا بشهادت آنحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت
نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیت نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت
کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت سوال بسیاری نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب اراده امتحان
صحابه کرد که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیت را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هرگاه با رسول سخن گوئید پس پیش از آن از گفتن
تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سائر مفسران گفته اند از ناگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المومنین ع باتفاق
مخالف و موالف تا آنکه حکم آیت منسوخ شد و حق تعالی فرموده ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید
پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید

پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آیتی در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیت نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هر گاه خواستم راز بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن آیت منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که بسبب من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز بسیار میگفتند هر گاه حاجتی نداشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان با او چیزی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدقی بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی ابن ابیطالب بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و راز نگفت پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت بدین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اغنیائی بامر دین میبودند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند و نیز فرموده واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و پراگنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهلبیت رسول اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیت فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و نیز قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهلبیت علیهم السلام منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر ع منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره از جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی ابن ابیطالب است یا مراد بنصرت خدا آن نصرتی است که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده و بنابر اول مراد آنست که عمده و سرکرده آنها علی ابن ابیطالب است یا مراد بمؤمنان آنهایند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی ورسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی

فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمرا خادم رسول روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم به سند از امام محمد باقر روایت کرده است که این آیت در شان علی نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مومنان یعنی او علی ابن ابیطالب است که پیش از همه کس پیش از همه او را متابعت کرده است و نیز محدث حنبلی گفته است که او علی ابن ابیطالب است که سر کردهٔ مومنان است مولف گوید که ازین آیات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المومنین مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست قوله وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ابن ابیطالب و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول بودیم فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهلبیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را آن سرور عالمیان بر سر علی گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت این است که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث گذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبرهٔ عامه و خاصه معنی آیت آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سالتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی درین آیت قربای آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود و در اموال ما هر حکمی که میفرمائی روا است پس این آیت نازل شد و ایضا ابوحمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند اقتراف حسنه محبت و مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی منقول است که در خطبه خود فرمود که ما اهلبیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است درین آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهلبیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان اند و بروایت ابونعیم و دیگر ایشان ثعلبی نیز در تفسیر

از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابو امامهٔ باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم پس من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیت را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی خانهٔ فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضاً این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضاً ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول در عرفات بود و علی در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست خود گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم پس من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسپد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و عطار در منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکهٔ رحمت را بزیارت قبر او بفرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی ابن ابیطالب دوست او نیست مگر مومن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سوال نمائی که شما را بچه امر مبعوث گشتید گفتند بولایت تو و ولایت علی ابن ابیطالب و احادیث بسیار که درین مطلب است زیاده از آن است که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آل شدن یعنی راجع شدن امرش بآنحضرت بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بود و این مانند خبر معلوم و متواتر است پس واجب است که ایشان آل محمد باشند و ایضاً خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است

که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول
نزول این آیت در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن
من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را پس
واجب است بر همه است که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن
امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سوم آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمی است و از این جهت
خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است
و ایضاً صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام
سلمه رض روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبا بر روی ایشان انداخت
پس دست را بر داشت برابر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه
تو حمیدی و مجیدی ام سلمه گفت من عبا را بر داشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است پنجم
الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و
نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علیؑ است و در بهشت در خانه هر مومنی
شاخی از آن درخت هست و ایضاً از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقرؑ که از حضرت رسولؐ سوال کردند از طوبی فرمود
که درختی است که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختی است در بهشت
که اصلش در خانه حضرت امیر المومنینؑ است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر
فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه آیاتیکه امامیه و مخالفان
روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المومنینؑ و سایر اهلبیتؑ نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام درین
رساله بهمین اکتفا نمودیم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت
آنحضرت میکنند و مناقب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است فصل اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن
روز حضرت رسولؐ بر حضرت امیر المومنینؑ و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر
وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست
و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسولؐ را نشان میدهند و ایضاً چنانکه
حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسولؐ متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از برای امیر المومنینؑ و جمع
خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه
دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آن است که درین مختصرات احصا توان نمود بمجملی از آن قصه با احادیث

که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد نمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر بامامت از آن اوضح و اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که در این باب
تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب
الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ
در کتاب الولایة بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است او از
کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر ص این آیت را النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین
یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند
به بعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما آن حقید از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن و
اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدا این آیت را فرستاد واذکروا نعمة الله
علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کرد بر شما در وقتی که گفتید که
شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل ع
نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست
که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشانرا
بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت پیش از
حج وداع حضرت رسول ص علی ع را بیمن فرستاده بود در مکه بآنحضرت ملحق گردید روزی علی ع در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیت انما ولیکم الله نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسول الله اکبر گفت و آیت را بر ما خواند و گفت برخیزید تا به بینیم که این صفتی که خدا فرموده است در که ظاهر شده است چون
حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در
رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت امروز چه کار خیر کرده علی تصدق انگشتر را
ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سوم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد
هرگز نیم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیت را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله
من تلقاء نفسی و مضمون تا این آیت بنابر این تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات ما و صحابه گویند آنها که اعتقاد بقیامت
ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمی توانند بود مرا که من آنرا بدل کنم از پیش خود متابعت
نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت
یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من تو شنیدی که چه گفتند منافقان در این باب پس جبرئیل بالا رفت بزودی

بغیر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب
خدا و عترت من که اهلبیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو
انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ
رسالت خدا را کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی سوره
اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دنیا تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس
گردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنید که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس
من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست
پس چنگ زنید در آن و کوچکتر عترت منست که اهلبیت من اند بدرستی و بتحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانا که اینها از
یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا جمع کرد
میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت در اهلبیت
خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد
یا کشته شود نگذارند که خلافت باهلبیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون
انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم
سر و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند گفتهها و کردههای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس حضرت
رسول خدا امر کرد مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بعسفان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس
در جحفه فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا امت من قریب العهد
بمسلمانیند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عم خود کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن
عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا نیستم من اولی بشما از جانهای شما و مؤمنان از جانهای ایشان گفتند
بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن مردم واجب شد
پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو
و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیت نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار
گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر
درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول پس ساختند منبر را و جامه بر روی آن افکندند حضرت رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خداوند بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای
او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلائی عظیم بر من نازل گردد وحی کرده است خداوند بسوی من

یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیت پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم
از برای شما سبب نزول این آیت را بدرستی که جبرئیل بار بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور هر مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاهی را که علی ابن ابیطالب برادر من است و خلیفهٔ من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است
بمنافقان که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند
در باب علی آزار بسیار یک مرتبه گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند او قبول میکند بسبب آنکه دیدند که علی همیشه با من است و من
بسوی او متوجه ام تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جملهٔ منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند
و میگویند که او گوش است یعنی بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای
مومنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را برای شما ولی
و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان بر عجمی و عربی
و بر آزاد و بنده و بزرگ و کوچک بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه کس رواست و گفتارش نافذ است
و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات
آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی ابن ابیطالب ای گروه مردم بدرستیکه
علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچک ترند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا
برد و بکدر جه پائین تر از خود بازداشت مائل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای
شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای او است خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و
دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاوری کن با هر که با او یاوری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین
شما را بولایت و امامت او و هیچ آیت نازل نشده است که خطاب بامومنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت
نداده است در سورهٔ هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سورهٔ هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود است
و ذریت من از صلب علیست و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبختی و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزگاری و سورهٔ عصر در شان علی
نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان
آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد
او است و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنه ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که
خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم
خواهد گرفت و حقهای همهٔ ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بدرستی طریقهٔ ایشانم
بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب اویند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم
صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی پس بعد از و

فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و براستی بدرستیکه من بیان کرده ام از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی
بعد از من بشما می فهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من
بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت می گیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید
میگردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است بران پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بیک دست
با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی ابن ابیطالب و امامانی که بعد از او
می آیند که از نسل من اند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب اویند پس حاضران بغائبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و
اطاعت کردیم و راضی شدیم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این مدعا با دلهای ما و با نفسهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم
بر این اعتقاد میمیریم و با این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم و عهد و حکم ترا بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامانی که یاد
کردی و هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و دستهای خود بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و انچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که
بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا را و امر رسول خدا را و ایمان آوردیم بآن بدلهای
خود پس هجوم آوردند بحضرت رسول و حضرت امیر و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آوردند
و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه
مختصریست از انچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است
بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در ان روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید
بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی
را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده
یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده ام و بعد از این نیز خالی نخواهم گذاشت
و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند شرایع و فرائض را از تو فرا گیرند و مقصود
اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف که بیعت ولایت و امامت از همه گرفته شود پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده
از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله و سامری کردند همچنین حضرت رسول از ایشان این عدد بیعت خلافت امیرالمؤمنین را گرفت و ایشان آن بیعت را بعد از آنحضرت
شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از میان مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل
شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده است و ترا تکلیف
مینمایم بامری که چاره از ان نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و انچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو
و سلاح و تابوت و جمیع انچه نزد تست از علامات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامل منست
بر خلق من علی ابن ابیطالب است و او را نصب کن از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او و دوستان ایشان

بیاد بیاوری آنچه را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من مولای ایشان مولای هر مرد مومن و زن مومنه است یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام زیرا که
هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین و تمام کردن نعمت خود و محبتی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و
تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و
میپسندیدم از برای شما دین اسلام را اولی خود و مولای هر مومن و مومنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از وی و حجت بالغه
من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت
کرده است هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق هر که او را بامامت بشناسد مومن است
و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا درین
زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه های ایشان را میدانست
با امیر المومنین و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف پس جبرئیل
آمد و تاکید کرد اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در میان مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای
جبرئیل می ترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق او قبول نکنند چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه
پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب گفت یا محمد خدا
ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیت بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود پیش
قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرده بسر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است
خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی ابن ابیطالب علیه السلام از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند
و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه
بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی
میداند که در قصه که این قدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب
که ایشان فهمیده اند یا این سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در کتب صحاح مشهوره معتبره ایشان درین باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که
این رساله گنجایش همه ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا
در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا غدیر خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد و پس گفت
ایها الناس من نیز بشری ام نزدیکست که بیاید رسول پروردگار من مرا بخواند بسوی او و من اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز گرانبها
در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نورست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود
در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت من و مرتبه این فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند
اهل بیت آنحضرت آیا زنان او از اهل بیت نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت او جماعتی اند که بعد از آنحضرت تصدق

بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خدا است هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او نیند گفت نه بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانهٔ پدرش و قومش میرود و اهل بیت خویشان و عصبهٔ او نیند که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف گوید که معنی اهلبیت را سابقاً بیان کردیم که مخصوص آل عبا است و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارج اند از خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوی امامت نکرده و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از اینها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند این مضامین و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس بغدیر خم فرود آمدیم ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوستی کن هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضاً از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درختی انداختند که از آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضاً در مسند احمد بن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبهٔ کوفه و سوگند داد ایشانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بمضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت کرده است و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجر و درخت دشمنتر نمیدارید مانند خویشان من لیکن علی را خدا گردانیده است نسبت بمن منزله که من نسبت بخدا دارم خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دوری کردیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه

می‌پرسیم بخدا از غضب رسول پس از ایشان راضی شد و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده‌اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقاً گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیت و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابوسعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی ابن ابیطالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بازداشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت با او تویی عروة الوثقی و گفت با او تویی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او تویی آنکه در شان تو نازل شده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این آیات را بر مردم خواندی و گفت با او که تویی که سنت من خدا حمایه کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من همراهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس از کینه‌ها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفت چه میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که بیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ما ظاهر شود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بالفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند پس زایل گردان از ایشان جنس بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی ع و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیت چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک

فی علیؑ و چون آیت نازل شد حضرت دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه و ایضاً ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزوجل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیت در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدرش علیه السلام روایت کرد که چون حضرت رسول ﷺ بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این مطلب شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول خدا در وقتی که آنحضرت در میان صحابه نشسته بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی ما را که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خدا است پس حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث و رو براحله خود کرد و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش خورد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حسکانی که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمیع روز غدیر برگشته بودیم که این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول ﷺ فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و بر راضی شدن پروردگار برسالت من و بولایت علی ابن ابیطالبؑ و در روایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیت نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادقؑ روایت کرده اند که کافران نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیتی نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیت و میدانستیم که در چه روز نازل شده هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول ﷺ علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیت را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذیحجه است رسول خدا گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیت نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس که آیت بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیت را و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا این آیت را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیت و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است

گفته است چهارم مرتضی است که در این موضع نص کرد رسول خدا بر علی ع و اکثر ارباب مناقب ذکر کرده اند که ابن عقده در کتاب خود اثبات حدیث غدیر از صد
و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که در حضور رسول
در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی ابن ابیطالب که چهار حق
خود را بد گواه میگیرد و از برای علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص را از آن حضرت شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از
ابوسعید سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه
گفتی در حق پسر عمت پس حقتعالی این آیت را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم
شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جمعی از گروه منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد
در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل
مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابوا
پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد
اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه سوار شد و سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا
بجهت هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی
فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل
قافله شدند و شترهای خود را عقال کرده بودند و در عقبه گذاشتند مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت شتران
کدام جماعت است چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شدند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت
او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که چنین اراده نکرده اند پس
حق تعالی این آیت فرستاد و یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم الله
و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر
یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری
را که بآن نرسیدند و کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد
دین اسلام را مگر آنکه غنی گردانید ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد
ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی
و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه ها را
مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه ها از زیر پاهای ناقه انداختند و تند بانگ بود که ناقه رم کند حضرت صدا زد ناقه را که ساکن باش ترا باکی نیست
پس بقدرت الهی ناقه بسخن آمد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی
چون منافقان دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیرها کشیدیم در روی ایشان زدیم و شب تاریک بود پس ایشان نا امید شدند از آنچه
اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت حذیفه گفت ایشان چهارده نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن

ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مولف گوید حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای مستبصر کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیده ام که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رض در کتاب شافی گفته است که هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دوم آنکه درین مقام بمعنی اول مراد است اما اول آنکه یا معنی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بعضی از مفسرین و سایر مفسران درین آیت همین معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد از موالی اولیای ایشان اولی و احق اند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است از جمله آنها اولی بشئی است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمان با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او را مولی و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله آنهاست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیت انت مولینا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاور و نگهدار مائی یا متولی امور مائی اما دوم که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امور است بچند وجه اثبات مینمائیم اول آنکه میگوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود و اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نمی شد که باو عزت بیاید و بعضی از معانی هست که همه کس معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت محبت و یاری در دین و ولاء عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قرآن مجید ناطق است بآن لیکن برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولاء عتق او بود تعلق آن بپسر عمش امر مسکوت بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر تهنیت مولای هر مرد و زن مومنه منافی این احتمال است پس باید که مراد اولی بتدبیر امور است و امر و نهی ایشان باشد و آن بمعنی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رض ذکر کرده است فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر رسیده اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او اعتراف کرده اند و اضطرار است که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن بسیاری از احکام دین ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و ایضا

این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر را وصیت کنند که یاری کن هر که ایشان را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن
مردم باین امر فائده معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که مهر از نسبت برعایا میباشد یا مراد طلب محبت ایشان شد بنسبت بآنحضرت و دوا
بودن متابعت ایشان و در این چون یاری میکنند ایشانرا و جمیع مؤمنان دوست میدارند ایشانرا از جهت ایمان پس باز مدعا ما ثابت است دوم آنکه
بر تقدیر یکه محب و ناصر مراد باشد بقرائن خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد معلوم میسازد که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی
از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که از اقربا و اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید که هر که من دوست و یاور
او بودم این دوست و یاور او است و دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود
تعیین ننماید یکی از حاضران این امر از این دعا شک کند در آنکه او خلافت است و تعلیم مردم و نصرت و محبت و ترغیب ایشان در رعایت او سوم آنکه هرگاه
پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیفی بی استعداد بگوید هر که من یاور اویم فلان یاور او است قبیح و نامناسب ظاهر است که از پادشاه یاری کسی آید و از آن مرد
اگر اعانتی بیاید امانت عبث و فضول خواهد بود و دلیل این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید شخصی که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید در جاه
بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا او لایق و نافذ الحکمی چون شخصی باشد و محبت نیز مثل این سخن نمیتوان گفت پس بر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت
دارد وجه دوم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام است آنست که ... قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که چون
اول کلام فرمود الست اولی بکم من انفسکم و ایشان اقرار نمودند بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای او است و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آنحضرت از اول
قرینه واضح است بآنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است چون ... در کلام سابق ... نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیه گفته اند
که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص متعلق ... باشد و الا الغا در کلام لازم می آید خصوصا آنکه در ... نفس مذکور شده و آدمی را
هست که هر تصرف شرعی در نفس خود بکند و نسبت بهر امر مشروع که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس سزاوار است که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و
که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشانرا اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنچه آنحضرت اول از ایشان سؤال فرمود و
طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از
آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیز از امور دین و دنیا از نفس ایشان لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی
نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت محبوب تر باشد نزد ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق
جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او کنند
در جنگها و آنکه پیروی نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشانرا بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشانرا
از آن منع فرماید و بسیاری از مفسران نیز چنین گفته اند پس سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر و آنچه بعضی از
متعصبان عامه مثل ملا علی قوشجی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه
اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیرخواه و اثبات چنین منصب جلیل از برای
یک کس میان جمعی بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که منجر بترک نصرت و اعانت میشد خصوصا با وجود آنکه میدانست از کینه های دیرینه که در سینه های منافقان
حاضر بود لهذا آنحضرت دعا کرد از برای اعوان او و لعن کرد بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعا مخصوص امرا و صاحبان ولایت است
و مناسب آحاد رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم

بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه از انها معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز برحالتی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سوم آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود ازین کلام طلب موالات و متابعت او خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا برای کسی که موالات و نصرت او کند با اول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بتامل ظاهر است وجه سوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد چنانچه سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب الاتقان از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کرده است که این آیت در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنیی است که با امامت کبری برمیگردد زیرا که امری که بسبب کمال دین و تمام نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و اتم آنها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین باعتقاد باو قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر درین واقعه نازل شد چنانچه پیشتر گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیت کریمه گفته است که این آیت نازل شد در فضل علی ع و چون نازل شد دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس گفته است که این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی ع و ثعلبی در تفسیر خود و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیت در امر غدیر نازل شد و این صحیح است و آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب اثارت فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرائع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک منطبق این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن تتمیم میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و از جهت کینه که از آنحضرت در سینه ها داشتند متوقع ثوران فتنه ها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد که نگاه دارد آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح درین واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنیی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود بآنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بآنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قرائن دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم آنست که نظم و نثر اجماعی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند ازین کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول رخصت طلبید و درین باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که همین معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این قوی دلائل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب از اهل شهر که با مخالفین که مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایماء و اشاره در کلام بمطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع بسیار از ایشان شده و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد فصل دوم حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و بابه الاشتراک همه آنست که حضرت رسول در مواطن بسیار با امیرالمومنین فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات

ذکر حدیث منزلت

۵ـ

حدیث منزلت است که فرمود انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان وارد است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول علی را در غزوهٔ تبوک علی ابن ابیطالب را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است بجمیع این عبارت و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث را عامر بن سعد بن ابی وقاص کرد خواستم که مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد گفتم تو این حدیث را از رسول شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضاً در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از جابر باین عبارت بمجمع این حدیث را و ایضاً از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیدم هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوستتر میداشتم از آنکه اشتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا او که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت علی گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد آنچه را که در حدیث سابق مذکور شد و لکن در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را ما همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را با او داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیهٔ مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر المؤمنین در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنها است روایت کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طرق آنها از سعد بسیار است و روایت کرده است از رسول خدا حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بطول می انجامد و فاطمه دختر علی روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را تعریف کرده اند کتابی بزرگ تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث از صحابه و احمد بن حنبل در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحاق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و دانا علی بن محمد تمیمی که از علمای عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفه بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبشی بن جناده و معویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ...

ذکر حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی

۱۰۶

در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد است که سعد گفت از آنحضرت شنیدم که
با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اصل روایت علی بن زید بن جدعان از ابن مسیب است آنحضرت
با علی گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را
در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی
از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اهل حدیث از غیر سعد از علی و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله
و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده‌اند
و جمیع طرق آن را ابن عساکر در ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی در نهج البلاغه که بقول اهل خلاف است روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول با او گفت که تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و تو می‌بینی آنچه من می‌بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و در خیر و خوبی
راسخ است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است گفته است
دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت اجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده‌اند جمیع فرقه‌های اسلام که تو از من بمنزلهٔ
هارونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول
باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بوده هر آینه شریک ...
ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود ...
شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب ...
محققین با آن تعصب و عناد که با اهل بیت و امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و با همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است ...
تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از معصومین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده‌اند که ایشان در ...
هر یک از اینها از هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید بسیار از اصول دین
هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده‌اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت
کرده‌اند و اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر است که عموم ... منزلت ...
هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در صورت صحیح میشود و عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان بمنزلهٔ کسی است مگر آنکه
بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل او است پس این کلام دلالت دارد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هارون
بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت است بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه مستثنی
نشد هارون خلیفهٔ او بود پس باید که این حالت نیز از برای آنحضرت ثابت باشد و این غیر پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که
باشد خلافت در حالت حیات موسی او باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صحیح است در آنکه مراد اعم است الا احتیاج با
آنکه خلافت ظاهر لفظ است دوم آنکه از جملهٔ منازل هارون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت
است آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سوم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول ... این سخن ...

شمرده فرمود اگر مطلب بمنزلت خصوصی بود در وقایع متعدده پیغمبر نمی فرمود مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه
حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس معلوم شد که همه
منازل مراد است نه خصوص منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود
چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تای کفش که باهم موافق اند و مانند دو پر تیر که باهم برابر اند و در بعضی از
روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل سامری
واقع نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری شبیه تر به آن نباشد از آنکه دست از متابعت خلیفه او برداشتند
و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤیدش آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت
ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول ص کرد و آیتی را خواند که مشتمل بود بر تظلم هارون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل
کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هارون پس از جمله منازل هارون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند
پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق خاصه و عامه بمنزله پسرهای هارون بودند خلیفه حضرت رسول باشند پس بدین سبب
نیز باید خلیفه آنحضرت باشند بمقتضای حدیث مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل
و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی
امری پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبیر و شبر اولاد
هارون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد در مدینه
و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم در این شکی نیست که دلالت بر نهایت قرب
و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را
که هیچ جزئی از حیات اندر گذشته باشد بغیر عصبیت در کفر که عین نقص است و شائبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و غیر از قبیح عاقل
روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سوم** در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول و اظهار آنحضرت در مواطن متعدده شده است
اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول ص مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی
باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی ع آمد و با آنحضرت
خورد و بعد از آن گفته است که ترمذی گفت که در این حدیث قصه است و در آخرش آنست که انس با علی ع گفت که طلب آمرزش کن از برای من
[illegible] بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول ص روایت کرده است که زنی از انصار
دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول ص بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی
من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی ع آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول ص پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را
بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن دو مرغ را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طرق این حدیث را روایت

کرده است و از جملهٔ آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من ازین مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی ع آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول ص رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من ازین مرغ باز در خاطر خود گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی ع آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است پس برگشت چون به نزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی ع آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه گفت بسوی من بیا پس نشست با آنحضرت و از آن مرغ تناول نمودند و در روایت دیگر از احمد بن حنبل و دیگران چنین است که حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چه باعث دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که ازین مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سوم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر صلوات الله علیه بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بپیسی که نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آن که آن پیسی بهم رسید مکرر میگفت که این به نفرین علی ع است و این مرویه در مناقب از ابو رافع آزاد کردهٔ عائشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من ازین مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و خطیب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در خصائص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه به سه طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده و حافظ کتابی در طرق این حدیث کتابها تصنیف کرده است و بیست و پنج نفر صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و دو نفر از سید مختار روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او می نمودند چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضاً معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقائد و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی

ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنهارا که جهاد
میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند بدرجهٔ بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند
پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند
و فرموده است و ما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند
و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوید و حق را معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون
و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت
رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه
مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان اعتراض برین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ بریان
فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق
از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب مذکور است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل
یا باعتبار فضیلت و کرامت است یا مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و احتیاج است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه
پریشان تر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد شخص فضیلتی نخواهد بود پس
انس چرا منع میکرد و حضرت را بسیار دو اینده و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت
رسول الله مراد او را بر او فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مگر در میان انصار از و بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست
حضرت بفرماید که چه فضیلتی درین سخن بود که تو خواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر این احبیت بر فضیلت
و حقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت
باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و ایضا میگوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق
نفرین حضرت شود و پیس گردد اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل
شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در
جمیع احوال و ازمنه حتی بر سائر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا
جاریست خصوصا قضیه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مترددند میان دو قول اول
تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که تو گفتی هیچ یک از امت باین
قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که حضرت با آن
سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین روا نیست خوردن
و بنابراین فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل حقیت و امامت هر دو می توانند شد دوم منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه
صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند
او را خدا و رسول او و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت هرگز دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای

ابن ابی طالب پس حضرت رسول علی ابن ابی طالب علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندکی
راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی
بدهند بوحدانیت خدا و برسالت من هرگاه این را بگویند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضاً جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن الاکوع که علی از حضرت رسول بجنگ خیبر نرفته بود زیرا که دیده مبارکش درد داشت
و درد میکرد و چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شد حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون
آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست
میدارد او را خدا و رسول او یا گفت او دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی آمد و امید
نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند که علی آمد پس علم بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست
دارد خدا و رسول او را و او را دوست دارند خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد
همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد حضرت فرمود کجاست علی ابن ابی طالب همه صدا بلند کردند که
یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ابن ابی طالب را طلبید و درد دیده های او در نهایت بود پس آب دهان مبارک را در دیده های او انداخت و دعا کرد
در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول
فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا
در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب بسیار عزیز
است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطاً
مستقیماً روایت کرده است که حضرت رسول خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه
او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون بمقابل آنها شد عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بزدلی
و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش
گریختند پس باز علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی
که دوست میدارد خدا و رسول او را و او را دوست میدارد خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت در میان لشکر نبود و چون
روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش که هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة
بن الاکوع را فرستاد و علی را طلبید و نزد وی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسول رسید شتر را خوابانید و دیده های خود را از شدت
وجع بقطعه از برد قطری بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفتم پیاده شد تا نزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه شده است ترا
گفت درد دیده با الم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیده های او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی
علم را بدست مبارک گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از [illegible]

از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابیطالب علیه السلام پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدا که تورات که بر موسی فرستاده است
او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت
روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود و سطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز
میخواند حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود
و سر آن مردود را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهودان این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن
دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست مبارک را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه
بلرزید و در را برکند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر
از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفری بستند و چهل نفر
میکشودند و غرائب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند
و قدری از آنها را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است
نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقبت از روی حسرت باز آرزومند این فضیلت
عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند
بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ
ابونعیم در حلیه و اشهبی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی ع و عمر و عبدالله بن عمر و
سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و
عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت ع گفته
مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت پس بدو وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که مراد اصل محبت باشد
که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک قرار داده اند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن جبنی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند
آنقدر آرزو نمیکردند که علم باز بایشان داده شود و آنقدر حسد بر آن حضرت درین باب نمی بردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و
حضرت امیر در مفاخرت خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را
اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در
جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر
مذکور شد وجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت به هر مومن من حیث الایمان
هست و اختصاص بیوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی
که اتصاف باآن مستلزم آنست که ازین جهت او را دوست ندارد و اگر ازین مراتب همه تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای آنحضرت ع پس تقدیم غیر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دوم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی

نمیتوانند که هرگاه اول علم را بابوبکر داد بعد از و بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصے بدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود و البته باید تخصیص مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات می فرمود که فردا علم را بکسی بدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این وصفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمی داشتند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مومن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین امنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد و دیگر می باید که ایشان از صابران باشند و نه از پرهیزگاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات که محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی ازین جماعت میبودند بایستی خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که این شانه باشد چگونه مستحق خلافت رسول و امامت است و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است این دو دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بانکه گوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر حظ و بهره بسیار داشتن آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را متذلل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خدا است میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و دانا است و از بعض احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را درین آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمومنین و اصحاب او بودند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول امیرالمومنین را بآنها وصف کرد موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها مرتبه اش در آنحضرت کامل بود و کسی قدرت بر انکار نمی تواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده موید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند

پس دو ماه جماعتی از رؤسا و سرکرده‌های مشرکان گفتند بیرون آمده‌اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته‌اند پس آنها را بسوی ما پس حضرت رسول ص غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کسی را که گردن شما را بشمشیر بزند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزگاری بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست صاحب این نعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهائی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه و لیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه و لیکن آنست که نعل مرا پینه میکند سوم احادیث متفرقه ایست که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول ص دو لشکر فرستاد بسوی یمن بر یکی علی ع را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار منتهی شود علی ع بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنائم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی ع را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول ص آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می‌بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول ص او را و او دوست میدارد خدا و رسول را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول ص او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس هر نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول ص چنان غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی ع از من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علی ع از من است و من از علی ع ام و نمیرساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی ع و این حدیث صحیح است و در ضلالت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین ع قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول ص فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت عیسی ع گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت می‌پوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من تویی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود

با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای پیشانی در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است آشکار تو آشکار من است و پنهان سینهٔ تو پنهان سینهٔ من است و فرزندان تو فرزندان من اند و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود دشمن تو و غائب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر وارد خواهد شد پس حضرت امیر المؤمنین بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدای را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلائق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید محض احسان و فضل خود بر من پس رسول گفت یا علی اگر تو نمی بودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمی شدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین بحضرت رسول در اخوة و همراز بودن و سائر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین گریان بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابو الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را در شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی میگفت من بندهٔ خدا و برادر حضرت رسول ام و این سخن را بغیر من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغ گوئی و قصهٔ مواخات از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده از جمعی از صحابه و ابن مغازلی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول همه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر گردانید هر یک از مهاجران و انصار را با یکدیگر با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود چنانکه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هارونست از موسی و مضامین این اخبار صحیح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سائر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایستهٔ برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است و علی برادر رسول خدا است **دوم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول گفت صاحب سرّ من علی ابن ابیطالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی و سائر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طائف حضرت رسول با علی راز گفت و بسیار طول داد و عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نگفتم

خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است
از مسند احمد و مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول در حال احتضار فرمود بخوانید
از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید
عمر را طلبیدند رو را گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عائشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر
گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سوم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند
در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد
که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی را پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید
خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون
را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصائص علویه و سمعانی در فضائل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی و نه نفر از اکابر صحابه
روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از
احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که
بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را بسیار کشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان هنوز
علامت در خانه امیر المؤمنین که در مسجد نبی مفتوح بود موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند
احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی را و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت
و این اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول
خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد و بشکند چنانچه
احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و در عقد و سمعانی در فضائل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصائص و
جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه
گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون
نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود یا علی تو باید یا تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه
بزیر اندازم علی گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل
رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست
بحق آنخداوندی که دانه را شکافته و خلائق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را می توانستم گرفت پس هبل را گرفتم
و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش
پیغمبر نباشد بر دوش او نمی تواند گذاشت قدم و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را
میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصائص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول عطسه میکرد

حضرت امیر را میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پاهای ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول غضبناک می شد بغیر علی ع کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی ع را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول و ابن حجر در جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمی کند از جانب من مگر علی ع و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی ع و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است و اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعا بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و برای علی دعا میکرد بنحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و آنچه را روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس دست علی ع را گرفت و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است اگر این سخن را گوید همین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از ین نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند مرادش این بود که اهلیت این امر را از خود نمی دید این راست است اما با لیاقت در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه ع را از حضرت رسول ص خواستگاری کردند حضرت ندادند و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول ص زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق بیان قدر و مرتبه او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این اول دلیلست بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و روابط البشریت نیست پس اینها اول دلائل اند بر امامت و خلافت آنحضرت

فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا ص گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی ابن ابیطالب که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی ع مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کرده است از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادئی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را

بگذارد که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمی برد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی ع
با حق است و حق با اوست از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضاً از عائشه روایت کرده است همین مضمون را
و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است که حضرت فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد
و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمة الله علیه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق
و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت
کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا وارد
حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عائشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضائل
الصحابه نیز از عائشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی ع را
خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث
ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین جهة اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است
دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً سوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره
حضرت امیر المؤمنین ع که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المؤمنین ع تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرده
همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداده و از ستم ایشان شکایت میکرده و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان یاد
مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده از مالک بن اوس که علی ع و عباس
آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا ص میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدا ام
پس شما آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا ص گفته ما
گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا
میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و مکار
و خائن و گنهکار دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید
و میگوئید میراث را بما بده پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که
حضرت امیر این دو منافق را کذاب و مکار و غدار و گناهکار دانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و
ایضاً شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع است است براو و هرگاه امیر المؤمنین ع و عباس در آن
داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عائشه گفت که
فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا ص میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر
ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما پیغمبران میراث نمی ماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر
میکرده است من غیر آن نمیکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی ع متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را

عمر ضبط کرد و با ایشان نداد و گفته‌اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه ع آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از
دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عائشه گفت که علی را رویی در میان مردم داشت تا فاطمه ع در
حیات بود چون از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه ع بعد حضرت رسول ص شش ماه زنده بود پس مردی براوی
پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه بیعت با ابوبکر نکردند تا علی ع بیعت کرد
چون علی ع دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور و از برای
آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانستند پس عمر با ابوبکر گفت تنها نزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من
چه توانند کرد پس آمد بخانه علی ع و جمیع بنی هاشم آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیرالمؤمنین ع برخاست و خطبه خواند و فضائل خود را ذکر کرد
و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر ناموجه خود را در
باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که درین حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت
شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد شد و تصرف ایشان درین مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جور
و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب بصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و
بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد
بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی ع نامه نوشت که مضمونش این است
اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تست و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت برنگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر آنکه
حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از
بیعت خلفا تا ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه شنیعه او
پس حضرت امیر ع در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و
انکار کردن من خلافت ایشان را پس عذر نمیخواهم از این امور نسبت بتو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت
و امت او اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما باشد و انصار گفتند می باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد ص از ما است
و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد ص پس ما که اهل بیت آنحضرت
بودیم احقیم باین امر از غیر ما چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان نزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری کنیم
ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان پس با او مخالفت کردم و سخن قبول نکردم از ترس آنکه افتراق
در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی ع خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از
حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند و متصرف شدند و ما را منع
کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس خواستیم که صبر کردن برین ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و
خونهای مسلمانان را بریزیم مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد می شد
و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و [illegible]

متعدده روایت کرده است که حضرت امیر ع میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعت من امری که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المومنین ع این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر به بغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا ص گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة و لهم عذاب عظیم و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است که قول به تفضیل امیر المومنین ع قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده اند و از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس ابن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بود بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران السنت است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بوده ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهلبیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض گردیدن بیان آن سماجت است بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضائلش نتوانستند کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و با دوستان و شیعیانش از حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان درین مراتب اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثال روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین هزار چشم دیگر ببینند و چگویم در شان کسی که همه فضائل باو منسوب است و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سر کرده همه فضیلتها و سر چشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضائل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او برده و بعد از و هر کس نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هر که بهره از کمال یافته از و یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی است و علم خدا شناسی است و هر که خدا را شناخته از و شناخته است و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او

افراخته در راه خدا شمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او بلند علم و رد آنها علمای شیعه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل
و درین فن استاد مردم اند شاگرد او بوده اند و اشاعره نیز غاشیه بردوش این تگ و پوی بوده اند این سر گویند زیرا که استاد ایشان
ابوالحسن اشعری است و او شاگرد ابوعلی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است
و او شاگرد پدرش و او شاگرد حضرت امیرالمؤمنین است و اما امامیه و زیدیه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی
از وی ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از وی ماخوذ است شاگرد او است از وی پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چیست گفت
مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی
باو میشوند و شبلی و جنید بصری و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وضع فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود
دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله است که اقسام کلام اسم و فعل
و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و
مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضائل نفسانی و خصائص انسانی نمائی میدانی که
رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و ستاره قدرش کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را از زبانها
فسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است او است شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز
خصمی برابرش نمانده که از وی نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
کشته او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمون شان این است
اگر کشنده عمرو دیگری می بود تا زنده بودم بر وی میگریستم اما چون قاتلش یگانه است و در شجاعت ممتاز دیگر است سرفراز گشتن او را
عاری کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه برابرش ایستاده همیشه بآن افتخاری می نمود روزی معویه بعد
بر تخت خوابیده بود بیدار شد و دید عبدالله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح او گفت که ای امیر اگر بخواهم ترا بکشم
یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی ابن
ابیطالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طالب دیگری
می نمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل می زنند و اما قوت زورش ضرب المثل است در همه
آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را که سنگیست از جا کند و چندین کس نتوانستند از جا حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه
برگرفت که تمامی لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها
بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب در شان او نازل شده و آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او آمده مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید آن قدر که دست حق
پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت
و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسائل لا نگفت حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده نزد معویه رفت که

دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت با وی نمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از نقره داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از آن نماند و اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد و اوست که با اهل دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب ده که من ترا طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارم و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدای عدو خود مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و تلافی ننمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ اللئیم و احمق نام میبرد وقتیکه او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از آنچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد شان را نگذاشت که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته لشکر آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آنکه آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشانرا از آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمودند و الله آنچه ایشان کردند نخواهم کرد و شمشیر تیز مغنی است از این فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و جهاد کس دیگری را نسبت باو جهاد نیست و در این باب اطناب بیفائده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بنا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق است از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجز ترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی و الله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشود و قانون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدیکه اعدایش او را باین صفت عیب کردند و عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت ندهد گفت بازیگر است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیانش در صفت او گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم می شنید و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از وی میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی و اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شگفتگی و خنده رویی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوای او بود که او داشت نه مثل هیبتی که ارذال و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین در دشمنی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در اخلاص باو دوانند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزه های خشک میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود می برید و می دوخت و رشته بر سر دستش میریخت

تا وقتیکه تمام شود و کم بود که آنحضرت خورشش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه فزون تر مردم از و نماز شب را و مداومت او را و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن این است که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی پیشش گسترده بود و تیرها میبارید و تیر از راست و چپ او میگذشت و پیش او بزمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خشوع که فرموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و امام علی ابن الحسین علیهما السلام که عبادتش به نهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع به کتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان او بوده و قرائت همه منتهی باوست و همه پناه باو میبرده اند اما رای و تدبیر ایشان از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می نمودند عمر را او از هلاکت نگاهداشت و دشمنان را مخالفت امر او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت امر او میکردند جان خود را از آن ورطه بدر می بردند و آنکه بعضی ناشناسان گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت می نمود و خلاف حکم دین نمی فرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه کس زیرک تر بودمی خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که او در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بنهایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصائص بشریت او واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت در صفت کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چه گویم در شان یکه همه کس میخواهند که از او و منسوب باو باشند حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که لا فتی الا علی میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و چگویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحی و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند که کم است فقیری که با پیشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار بنصرت و حمایت می نمود تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج به هجرت و اختیار غربت نشد و بعد از فوت او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عم خاتم النبیین سید الاولین و الآخرین

است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه‌اش سیده نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان و پدرانش پدران رسول الله
و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشتش و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور روح او متصل و مصون پیش از خلق
آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابوطالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و
ثانی هادی و چه گویم در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند
و هیچکس براو در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر اینند که او از همه کس پیشتر
متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک درین نموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا
الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید چنانچه گفته شد یقین میداند که آنچه
ما درین مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضائل آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب
تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت
تواند شد و ثابت ترین مناقب آنحضرت آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن
ولی خدا می نماید باز آن منافق جاهل چند را براو در خلافت مقدم میداند و عداوتی ازین بالاتر نمی باشد و از همه غریب تر آنست
که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک
دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر ؑ از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند
و قطع رحم من کردند و اگر خود با ایشان گذشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها
در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیوی است یا طعام دنیای فانی است
که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی
با این جهات و مناقب و کمالات در میان است باشد و دیگری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و
رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را چنین کسی تفویض نمایند و مرد که با آن کمالات را رعیت او گردانند که باید
اطاعت او بکند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بر حق
برداشته اند و اعانت امام خود در اخذ حق نکرده اند تا مخالفان و منافقان براو غالب شدند چنانچه قوم موسی هارون را ضعیف کردند
و اطاعت عجل و سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره
خود ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست
از بسیاری باندکی اکتفا می نمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول ؐ که حضرت فرمود
در شب معراج دیدیم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی و ایضا از جابر روایت کرده است
که حضرت رسول ؐ بعلی ؑ گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند ابن حنبل روایت کرده است
که حضرت ؐ با علی ؑ گفت در تو شبیه و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست
داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود با آنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر ؑ فرمود که دو مرد در حق من

هلاک میشوند و دوستی کافر او میکند و منافق من و دشمنی که بر تن ایشان میزند و ایضا از سند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص
فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر در مقام مفاخرت
درآید و خواهد مناقب و فضائل خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب
او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول صادق القول در شان او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست
که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر النجوی و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامیکه
عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان بیاورد وصی و خلیفه من است و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار
مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چندیست که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندکی بسیار قلیلی از آنها را
در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده اند از آنها جمعی از محدثین که در حق آنحضرت متهم نیستند
که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان میکنند نفس بآن مطمئن میگردد و بشکل
روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما درین رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول آنست که حافظ ابونعیم در
حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول ص با علی ابن ابیطالب گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا زینت داده است
بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوبتر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد
در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین پس گردانیده است
ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشا حال کسیکه ترا
دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا گذشت
نقل کرده است که حضرت رسول ص بجماعت ثقیف گفت که مسلمان شوید یا میفرستم بسوی شما مردیرا که از من است یا گفت مثل نفس من است
و از روی عمر نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضائل علی ع نقل کرده است که مردی از ابوذر پرسید که بحضرت
جان نیست ابوذر گفت درین حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست خود را بر پشت من گذاشت که ید و دست کرد او را
یافتم و از من پرسید که آیا گمان داری که اراده کرده گفتم ترا میخواهد آنحضرت که افضل او است میکنند یعنی علی ابن ابیطالب سوم حافظ
ابونعیم در حلیه از ابوبرزه روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا
بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است که اطاعت من کند
و او است کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه والزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست
داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت
من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناه من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده
داده است پس او سزاوارتر است بآن پس حضرت رسول ص گفت من دعا کردم برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا ده و بهار او را
ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص گردانیده ام به بلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم
پروردگارا او برادر من و صاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد

حافظ در مسند و دیگران از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت
هدایت است و منار ایمان است و امام دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علمدار
من است و بدست علی خواهد بود کلید ها خزینه های رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول که
هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب
مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم
در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب
پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که آنها افضل
از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند
از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت
سرخ است و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است تا گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی ابن ابیطالب
ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه
بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه
سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد حنبل در کتاب فضائل
و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسی که او را در قیامت می طلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه
عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری می طلبند و از جانب راست عرش بازمیدارند و حله ها بایشان می پوشانند
پس علی ابن ابیطالب را می طلبند از برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و بدست او میدهند علم مرا که آن لوای حمد است
و آدم و هر که بعد از وست همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آئی تا می ایستی میان من و میان
ابراهیم خلیل پس حله برتو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی بشارت
باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت می پوشانند و ترا عطا می کنند هرگاه مرا عطا میکنند
هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخاست
و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که از این در داخل میشود امام متقیان است و سید مسلمانان و یعسوب
مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا
او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او و شاد
و خندان دست در گردن او کرد و عرق روی خود را از روی او پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز از تو چیزی می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر
نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و
بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ ابو نعیم روایت کرده است در حلیه از
عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید فرزندان

آدم و علی سید عرب است چون علیؑ آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار نخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک
شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی داشت
من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضاً حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است که روزی
علیؑ آمد رسول خداؐ گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم
خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه
بمن انعام کرده است یازدهم ایضاً در حلیه روایت کرده است که حضرت رسولؐ گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید موالات کند با علیؑ بعد
از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند
و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان بکنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان
صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده
که حضرت رسولؐ فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد
قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در
صلبها تا بصلب عبدالمطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علیؑ وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسولؐ خطاب کرد با علیؑ که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد
مرا دوست داشته و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن
دارد چهاردهم ایضاً احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست
که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند علیؑ مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بسر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر
چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علیؑ
و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید می ترسید چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت امیرؑ
سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضاً این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده است
که حضرت رسولؐ گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه های بهشت از برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد زانوی تو با
زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که رسولؐ
خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من برادر من و پسر عم من علی ابن ابیطالبؑ دوست نمیدارد
او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا
دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را بآتش شانزدهم باز از کتاب فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسولؐ فرمود که خدا در حق علیؑ پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است
اما اول آنکه او تکیه گاهی منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلائق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود

و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود سوم آنکه در کنار حوض با من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد
او است من چهارم آنکه عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی‌ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود
بعد از احصان هفتم هم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری
بعد از من نیست و تو بر سائر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری به هفت چیز و احدی از قریش در اینها با تو منازعت نمی‌تواند کرد
تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان
مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا
از همه بیشتر است هشتم هم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا که مرا تزویج کردی به فقیری که مال
ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر
نمیدانی که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است
و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت می‌نمود
حضرت رسول بگفتن سبحان الله استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل
شدند و بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد
تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او و در وقتیکه قرآن نازل شد من حریصم
بسیار بجا آوردم رعایت حقوق او در حق فرزندش پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است
من این اخبار را بدین موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرفند از آن حضرت چون می‌شنیدند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبه با فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت
به تکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیش از این ایشان میگفتند چنانچه عمر گفته که امارت لشکر جنگ را بعلی بگذار گفت او کبرش زیاده از آنست
که این را از من قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما کسیکه ترا از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کرده ایم تا بدانند
که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آن حضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود و بالا نکند
و بسیار مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق
و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد
از بابت جوشی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار می‌نمود و آه سردیکه از دل پر درد میکشید شکایتی
بود که از عدم مساعدت روزگار می‌نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او
نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را اظهار گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند و دیگران را بر او فضیلت برای تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمهٔ کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان
را عمی میکند و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت بر ایشان تمام باشد و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این

احادیث را نقل میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول مینمایند بعد اینها فضائل در حق دیگران وارد نشده است اقرار بافضلیت
آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و
نقص آنها بکنند و استشهاد میکنند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جائز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند
و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها می دانند و آنها را نسبت باو امام واجب الاطاعت میدانند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه
احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل
کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی توانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان
نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ
ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل
میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح
ایشانست و چون آن شش نفر که تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم
همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر ما آورده حدیث موضوعی چند است که مطلقاً در کتب
ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیثی که
درین مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آن کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن
صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نبی نباشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت
و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و در جمیع شش بیان بود که خدا
و ابر حلیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمی باشد و حدیث و نوزده منقبت عارف بلغات و سه طلحات
اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصاً امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که یعسوب
که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای گذشته همچنین داشته و الا آنحضرت
صلی الله علیه و آله لازم نداشته که وصی برای او تعیین کنند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصاً بنابر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد
و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضاً
آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که او ادای رسالت از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی
که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت بیقین دانند که فرموده آنحضرت است گویا صدای او را شنیده اند و ایضاً چون بمنزلة النفس او و جان
اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضاً بیان حق در اختلاف است همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید صدر و
جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت است و دهم صریح است در امامت بجهاتی که مذکور شد
و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص که امامت ظاهر است
در امامت و سیزدهم که دلالت میکند بر آنکه افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور
شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی

ترک خواهش رسول ﷺ نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمی نمود و سائر اخبار صریح است در جلالت و
امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است و عقلاً قبیح است و اگر متتبعی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه
با هم موجب علم الیقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد بهیچ
حجتی در دنیا و آخرت نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور **فصل هشتم** در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه
اینها قابل امامت نبودند پس حق در آنحضرت منحصر بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت اینها باطل شد
خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است و بقلیلی در این
رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول ﷺ امور عظیمه را بسیدا و بعضی صحابه تفویض می نمود و هیچ امر را با ابوبکر تفویض
ننمود مگر خواندن آیات سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل ؑ نازل شد و گفت حق تعالی می فرماید که ادا نمی کند رسالت ترا
مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر ؑ رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند
و معلوم است که حضرت رسول ﷺ امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که با ابوبکر بدهد و بعد از آن از و بگیرد حکمتی در آن
ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت
حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فائده از برای ایشان
ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفی
است بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب
معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول ﷺ
مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سائر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً اگر سبب این بود بایست
وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه
عذری که در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمی کند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه عجیب
تر آنست که نیابت پیشنمازی که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر جابر و فاجری
امامت نمازی تواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمومنین ؑ بامر خدا مشتمل بر فضیلت او نمیدانند
طعن دوم آنکه حضرت رسول ﷺ اسامه بن زید را امیر لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ
روم شوند و شیخین از جمله مامورین بودند و حضرت نفرین کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق نفرین شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید بسیار در خروج ایشان
آن بود که مدینه از مخالفان و منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر
و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن
که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جملهٔ آنها ابوبکر و عمر بود

و ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است و
جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل می نمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید می شد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدرم و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون
رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و
عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از سواران بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو اطاعت امر
من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر
او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او
بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرده روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون
مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و روسا و سرکرده های انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه
که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل
مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته
اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه
گفته اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من
و لشکری که با منند ترا والی نکردند حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحب تو عمر بی رخصت من برگشتید
و امری بر حضرت رسول مخفی نبوده و مرا و شما را می شناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابو بکر خواست که خود را خلع کند از
خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مرد دیگر حضرت رسول مرا بر ایشان امیر کرد و او
مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در
مرض آنحضرت دوم آن بود که حضرت رسول فرمود کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه
پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض
آنحضرت صعب شده است دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم کار امر آنحضرت بکجا منتهی میشود
و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل بطلان
خلافت آن سه غاصب خلافت است اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در
تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور به اطاعت اسامه باشند و او باتفاق
خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که اطاعت خلیفه دیگر
بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نموده و از قول حضرت رسول داخل لعن گشته چگونه با
خلافت جمع شود سوم آنکه ایشان تولی و اعراض از قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی
و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم

بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن نیند
طعن سوم در بیان جوریکه ابوبکر و عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات
شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن روایاتی
که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد می نمائیم تا معلوم شود که احتجاج و بیعتی که بآن متمسک شده اند در خلافت
آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج به اسانید صحیحه روایت کرده است
موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی و عباس
و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهلبیت من هر که ایشان را
ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد
در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد
اول کسیکه منازعت کرد بر رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیدة بن الجراح و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد
و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر
گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابوبکر بناقه سوار بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس
چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند وما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند
پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت
کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه
شدند و ابوعبیده را که همسوگند ایشان بود با خود بردند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان
ایشان خوابیده بود و منازعت بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر
یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان
شده و تو صاحب غار بوده و تو احق باین امری انصار گفتند می ترسیم غالب شود بر این امر کسیکه از ما باشد و نه از شما پس یک
امیر از برای خود میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر چند ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند
و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شما
اند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری باشد عمر گفت هیهات دو شمشیر
در یک غلاف نمی تواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند که خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از
ایشانست و کی می تواند که منازعت کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر کسیکه خواهد خود را در مهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب
از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من کند بشمشیر بینی او را بزنم پس ابوعبیده برخاست و
سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد نمیخواستند و او از قبیله

خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران باین سبب
اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده و شیخ قریش اند با هر یک که خواهید
بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار توطیه که باهم کرده بودند گفتند با وجود تو اختیار خلافت نمی‌کنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم
بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک
شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد جست و ریش عمر را گرفت و گفت ای
پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمی‌گذارم ابوبکر گفت
آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع‌تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن می‌داشتم هر آینه می‌شنیدید
در کوچه‌های مدینه صدایی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران
بودید الحال بر من جرأت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم
بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین
کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که تابع من است از اهل بیت من و عشیره من
و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما و در عاصی بیعت نکنم تا به نزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند
عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود
و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد
برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمی‌شد و بحکم ایشان قائل نبود اگر یاوری می‌یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت
بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچ یک بیعت نکرد و سبب موتش
آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته و بعضی گفته اند که عمر با مر او محمد بن مسلمهٔ انصاری
قرار کرده او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند
بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان
بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار
ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر و او
مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت
میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و
حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و در عقب او ایستادیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود
جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر داخل میشدند و بر او و بحضرت میایستادند و علی علیه السلام آیه
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات

[illegible]

فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول ص بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده جراح پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود از این نمیگویم اول کسیرا میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می‌نمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز مثل روز آدم است پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می‌نمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول ص حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا که ابلیس و سرکرده های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول ص مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحابش باو گفتند که این امت مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس حضرت رسول ص فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی چنین و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت است که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می‌گفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان آن گاه چون شب شد علی فاطمه را بر درازگوشی سوار کرد و دست حسنین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر را ... سه شب حضرت چنین کرد و در هر روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و ... پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روزی صبر کردند و حضرت بجمع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و مهر کرد و بر دوش گرفت پس آن را بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد بآواز بلند که ایها الناس من از وقتیکه حضرت رسول ص از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم

ولید از ان مجموع قرآن را که درین جامه است جمع کردم و هیچ آیت نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است و تأویلش را
بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما ازین غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را
نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت
نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر و
جمعی که بر دور او بیند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المومنین ابوبکر را حضرت
تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت
ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند بعنوان امیر المومنین بنا بر این پس او و رفیقش عمر پرسیدند
که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مومنان است و سید المرسلین است و
صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی
جهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب با حضرت امیر فاطمه و حسنین علیهم السلام را امیر برای اتمام حجت
بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر از آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چه مانع است که علی
این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر او و بغیر این چهار نفر ابوبکر گفت کرا بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد غلیظ بدخوئی
و از طلقای بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و
گفتند که رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بیرخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بیرخصت داخل
خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانه اهلبیت گذاشتند و حضرت امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین
با سایر اهلبیت در آنخانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول الله و الا آتش در خانه است میزنم پس حضرت
فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و گرنه خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی
بخانه من میخواهی که درآئی عمر برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه و یا رسول الله پس عمر شمشیر را
بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد و فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر
و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر المومنین بیتاب شد و برجست گریبان آن لعین را گرفت و بر زمین زد و بینی او را شکست
و گردنش را پیچید که آن ظالم را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان نموده بود دست
برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری می بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که
حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمی توانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید
و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر خدا را آنحضرت برداشته ترسید که
شمشیر را بکشد و بیرون آید دیگری را زنده نگذارد و بنزد ابوبکر رفت و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش

بر بزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه‌اش بزنید پس قنفذ ملعون با اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت ع گرفتند و ریسمانی در گلوی مبارک حضرت آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که بر او بزند حضرت را قسم دادند حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد نیز و قنفذ را که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بزن او را بتازیانه دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه ع نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه ع زد که یک دنده از دنده‌های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول ص او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و پیوسته ملالت می‌فرمود تا تازیانه بر بازو و پشتش زد که استخوان شکست و بهمین ضرب شهید شده چون از دنیا رفت در بازو و پشتش گره برنگی از آن ضرب مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا نزد ابو بکر آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سائر منافقان بکمال مسلح بر دور ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانهٔ فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر با اهل البیت تو چنین میکنند و من دیده‌ام که ابو بکر و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست با زنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون حضرت علی ع را به نزدیک ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر شمشیر من در دست من می‌بود شما به من دست نمی‌یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی‌شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر بحبل بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابو بکر چه زود بر جستید بمخالفت رسول خدا ص و اذیت اهلبیت ع او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را ببیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول ص او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار و دست از تو بر نداریم تا بیعت نکنی فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفتند خواهیم کشت ترا بذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشنده خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسول ص او را ابو بکر گفت و بروایت عیاشی عمر گفت که بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول ص را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار می‌کنید که رسول خدا ص مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت ع خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیده‌اید از رسول خدا ص در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول ص علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد و ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مبادا مردم او را یاری کنند و مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده‌ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری هر دو را در ما جمع نکرده است علی ع گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی بدهد عمر گفت راست گفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفهٔ ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد ص کشته شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت باهل بیت ع او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابو بکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت ع فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول ص که این پنج

نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند
و عهدی کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر
یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل نفر که
با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با حدی
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیت است
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
یعنی آیا حسد می برند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم
با ایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس
مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست باز دارم حضرت فرمود که ای
مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق آن
خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی می توانم کرد و دین خود را عزیزی توانم کرد هر آینه شمشیر خود در میکشم و میزنم
احق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او و وارث او و پدر فرزندانش را باین ذلت و خواری میکشید و می آورید
پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رجا پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید
و بعصیان او را مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و
اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الٰهی اند و مانند کوه های زمین
موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم و قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستاره های درخشنده هدایت کننده
خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام
متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی تر است بمومنین از نفس ایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس
ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس در این وقت عمر برخاست و گفت چه عجب بر بالای این منبر نشسته ای و علی با تو در مقام مجادله و محاربه است و در زیر منبر
نشسته است و بر نمی خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آئی یا الفرار که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین بر بالای سر پدر بزرگوار خود
ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه چسبانید
و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بی مقدارترند که این جرأت توانند کرد پس ام
ایمن دایه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بسخن زنان چه کار است و گفت او را

از مسجد بیرون کردند پس بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش
می‌شناسیم با آن صفتها که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید برو بامارت مؤمنان شما پرسیدید
که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت بلی چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهلبیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در شهری که تو امیر باشی من نمی‌مانم عمر گفت که او را زدند و از مدینه
بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست را بلند کرد و لی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت
و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تر از آنکه این کار را توانی
کرد پس خالد شاقی بر بیعت و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را چنان بر زمین زد که
پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند و بجانب قبر حضرت
رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد
که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و مغیره
با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سیاه شد
گردن من هم بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر هیچکس بجبر بیعت نکرد
و شجاع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند هرگز تو قدرت نداشتی
مرا جبر کنی و در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان
حمله میکنی پس عمر بغضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیزک حبشیه بود
از جدم عبد المطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید عبد المطلب
صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان صلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم
تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و سرنگون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود و سنت
کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را
از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و صاحبت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا که فرمود بر تو و بر صاحبت
ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو اما بیعت تو
کرده و دیده است روشن نشد یا آنکه خلافت باو رسید من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم
بنام تو و نسب تو و صفت تو نسبت گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من
گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این آیت فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیت در شان
تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را گیرد ای غلام فرزندان گندیده پس حضرت
امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد هر آینه که در شان او

نازل شده بود و هم حدیثی که از حضرت رسول در حق او و اهل بیتش شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از برای تو تهدید که
تو سلمان و مقداد اولی پس برآمد ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو مصاحب بیعت
کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهلبیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا ملامت میکنی ما را بمحبت آل محمد
و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان
مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت
حقی نبود و ایشان با سایر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر و ولد زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت الحال
که بیعت کردی بس است ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و تو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود لیکن خدا
و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها را که متابعت و معاونت شما کردند بغضب او و عذاب او و خواری او و دوری
ای پسر خطاب نمیدانم که چه کردی و چه عذاب برای خود و مصاحب خود مهیا کردی ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر
و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از ایشان از اولین و شش نفر از این امت
و آن تابوت در چاهی هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند سنگ را از آن
چاه بردارد تا جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی ع فرمود من در حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را
گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و آخرین پس دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر
عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و آن پنج نفر ایشان اند پس
ما چهار نفر گواهی دادیم که ما درین واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در نوقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست
که در حق من شنیده باشید علی ع گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و لعنت را بعد از آن نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان غضبناک شد
و گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال و دست از من برنمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بخاک
بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت که زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که درین وقت
حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته
خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او شدند
و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هارون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من
بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را
بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند که نمیدانی که اینها بعد
از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند بعد از تو پس گویم دور باشند دور باشند ایشان را شنیدم از رسول خدا که میگفت

خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع
زیرا که توریت و قرآن مجید بیک دست و بیک قلم در یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون
آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید
بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده اگر دست از او بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گیرم و ناله بدرگاه خدا بلند
کنم ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن گرامی تر از فرزند من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم
دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش می توانست بیرون برود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای
سیده من و ای خاتون من خداوند پدرت را رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون
رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام
دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول شد که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب
که من می بینم پهلوهای مدینه را بحرکت آمده است و اگر او موی خود را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه
خدا بر آورد اینجماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت
امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین را میکشیدند و نزد ابوبکر می آوردند
چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیت را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی
پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآنخدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا راست و درست
مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر
از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از
بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف
و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم
و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید
پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی
حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حق است و حق با علی است
هر سو که او میرود حق با او میرود ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای تو را درین باب بدانیم حضرت فرمود بخدا
سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از نمک اید در میان طعام و از سرمه که در چشم
کشتند و خواهند آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان نزد من خواهند آمد که بیعت کن والا ترا میکشیم پس باید

سن با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت
که بعد از من این امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و امت بعد از من بمنزلهٔ
هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی دست باز دار
و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون حضرت رسول ص بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد
کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین را گرفتم و گردیدم بخانه‌های اهل
و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشانرا که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشانرا بیاری خود و اجابت من
نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس ای جماعت مسعود ساکت باشید چه آنچه سینه‌های شما کینه‌ها که در سینه‌های
این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهلبیت او آنها همه با هم برمیخیزند و [illegible]
آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من ایشان تا حجت بر او تمام شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که
او را ملاقات میکنند بهتر باشد پس در روز جمعه که ابوبکر بر منبر نبی بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن
گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر امانت بنی امیه داشت گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای
گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستی که علی ابن ابیطالب امیر شماست بعد از من خلیفهٔ من است و رسیده
شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام
خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدانید شما ای اصحاب شما خواهند شد بدرستی که اهلبیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند
بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور گردان در زمرهٔ من و از
برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که آن دریابند فوز رستگاری آخرت را خداوندا هر که بدخلافتی کند با اهلبیت من
پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد را نسبت و حسب و قبایح اعمال او
سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطانست که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان
است در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود
همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر
هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی را از تو سوال کنند بکه پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدیم نمائی بر کسی که او از تو
داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و توصیه
کرد باو نزد وفات خود پس گفتهٔ او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقدها را
اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید برهم زدید تا ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید
بر هم زدید و در این زودی عبرت آخر خواهد رسید با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن این وبال عظیم را با آخرت مبر تحقیق که
آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و
گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین

و مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی

حکایت بریده اسلمی

شک خواهند کرد واگر با اهل بیت پیغمبر خود میکنند شنید اختلاف در میان شما بهم میرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت
را تصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت
بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من علیهم السلام پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را
و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را
خواهید دید و خدا انتقام کشنده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او نصیحت کرد بسیار و گفت میدانی که بیعت علی در گردن
تو هست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر سایه علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد با این
خیال بخاطر شما از سد و بار دیگر شما را در زیر علم سعد بن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن
منافقی بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان عمر و شما را چاوش آن لشکر
کرد از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت و به یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را با و تسلیم کن پس بریده
اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا امر کرد ما را که علی
را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم برو بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشنده قاسطان است از
خدا بترس و حق را بکسی که احق است با و برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش و ای گروه انصار و مسلمانان بدانید که
اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام با مور دین بیش از همه کس بهتر توانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر
می توانند کرد و خیر خواه تر ند نسبت با شما از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند با هلش پیش از آنکه امر شما سست شود
و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعد از خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار در باب سد ابواب مسجد را سد کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبگاران داد و گفت من
شهرستان حکمتم و علی دروازه آنست هر که حکمت خواهد از دروازه اش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما
محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارد پس چرا از و میل بدیگری میکنید و حق او را غارت میکنید و بد بختی
للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را
باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا به تنهائی قبول
کرد گفتند بلی پس گفت من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان
که پیروی ایشان باید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر
ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن باز داشت که
که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است ما جمیعا فرستادیم که از آن حضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید که
علی ولی مومنان است بعد از من خیر خواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد
و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و ثنا گفت ای گروه قریش گواه
باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در این مکان یعنی در مابین قبر و منبر او و دست علی ابن ابیطالب را گرفته بود

انکار بیعت خالد بن سعید

و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین من است
و وفا کننده بوعده من است و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری
او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از رسول خدا که اهلبیت من
ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخاست و
گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان او پس گفت ای ابوبکر اول کسیکه کافر شود با
سخن و خیانت منمائید بخدا و رسول و خیانت منمائید امانتهای خود را در حالی که دانید حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از
خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حقی را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما
شنیده اید مثل آنچه برادران شما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی
میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری
میکند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست که جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا
و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمی توانستی گفت چرا خود را در این مقام
باز داشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه دهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه
خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند و چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که
بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیوسته لشکری می آمد تا
چهار هزار کس منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند
پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم
پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را می ترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را بترسانید
بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان
ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و
جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین
و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم
گوشهای من کر شوند میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود ناگاه جماعتی
از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهائید پس عمر
برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین برجست و گریبان آن بدبخت را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه
اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیش شده هر آینه بتو می نمودم که کدام یک از ما یاورش ضعیفتر است و
عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب فرمود ... برگردید ... بخدا سوگند که بعد از این [illegible]

نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هارون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته‌ایم و با شما بجنگ نمی‌آییم و امید که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحقداران نکنند زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد و دید آنکه این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه درین قضیه ها وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیرالمومنین ع امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند بنزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه ع او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما بغیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبدالکریم معروف با بن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول ص میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه ع در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون فاطمه ع وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه علیها بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرائب است که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه ع طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری که موثق است و او را توثیق و مدح می کنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود و بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه ع شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم در خانه ات را بر ایشان بسوزانم چون عمر بن الخطاب بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه ع گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باینجا میائید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دو دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی

خطبه ابوبکر در عدم قبول امر خلافت

در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند و نگذشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و دعوت
که ایشان را جمع کنی از برای قتال با صاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق می بودی اجابت میکردند
و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفری یافتم
که صاحب عزم بودند قتال میکردیم با ابوبکر و ایضاً از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند که بعد از
رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید و بد را خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید و در
روایت دیگر گفت که خطا کردید که باهل بیت پیغمبر ندادید و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی
میکردید و ایضاً از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر بغیر مشورت و غضب آمدند
علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت
فاطمه فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد و فائده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند
پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من
امری بود فلتة واقع شد بی تامل و خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت
نداشتم و امری را بر گردن من انداختند که من طاقت آن را ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قویترین مردم بجای
من می بود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که
با عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر عبدالرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست
و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانه فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائیکه جانم در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه
را بر شما می سوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در برگرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر
افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید پس بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا می آورد ایشان را و جوهری
گفته است که در روایت دیگر آمده است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری
روایت کرده است که از عبدالله بن موسی بن حسن پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبدالله بن الحسن
گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد غضبناک
بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضاً از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن
عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز
گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از
بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحویکه مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه
جوهری درین باب از رجال حدیث نقل کرده است همه ثقات اند و ما سوای جوهری و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمی توان کرد

و ایضاً روایت کرده است جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است
ابوبکر گفت بروید بروید علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست
گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی
که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر
نزد او فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت
را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و می کشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در
شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون
بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو سخن
نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه
از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت
غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند
و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب استاد
خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول صلی الله علیه و آله کرد که او ترسید و فرزندی
از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت که هرگاه
رسول خدا هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط شدن فرزند او ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد
خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت که من به نقیب گفتم که من این را از تو روایت
بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که
من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری
که معتبرترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم
و جماعتی دیگر بدر خانهٔ علی علیه السلام و گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما می سوزانم و ابن خنزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم
روایت کرده است که گفت که من از آنها بودم که با عمر هیزم بر داشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند
از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که در این خانه است و الا می سوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی
و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی گفت بلی والله یا
بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر
گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده
که خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو
روایت کرده است تا آنجا که گفته است که بنو هاشم در خانهٔ علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم می شمرد و حضرت

امتناع جناب امیر از قبول بیعت

زبیر مردی بود که همیشه با ما اهلبیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانهٔ فاطمه ع با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی ع را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی ع میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت گفت من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمی کنم و شما اولائید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته اید امروز برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تجربهٔ ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس با او راضی شو اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده ای علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانهٔ او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع منمائید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهلبیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود منمائید که از حق دور افتید پس بشیر بن سعد گفت یا علی ع اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند هیچکس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی ع بخانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود شد تا حضرت فاطمه ع از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی ع حضرت فاطمه را سوار کرده شبها بدر خانه های انصار میبرد و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی ع گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه ع گفت علی ع آنچه کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصهٔ سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانهٔ علی ع جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هرچند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بدکردار تر از شما ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی ع را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله ترا می طلبد حضرت فرمود چه زود

اعتذار شیخین از فاطمه سلام الله علیها

دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت
گفت سبحان الله امری را دعوی میکنند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله
آنچه دیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریهٔ آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای
ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و نزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت کن
گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت
بندهٔ خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه
نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانهٔ فاطمه که او را بغضب آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند
فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد
که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام
کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا صلهٔ قرابت رسول را دوست تر میدارم از صلهٔ قرابت خود و تو
آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من هم مرده بودم و بعد از وی نمی ماندم آیا گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا ادا نکنم و میراث ترا از
حضرت رسولخدا بتو ندهم من شنیدم از رسولخدا که فرمود ما گروه انبیا میراث نمیدهیم آنچه از ما می ماند صدقه است فاطمه گفت
اگر من حدیثی از رسولخدا نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه
رضای منست و سخط فاطمه سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که راضی
کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسولخدا
فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسولخدا را ملاقات کنم شکایت
شما را خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک بود که هلاک
شود و فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون
آمد ابوبکر و با مردم گفت شما ها هر یک میروید و با حلیلهٔ خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت
شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا برپا نمی شود ابوبکر گفت
اگر نه ترس این بود و آنکه میترسم عروهٔ اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمی خوابیدم بعد از آنچه شنیدم از فاطمه
پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین
و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند
حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا بر من میسوزانی گفت آری این قوی تر است از آنچه پدر تو
آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است

که حضرت امیرالمؤمنین بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید که دود از خانه بلند شد و ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع
امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان سخنی
پس علی به عمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و
ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرأت بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات فاطمه ع و ایضاً ابراهیم
روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند با او بیعت نمی‌کنیم زیرا که حضرت رسول ص به بریده گفته
است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ایشان مرا مخیر کردند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من
با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این امر کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند
و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آن قدر رحم نکردم که بر علی ع کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و بنزد ابوبکر
آوردند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را بر میداریم پس علی ع سر بسوی آسمان بلند کرده گفت خداوندا
گواه باش پس دست مبارکش را گشود و بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید ای طالب حق و یقین بدان که دلیل
عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود
تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث
اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقق این چنین امری ممکن است یا محال دوم آنکه بعد از
امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سوم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بحقیقت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجیت
بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعت بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و
یا خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر امری کرده اند بر آن رأی باقی بمانند تا مردن
یا نه و با خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهائی حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی
که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند سیاست دین و دنیا را به نماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای شیعه باحادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف
تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس کرده بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود ایستاده با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از
عروه روایت کرده است که حضرت رسول در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد به نماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند به
نماز ابوبکر یعنی تکبیر او دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت
نمیدانند و دلائل شافیه بر ابطال آن اقامت نموده اند سوم آنکه بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع
مساوی اصل باشد در آن علت و در این جا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکار جائز میدانند
و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرائط دیگر را شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار
نیست و شجاعت و تدابیر و عدالت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت دنیا است جمیع امور دین و دنیا است و در آن علم بسیار

و بلا اختیار منبر است که هیچیک و یا ابوبکر و عمر و عثمان نبوده و هر او مانند خر در گل بماندند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین ع و
سایر صحابه می نمودند و آنکه بعضی از منافقین گفتند که حضرت رسول ص او را بجهة دین ما اختیار کرده چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم
محض کذب و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل
امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست نگرا بست چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در
مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بتخلیف کردن حضرت رسول امیر المؤمنین ع را در غزوه تبوک در مدینه و او را
بعد از آن عزل نکردن هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه در جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قائل بعزل نیست و این قوی است از دلیل ایشان
زیرا که خلافت مدینه خلافت در دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود
که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که
ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس ظالمی که تسلطی بهم رساند و جمعی از فسقه بطمع
مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و
نمرود و شداد و مسیلمه کذاب باین حق نشده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین ع بیعت کرد اجماع متحقق شد
جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبد البر در استیعاب گفته است
در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزیکه رسول خدا ص از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر که روز سه شنبه بود
بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طائفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور روایت کرده و ابن حجر عسقلانی
در کتاب اصابه گفته است که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند بجهة آنکه اقوام
او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا داخل بیعت ما شو
یا از این شهر بیرون رو و سعد گفت حرام است بر من که در شهری که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی میرفت روزی که از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و قصه را در روضة الصفا
گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از خلفا کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری
در تاریخ خویش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یک تیری انداختند و او کشته شد پس
بوهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین ع از ایشان تا آخر حیاتش
متواتر است و آنچه حضرت در جواب معویه نوشته صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد بحث سوم آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق
بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها
باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت
زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخران از امر برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند و از جمله
غرائب آنست که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که تمسک باجماع
چنین سخن عجیب فضیحت است و سست از اجماع برگشته اند و گفته اند که هرگاه ثابت شد که امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع

اهل حل و عقد زیرا که دلیلی برآن قائم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن
از برای عثمان و شرط نکردند در عقد مثل اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی ایشان را انکار نکرد و بر این امر
اتفاق کردند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول
اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان
گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب
ما مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر عمر و ابوعبیده را بسوی علی رساله لطیفی هست که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیار میان جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد
چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در این امری که مرا آزرده کرده و شما را شاد گردانیده و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر بیعت
کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس علی روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن
در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان
خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل منصف نظر کن که شیطان چگونه فضلای
ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را به بلای بدتر گرفتار کرده اند با آن نمی آید که کسانی با ابوبکر بیعت و خود را بکنیفی
بیعت او و هرگاه اجماع تحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج
بوده و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار
عدم بیعت جماعت اجماع متحقق نشود و عدم انکار چون معلوم نشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا
معارضه با ابوبکر نکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت او حادث متحقق
بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل
بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف
با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح منست و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و
امامان از فرزندان او امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف
کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرود رود و عجبا از آنکه بعضی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در
تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق به آنکه یک شخصی با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر
باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی از یهودی بر بقالی دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند با آنکه
بیعت بی دلیل عقلیه را که قرآن مجید را تیر باران کرد و خلیفه خدا و واجب الاطاعت خلق میشمارند و اگر میخواهی قیامت یوم ندعوا کل اناس
بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در بیزد و بال و شما بشنو اختیار داری بحث چهارم آنکه هرگاه به احادیث سابقه و اقرار مشایخ
علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که تا شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت آنحضرت تصریح در ایشان

ودر خلافت ایشان بیکرد وایشانرا نسبت بجور وظلم وستم میداد پس یا باید قائل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل وجور وستم بود یا قائل شوند بآنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بوده وعاق امام خود بوده وازروی تعصب انکار امامت امام بحق میکرده پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشد واکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرموده که حق با علی است وعلی با حق است حق با او میگردد هر جا که بگردد وغزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است که هرگز صحابه بصیرت علی را نسبت بخطا نداده اند ودر هیچ امری ودر جمیع صحاح واصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر داناترین این امت است یعنی قاضی وحاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرطبی نزد مردی از اهل کوفه طلب داشت ونزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بزیارت شدیم از طلب خود دور روز غدیر رفتم نزد قبر امیر المؤمنین که شاید طلب خود را بستانم بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها واقوال شنیعه وسب صحابه علانیه بدون خوفی ووهمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند والله که این امر را نگشوده وجرأت نداد ایشانرا بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابیطالب آن مرد از روی تعجب گفت او ایشانرا جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر وعمر داشته باشیم واگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست وکفش پوشید وگفت خدا لعنت کند اسمعیل را که زنازاده اگر جواب این مسئله را داند [illegible] آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلائل ایشانست بخلافت خلفای جور با این احادیث که مستند اجماع ایشانست [illegible] امامت آنها را بلکه کفر ونفاق ایشانرا زیرا که معلوم شد باخبار ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود [illegible] در آن خانه محل وحی ومحل نزول ملائکه مقربین بود وحضرت امیر المؤمنین وفاطمه وحسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند واستخفاف وتهدید وایذای ایشان نمود وایشانرا بخشم وغضب آورد بلکه از روایات مستفیضه مخالف ومؤالف معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند تا تازیانه زدند ودر بازو وشمشیر برآوردند واو را مجروح کردند وفرزندش سقط شد واز ایشان آزرده بود تا از دنیا رفت وصاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران وخدیجه دختر خویلد وفاطمه دختر محمد وآسیه زن فرعون ونیز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد عائشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش واز بریده نیز این مضمون را روایت کرده است واز جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند وهر که او را آزار میکند مرا آزار میکند وهر که او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد واز ترمذی روایت کرده است که فرمود که فاطمه بهترین زنان بهشت است وبروایت عائشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت وایضا بروایت ترمذی که از عائشه روایت کرده است که ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت ورفتار ونشستن وبرخاستن وچون نزد آن حضرت می آمد آنحضرت برای او برمیخاست واو را می بوسید وبجای خود می نشانید وچون حضرت نزد او میرفت برمیخاست واو را می بوسید وبجای خود می نشانید وایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا به علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید وصلحم با هر که شما با او صلح کنید وایضا از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده

کرده‌اند که حذیفه گفت مادرم از من پرسید [illegible] رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible] نماز شام را
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا
و مادرت را بیامرزد ملکی است که هرگز نازل نشده بود پیش از این شب آمده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا
بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و ایضاً روایت کرده است که حضرت فرمود که حسین
[illegible] اینها نقل کنند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوار عرش الهی‌اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از صحیح ترمذی روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید و گفت
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از
اهل بیت تو نزد تو محبوب‌تراند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب برای من دو پسرم را پس ایشان را می‌بوسید و در بر میگرفت و ایضاً
از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو
دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از بخاری و مسلم نیز این مضمون روایت کرده است و ایضاً از ترمذی از اسامه
روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من‌اند خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضاً از ترمذی از یعلی بن مره روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی که حسین را دوست دارد و حسین سبطی
است از اسباط و ایضاً از ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و بهترین جوانان اهل
بهشت‌اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من‌اند از دنیا و احادیث فضائل
ایشان زیاده از آن است که در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است
و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این فتنه‌ها با ایشان رسانیدند ملعون‌اند در دنیا
و آخرت و محارب خدا و رسول‌اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق‌اند پس چگونه صلاحیت و استحقاق امامت داشته باشند مطعن چهارم
مصیبت عظمی و داهیه کبری است که در غصب فدک از ابوبکر و عمر به اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آنرا
روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان بعضی از آنرا ایراد میکنیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه
است و مجمل این قصه آن است که چون ابوبکر غصب خلافت امیرالمؤمنین نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار
خود را محکم کرد و طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که اگر با
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان
شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هر گاه قلیلی
مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی مردم بسبب ایشان مائل گردند و خلافت باطل ایشان [illegible]

و از قول حال در وقتیکه صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری بهشت را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمی گذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ به تصرف حضرت رسول درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیرالمؤمنین جاری شد اهل فدک و سائر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها بی جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این آیت نازل شد وآت ذا القربی حقه یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذوالقربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان تو باشد تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی برا و قرار گرفت فرستاده وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدر من رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم با آنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حقتعالی وحی کرد به رسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بعطیه بحضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین نیز آمد و همچنین گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار نزد او مجتمع بودند گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت فیئ همه مسلمانان است اگر اقامت شهود میکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهیم والا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوای کنم که از من است از که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عادل می آوری میدهیم والا ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حقتعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق

شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند بر فاطمه علیها السلام که فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او
اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت گفت اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانچه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را
که فدک را بفاطمه داده بود و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که انبیا میراث
نمی باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی
قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت
بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد قبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان
غدار که در و دیوار را بگریه درآورد و پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد و اگر دیگر بار
دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را برهم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این
کار را که میکند عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت هر چه بفرمایید بجا آورم گفتند بقتل علی
بن ابیطالب علیه السلام باید گفت بلی چنین امری است خالد گفت چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت وقتی که در مسجد حاضر شود و پهلوی تو بایستد
و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار بود
از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و گفت که علی را از این مکر با خبر سازد پس بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه
سلام مرا بایشان برسان و بر ایشان بخوان این آیه را که بموسی گفتند ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی
لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم و
اسماء گفت اگر نفهمند مکرر بخوان چون جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت فرمود که خداوند اسلام بیان
و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهد کرد پس
حضرت مهیای نماز شد و بمسجد آمد و در پشت سر ابوبکر ایستاد و از برای تقیه نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد شمشیر بسته و پهلوی
ایستاد چون ابوبکر در تشهد نشست از اراده خود پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را بیاد آورد و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای
خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز گفت پس حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن
امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که خواهی کرد گفت بلی والله اگر پیش از سلام نهی نمیکرد میکشتم پس حضرت او را
گرفت و بلند کرد و بر زمین زد مردم بگرد او جمع شدند پس همه جمع شدند و التماس کردند از آنحضرت و سوگند دادند بحق صاحب قبر پس
حضرت گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما یاورش کمتر است پس داخل خانه خود شد
و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد که چه کند ابوبکر آنحضرت خالد را
بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد که او نعره زد که نزدیک بود که جان بلبش آید و جامه را نجس کرد و دست و پا میزد
و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر بعمر گفت این از مشورت شوم تست ای عمر خدا را شکر کن که متوجه ما نشد

نزدیک بیرون رفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی بسوی او کرد که از ترس برگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین به ابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و تخویف بسیار
در آن سخن نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را
صاف گردانیده ام که با شاهی و تو میخواهی که تشنه باشی چنانچه همیشه بودی گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و تند زار را
نمیدانی این علی بن ابیطالب بزرگان قریش را کشته است و سلسله ها را برانداخته است من تدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر
گفت ای عمر ترا بخدا قسم میدهم که دست از این افسانه ها برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ دور است شد بی آنکه
دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا
میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سوم آنکه جمیع قبائل عرب از او کینه ها در دل دارند اگر اینها نبود الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردی
روز احد را که ما همه گریختیم و او تنهائی شمشیر کشید و دلاوران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور و با او متعرض مشو
متعرض او مشو و مخالف او مگو بدان که اگرچه سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند در بسیاری از کتب خود روایت کرده
اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایت شیعه در این باب چنانچه
ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر او را بقتل علی ابوجعفر گفت که بسیار
از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سوال کرد از ابوحنیفه
میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز پیش از سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه
گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت ترا نمیرسد که این سوال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب
ابوالخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل
بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبدالله
و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان بن حی پرسیدند که چه میگوئید در این که ابوبکر کرد همه گفتند که بدی
بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد اگر بسبب صلاحی است که متفرق نشوند مردم را یکبار چون علی مردم را آیت
ابوبکر منع نمود ایشان را بقتل او نمود و بعضی از ترس شناعت علت این عمل را ثبت نکرده اند اما اصل تهدید ابوبکر را با خالد که چون سلام
نماز خلاف کار بکشت پشیمان شده پیش از سلام گفت که یا خالد مکن آنچه ترا گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن
پیش از سلام کرده اند و بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود
ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است عجب الله که علی اگر راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و صحابش
همه شهادت میدهند که رسول خدا فرمود که علی از اهل جنت است پس چرا بر این بسته در روی زمین نباشد که با این حال
امر بقتل او کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر ظالم بوده بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل
بن شاذان بود و از وجوه باطله که [illegible] علم قطعی بهم میرسد

... که کسی اراده
قتل پیغمبر بکند ... ملاقات و شقاوت باشد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر
غصب فدک وارد شده از جمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن سیده زنان
قسم سخن از غیر احکام که شیعه و سنی و ... صادر ... و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته
در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین بعثمان بن حنیف نوشته و در آن چند فصل است فصل اول در آنچه وارد
شده است از اخبار و سیر که راویان آنها اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان جمیع آنچه ایراد میکنیم درین
فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و ابو بکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا
کرده‌اند بر او محدثان و روایت کرده‌اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب
دختر امیر المؤمنین علیه السلام و از امام محمد باقر علیه السلام و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج
الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی بسند عامه از عایشه روایت
کرده است و سید ابن طاوس جمله از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت
کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی‌تواند کرد و خطبه بسیار طولانی
است و ترجمه همه در این رساله گنجایش نمی‌دارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمائیم روایت کرده‌اند
که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه سیده نساء مطهره رسید مقنعه بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و
در میان گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش میپیچید از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالت هیچ
فرق نمیکرد تا داخل مسجد شد و ابو بکر آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش
روی مبارکش کشیدند و پس نشسته ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه ایشان بلند شد پس لحظه صبر
نمود که مردم ساکت شدند پس شروع کرد بخطبه و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس ذکر حضرت رسالت
پناهی نمود و حقوق نعمتهای آن حضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت
و رحمت و رغبت کرد در راحت و آخرت برای او و پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی
پروردگار غفار و بجوار رحمت خدا و پادشاه جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و
سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا اهل امر و نهی خدائید و حاملان
دین و وحی اوئید که بر شما خوانده شده و شما را امین گردانیده است که خود بدین عمل کنید و بدیگران برسانید و با چنین سید آیه
و شعار احمدی در میان شما هست که قرآن مجید است و خلیفه پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس خدا
قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرده علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرموده پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه
شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که میترسند از خدا از بندگان او علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم
محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم از روی تجاوز نیست ... لقد جاءکم رسول من انفسکم

یعنی به تحقیق که رسولی مبعوث شده بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان مهربان و رحیم بود
اگر نسب او را یاد آورید پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکوکار
بزرگواریست که این نسبتها را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر گردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک
داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و تنهای ایشان را درهم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت و راه
حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظه نیکو و جمعیت های ایشان را پریشان ساخت و شجاعان ایشان را گریزان گردانید تا صبح صادق
دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت و بطالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و
اعوان شیاطین را بر زبان حق بیان لال گشتند و از اول اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین
اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس شما طمع استیلا داشت و با ترفع بر شما تکبر
شما میگذاشت و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش بودن می پنداشت آب متعفن ممزوج به بول و سرگین شتر را میخوردید
و پوست برا و برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور
شما در بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک نجات داد به برکت محمد مصطفی نجات داد و بعد از آنکه آزارها کشید و به بلاهای
کوچک و بزرگ مبتلا گردید بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان عرب و دوندگان و گردنکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش حرب را افروختند حق تعالی
آتش ایشان را به آب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان بهم رسید برادرش علی را در کام ایشان
انداخت او از جنگ بر نمیگشت تا فرق جرأت ایشان را پایمال قدم شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را
باب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را به تعب می افکند در اعلای دین حقتعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود به رسول خدا و از وجد
نمیشد و بهیچ حال و سید اولیای خدا بود و دامن زده بود در اطاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را به مشقت می افکند در تحصیل رضای
خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش و امن بودید و در مهد ایمنی تنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و آفتها بودید و توقع اخبار مصیبت ما میداشتید
و چون جنگی و حربی او پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت به دشمن داده میگریختید پس چون حقتعالی از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود
و را آخرت اختیار کرد و او را بآرامگاه برگزیدگان خود برد ظاهر شد در سینه های شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار عصبیت
و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن آمدند گمراهان که از ترس شمشیر زبان بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و نعره اهل
بطلان بلند آوازه شد و بجولان آمدند در عرصه های شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که همه استجابت او
کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و گفت برخیزید یکبار برخاستید شما را بغضب آورد و بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس شتر دیگری را داغ
ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود
و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را در قبر نپوشیده بودید و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم
محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما این امور و چگونه به شما درست میشود و ملت شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب
خدا در میان شما است امور آن ظاهر است و حکمهای آن لامع است و نشانهای آن هویدا است و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است انداختید آنرا بپشت
سر خود آیا رغبت از قرآن دارید یا حکمی بغیر قرآن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید

بزرگ طلب کنید غیر اسلام دینی را پس قبول کرده نخواهد شد از او و در آخرت از زیان کاران است پس انتظار صبر کردید که فتنه با حالت خود را
بنشیند و محکم گردد آنگاه شروع کردید به افروختن آتش فتنه ها و پیدا کردن هیجان ها و بر صدای شیطان گمراه کننده که در میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرو نشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید در پرده و بمکر و حیله میخواهید آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته
میخواهید بلباس بیدارتان نور شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینه های رسول خدا را در اهل بیت او تدارک
کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید بهره
از پدر خود میراث نمی برم پس آیت را خواند که مضمونش این است آیا حکم جاهلیت را طلب می کنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن
از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه
مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدر خود میراث نبرم لقد جئت شیئاً فریاً عجب افترائی بر خدا بستی آیا عمداً ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود
می اندازید زیرا که خدا میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته فهب لی من لدنک
ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانه ها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدر نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث
نمی برم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلام دید که اثری از سخنان او نیست بسوی ابا
خطاب کرد ابوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سؤال کنند
پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد و نیست فائده نخواهد بخشید
و هر چیزی را قرار گاهی هست بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه می آید عذاب رسوائی و خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب دائمی پس
خطاب بانصار نموده فرمود که ای گروه شجاعان و بازوان ملت و یاوران اسلام این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این تغافل
است که در ستمی که بر من میرود مینمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس در فرزندانش رعایت کنند خوش زود
راضی به بدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنیم دارید و قوت بر یاری من
و شما هست اگر میگوئید محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره ها بسبب آن تیره گردید
و حرمتها ضایع شد و از این عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی
که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین خود خواهید برگشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی
خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید دعوت ما
باشما رسد و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت نمائید و ناله ام را بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال
آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتله ها کردید و در ... که ها ...

کلام جناب سیده در طلب میراث

پس چه شد که حیران شدید بعد از بیان و پوشیده داشتید بعد از اعلان تا آنکه حق تعالی برکت داد اسلام را و خیرات
ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان
آیا قتال نمیکنید با گروهی که شکستند عهدهای خود را و اراده کردند که رسول را بیرون کنند و ایشان
ابتدا کردند با شما اول مرتبه آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید آگاه باشید که می بینم شما را که
میل کرده اید بسوی تن آسانی و دور کرده اید کسی را که احق است بخلافت از شما و خلوت کرده اید با راحت
و آنچه از علم و دین فرو برده بودید از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است
از عالمیان بدانستم که عذر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن جوش و هیجان سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را
بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و بر بندید حق مرا با عار ابدی و غضب الهی و عقاب و جزای خالص بیند و میدانند آنچه
میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار نمود شما را از عذاب شدید
پس بکنید آنچه خواهید ما نیز میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم و دیدند که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا
پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان
دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر و او را اختیار کرد بر هر خویشی و یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی
و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شمائید عترت پاکیزه رسول و نیکان برگزیده که بنده راه نمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت
و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی از حق خود
منع نمیکند ترا و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و هر آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم
از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری بلکه میراث ما گروه انبیا کتاب و حکمت
و علم و پیغمبری است و آنچه از ما بماند طعمه ایست که ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف سپاه و اسلحه
شود و مسلمانان با کفار قتال کنند و این باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو دریغ
نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه ای از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در اموال من
اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر ترا نمیتوانم کرد پس حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا
نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن
مذکور است و قسمت مواریث و میان فرض و وارث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس
صبر میکنم نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی
راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب
ترا این مسلمانان میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای
خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل

پس حسرت میبرید و انکار میکنید چشم پوشیده آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما
راه حق را از دلهای شما پوشانیده است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و به بدترین امور راه نمائی نموده اید
و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید بخدا بزودی بارش را گران و عاقبتش را پر خسران خواهید یافت در وقتیکه پرده ها برداشته
شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت
زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت برگردید و شعری چند از روی درد خواند
که مضمون اشعار این است بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود که اگر تو میبودی نمیبود ما بی تو گم گشتیم بی باران سر و برگ همه
پژمرده از سموم جفا ای کاش تو گواه حال ما باشی و دل ما بسوز از غافل تحریم اهل بیت پیغمبر که ایشان را نزد حق قرب و منزلتی بود و خبر از
ما ظاهر کردند مردانی چند کینه های سینه های خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رد و انکار کردند بر ما گروهی و سبک
شمردند حق ما را چون تو ناپیدا شدی و زمین امر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که با در روشنی میرسید و بر تو نازل میشد از جانب
پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در مییافت
چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم به بلائی چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود و نه از عجم و نه از عرب
پس حضرت فاطمه علیها السلام بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المومنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی
مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان
دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه ظلم و جبر بخشیده پدرم و معیشت فرزندانم از من
میگیرد و بآواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها را پوشیده اند
نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزیکه دست از سطوت
خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این بمذلت و خواری مرده بودم وای بر من در
هر صبحی و شامی محل اعتماد من گردید یا و من شکسته شد شکایت من بسوی پدرست و مخاصمه من بسوی پروردگار من است
خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر المومنین فرمود بل و عذاب بر تو نیست
بر دشمنان تست صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر سستی در امر دین
خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم اگر روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست مامون است و آنچه حقتعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند
پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود بس است خدا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید که درین
مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن است که در خاطرها خطور کنند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه با حضرت
امیر المومنین با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت
امیر المومنین ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات به حضرت رسول
شده و غرض تهدید و تنبیه دیگران است و ازین قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتی که بسوی قوم خود برگشت

وایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هارون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیری
ندارد و تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر
مرا دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر
شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص
آنحضرت نبود که از مسرفان نگیرد و به ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مسامحه
در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض
آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و به تسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه
اشعاری باین فرمود که با آنکه میدانستم که شما یاری من نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعت حضرت امیرالمؤمنین با آن منافقان
در باب خلافت و در بیعت عمر شریف خود نظام و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم
و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم در بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباریکه در این واقعه بالکلیه وارد شده است به چند وجه اول آنکه
از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه و آنها
نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق و ناحق اعلام میدانستند و یکی از این دو فرقه البته باید محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود
روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا
روایت کرده اند که هر که بقدر یک شبری از اطاعت سلطان بیرون رود بمرگ جاهلیت می میرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت
پس هر که با امامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء عالمیان و پاره جگر رسول خدا و از اهل بیت پاک گردیده بمرگ جاهلیت و کفر
و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نمیتواند شد دوم در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است
که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال
پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا
رفت و بعد از رسول خدا تا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود
از خیبر و فدک و از صدقه رسول خدا در مدینه ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را به علی و عباس داد و خیبر و فدک را
نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری نیز بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر
فدک را از فاطمه گرفت او را اجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری
نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت والله از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد
وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح
ایشان مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین و سایر بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند و چون بیعت ... ابوبکر باطل ...

در اخذ فدک تمامه ... در روایت حدیث آنحضرت ... باشد یا امیرالمؤمنین ... شده است ...
بودن از حق عاصی ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدید
تر خواهد شد از آنچه در یک جا از قصه و غیر آن نسبت بآنجناب کرده حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است
که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است بهر سخنی این آرزوها
چرا در عهد رسول خدا نبود این ... که گواهش دم او بود و او ملازم هر فتنه است ... میخواهد فتنه ... شده است
کند استعانت میجوید بضعیفان یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر بخواهم
میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود گذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار شنیدم سخن سفهای شما بدرستی
دست و زبان نمیگشایم تا کسی مستحق آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت و ابن ابی الحدید گفته است که من
بر نقیب ... خواندم و گفتم که ابوبکر این کنایه را بکه داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است مرادش علی ابن ابیطالب است
من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان ابا او داشت گفت بلی پادشاه بود هرچه میخواست میگفت و میکرد و چیزی که بود که انصار از
جا برآیند ترسید که ایشان اعانت امیرالمؤمنین بکنند به تهدید ایشان را ساکت ساخت و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری
بود در جاهلیت و بزناکاری مثل میزدند منصف کوتاهی طالب حق بر این قسم تامل کن و انصاف بده که کسیکه نسبت بسید
اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده
نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میبرد و وجه دوم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن یا تجویز معصیت
آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود که
فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزار داده است چنانچه گذشت و این دلیل
عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد اذیت او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم خواهد بود و خشنودی در آن
معصیت موجب خشنودی خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او از روی ظلم و ستم ایذای رسول است و
خوشحال کردن او در ... مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا
اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام هیچ تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و
باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص او شده است و ایضا لفظ آن پاره تن آنحضرت بودن معاند خواهد بود زیرا که دیگری
در این معنی با او شریک است و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز گرانمایه میگذارم کتاب خدا و اهل بیت
اگر متابعت کنید آنها را گمراه نخواهید شد و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من
مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هالک شد و گذشت احادیث بسیار از
صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت آنحضرت اند پس هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان حق باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و
مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و مغرور بوده باشد ... که ... میراث نمیباشد ...

کذب و افترا بود بچندین جهت اوّل آنکه مخالف آیات کریمه است و میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث علم و
پیغمبریست جواب گوئیم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود
بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه قرائن هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم
است که پیغمبر چنین میباشند پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم چرا
زکریا نترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که صرف در فسق و
فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود بوجوهی که مذکور شد و همچنین
مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان بعضی
این را ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چند جهت یکی آنکه
میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل
که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد و ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هر گاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قائم بامر
خلافت میشود بعد از او دیگر آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و
ایشان منازعت در خلافت با او نتوانند نمود و همین برای تهمت کافی است و این قوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین
بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت معروف
بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سوم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین این خبر را موضوع و باطل
میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر به علی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا گفت
ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو
و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که
من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند
از کتاب سقیفه روایت کرده و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود و با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر
آنها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث
حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود
این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق نکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده
باشد و مع ذلک باین قدر مبالغه و تظلم در این باب بکند بمجمع مهاجر و انصار بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد ایشان
بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را
غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را نفرین کنند و اگر امیرالمؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر
است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام منازعت با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این
حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام

الهی مخصوصاً نسبت باهل بیت نمود و میراث خود را بعنوان تن و ببرد بلکه این بر آن قاطع است بر تکذیب حدیث شاهد بر کذب آن بود و

پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف عادت و سنت بین الناس باشد

بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از

انبیا بوده‌اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصاً امری

چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور

نشده و بغیر ابوبکر تنها تنهائی یا با دو سه تا فرقه دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در یک مرد عصری از اعصار سابقه نیز اسمی

نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسب فلان پیغمبر را

بصدقه بفلان شخص داده‌اند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر پوشیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده

و بی تدبیرانه افترا کرده و فکر در عاقبتش نکرده‌اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست

که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته‌اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول

استدلال کرده‌اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد با آنکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کردند آنها روایت

کرده‌اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی

وقاص ایشان نیز بر این باتفاق شهادت دادند ششم از جمله اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و

اهل بیت این بود که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند

که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش فدک و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابوبکر

باو نداد و آن سهم ذوی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا

حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنائم سهم ذوی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده‌ام اما

نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در

مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی کرده است

بگو من تصدیق میکنم و تو و اهل ترا میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه

نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمی‌فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که

شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین

سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذوی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و همه را

بایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده و ابا کرد ابوبکر از آنکه

نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا ایشان فاسقانند

و احادیث از طریق اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه

فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و میدانی و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت شرط نکرده است بلکه

ابو بکر کرد و مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است ؛ ششم از جمله طعنهائی که بر ابو بکر کرده اند درین باب آنست که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره های خود بانفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک بمیراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرهها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرد و ثانی محتاج به ثبوت بود و از ایشان گواهی طلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او درین امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید درین مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربی بغداد بود که از و پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا میآمد و دعوای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیشتر این خود شهادت او را تصدیق نموده و حکم بصدق آن کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر چه این کلام را بسبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن درین مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد و در کتاب بحار الانوار ببسط تمام وادادهام ، هفتم از جمله طعنهای مشهور آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشوره و دیت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس کسی که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که این اصرح نصوص است در بطلان ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر این قدر ذم و سرزنش از اهلیت خلافت که منصب شریف مرسلین است نه لایق است بلکه موجب قتل است اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر فرع بر خلافت ابو بکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با این حیله و مکر که او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که این سخنان خلافت او بر هم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت با امیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این راه را بند و تدبیر شورای ششم را جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه خود گفت شنیده ام که قائلی از شما میگفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشوید با آنکه بیعت ابو بکر فلته بود و تمام شد و آن چنین بود ولیکن خدا شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را باعث گردید این بر زبانش جاری شد و طعنش متضمن قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد ؛ طعن هشتم آنست که چون خلافت غصب بر ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سبب آن بود که مالک از حضرت رسول سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان مسائل دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بسوی علی ابن ابیطالب چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله [illegible]

برده و حال آنکه رسول خدا علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بولایت او ابوبکر گفت او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و طلحه و خالد او را بیرون کردند پس
خالد را فرستاد و گفت انسی چه گفت در مورد پس بیتم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اسلام بتوان کرد او را که پس رفت خالد و مالک را
کشت و در همان شب با زوجه‌اش زنا کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده‌اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان
اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت کردند و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه
بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته‌اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته‌اید
ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را گذاشتند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند پیش خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند شما ایشان را امان دادید خالد التفاتی
بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و میان
لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر
باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باز نقل کرد و عمر چون این واقعه شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار
گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مدینه شد با هیئت اهل حرب تیرها بر عمامه‌اش زده
کرده بود عمر پیش رفت و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا ادعای شماتت خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده
والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز چنین حکم خواهد کرد و با عمر شریک است چون خالد نزد
ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی
از عامه روایت کرده‌اند که لشکر خالد شهادت دادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرد و نزد ابوبکر
رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد و ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که جمعی
بنابر روایت کرده‌اند گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است و عمر سوگند یاد کرد که
اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک میکشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده بود تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتیکه خود خلیفه
شد پس حصه خود را و هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان پیش مردم باقیمانده بود همه را گرفت و بصاحبان ایشان داد
و ایشان را اخراج نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از عهده کشتن او ترسان و همیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد و گفت
بعد از کشتن مالک میرویم و سعد بن عباده را میکشیم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید
پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه رسول کرده نمیکنم و در
روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور
حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو
اینها امت تواند و ما را اسیر کرده‌اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه محبت اهل بیت ترا
در سینه خود داشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از
دشمنان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده‌اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او و گفتند

[illegible] که [illegible] کرده [illegible] گفت [illegible] است که چون مردان [illegible] شده بودند گناه زنان و اطفال ایشان چیست [illegible] خالد [illegible]
[illegible] گفته است [illegible] ملک [illegible] نیست شعر [illegible] که در هنگام ولادت من [illegible]
ورثه [illegible] حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد و فرمود که من خبر دهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان
بعد از آن اگر خواهی او را و اگر خواهی [illegible] چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و اداء شهادتین نمودی و یاد خود گفتی که
چرا اهلاک من اختی بودی [illegible] که سید اولاد آدم مرا نکاح کند سیدی [illegible] بوجود آید چون بلوغ رسیدی این سخنان را شنیده بود
اشعار را بر پاره مسی نقش کرده [illegible] نمودند وقتیکه ترا اسیر میکردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه
آن را بر بازوی خود بستی بعد از آن که [illegible] دیگران آن لوح را گشودند همان عبارت که حضرت فرموده بود [illegible] دیدند
پس حضرت او را گرفت [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible] برادرش آمد و او را با حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر می شود که یکی از
اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف کتاب روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را
آوردند که بکشند زنش ام تمیم دختر منهال که مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت [illegible] که
من کشته نشدم مگر [illegible] و زمخشری در اساس البلاغة و ابن اثیر در نهایة [illegible] این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار
مخالف و موالف را در این واقعه شنیدی بدان که ابوبکر در این واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بی گناه
و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این جمع کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند
آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند
و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرموده که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با ابوبکر نمیدهیم
بلکه بفقرای قبیله میدهیم یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق
کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعت نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بغدر و مکری که مذکور شد
با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قائل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردت بر ایشان
کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید
کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد
رفع آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام
کند ایشان را که با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را با ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت
بغیر از انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص
سید انبیا و غصب حق امیرالمؤمنین و سیده نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و
بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیرالمؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و انقراض از اهل بیت طاهرین و ذریت
طیبین سید المرسلین نمودند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال آنکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و
رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول [illegible]

نگفته که زکوة باو دهیم و نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و تحسین
بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورت است عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در هنگام گفتگو خالد نام حضرت
رسول را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست باین سبب حکم بارتداد او کرده او را
کشت و بطلان این عذر اول ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ثانیاً اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید
یا ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیری که خود این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای دفع
حدود شبهه کافیست بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله اش را گناه چه بود و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودند
و بیدینی ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند با آنکه تقصیر شدید که چه اشکال کنند اسیر کردند چگونه بحرم او تا بدن ایشان و بیع
و نکاح با زنان و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد ایشان بهم رسید و هم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان
مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس چرا ابوبکر این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این تباهی بسیار
و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرده و اگر این جماعت
همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان
که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق
و کافر خواهد بود و بطلان این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم می آید و خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت دیگری
باطل شود باجماع مرکب سوم آنکه ابوبکر چندین حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن
مالک کرد اقامت ننمود و دیگر آنکه سایر مقتولین اعوان ایشان را باطل کرد و قصاص و دیت شانرا معطل نمود و درین کارها عمر هم با او شریک است
در تضییع قصاص خالد عمر شریک است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده
بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکار عمر در این باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود
که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از
جمله غرایب آنست که ملا علی قوشجی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عدتش منقضی شده بود و این زه را افترا این
کس بغیر او نگفته و در هیچ تاریخ مذکور نیست و اگر چنین بوده بایست که در وقتی که عمر او را تهدید سنگسار میکرد این عذر را بگوید و طعن هم نیست
که در اخبار سقیفه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب
و سمعانی در فضائل ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
یعنی دست از خلافت و بیعت من دارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است حضرت امیر در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود در وقت مردن بیعت
دیگری خلافت را عقد کرد و بیعت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر براه راست بروم متابعت کنید و اگر کج بروم مرا
براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک بیابید از من اجتناب
کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانست و حضرت امیر را از خود افضل

میدانست و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقی است که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف
بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر به تمیز و ضبط خود میتوانست کرد این پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده
و ایضاً اقاله امام جایز است یا جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی که
خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان این هاهم
بد تر بوده پس قبح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال آن مکار حیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله
و سلطنت طلبی بیکار بوده تا مردم را در دین باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است برین طعن بیستم آنست که جاهل بود با اکثر احکام
دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم
اول معنی کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت است چنانچه
از روایات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه
روایت کرده اند که از و پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برائی خود میگویم اگر صواب باشد
از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان
کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مراد او از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای
خود کرده و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند
و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکنند فرمود جمعی که پیش از شما بودند
بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بهم زدند هرگاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف
ندارد و همه باهم موافق است هرچه را میدانید بگوئید و هرچه را نمیدانید از کسی که میداند بپرسید که دوای نادانستن پرسیدنست اینها همه
روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من
چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم
از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بوده و از
برای او بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته برای او که از برای رعایت ابوبکر وقت مردن از آن برگردد و ایضاً روایت
کرده اند که وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله و خلافت
و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر
شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیوی بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل
جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت
آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا
و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دوم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است هر خری
میداند و او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بردارد و کدام آسمان

بر سر منبر جایی می افکند اگر نه دانسته در کتاب خدا سخن گویم سوم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی
گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه زنی میراث خود از فرزند زاده خود جست گفت در
کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا جده را سدس داد و بعد از آن حکم کرد پنجم آنکه
فجاءه سلمی که اطاعت او نکرده با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند و میان آتش شهادتین با آواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه
نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو عجیب بود و حمیدی و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوی اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند
که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بدو وجه است زیرا که در روایات او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرده
جمعی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و در روایت نهی از تعذیب بنار نیز در عامه روایت صحیح است و در صحیح بخاری از ابو هریره
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن ششم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و دید که در ایام
خلافت خود تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شنایع اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و
ایضا خواست وفا کند بآن عهدیکه با عمر کرده بود و بانیه دانست که بغیر عمر کسی مانع دعوی حق امیرالمؤمنین نمی تواند شد عزم کرد که بعد از
خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست
که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش آمد گفت
بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من درین غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عمر عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا
ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بمردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس
و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و درین تعیین خلیفه
چندین خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه
تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی در میان امت بود و باحادیث متواتره
او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت فلستُ بخیرکم و علی فیکم سوم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه نا حق تعیین
چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل قتال بیباکی بکند بایست او را منع کند و زجر کند که چرا چنین کردی حق جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر
از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و بعد از کامل عود سخن میگفت این جاهلان
بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را باین اهوی تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از چه لازم می آید که شفقت این منافق
نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرده و ایشان کردند هر عاقل از این طور متناقضه اقوال میفهمند
می باید که همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل
کرده اند که درین حال از او ظاهر شده دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب
دوم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیان است بدانکه مطاعن و شنایع این منبع فتن و معدن
این زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن با ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر
شعبه از فتنه های آن بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی درین رساله ایراد می نمایم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و شهادات

و این طعن مشتمل است بر چندین طعن و غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند که این اول فتنه و خلافی است که در اسلام بهم رسید و باعثش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجده آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کسی انکار این نکرده تا آنکه بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزه‌ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات برگونه‌هایش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را بعضی گفتند که گفته عمر است دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت رسول فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در آن بود که مانع و حائل شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را به پنج روایت و زیاده از صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل در کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود بلکه باید امری کلی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و خطا در او راه نباشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت دانست که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تأکید حجت در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر چون این معنی را یافت و منافی آن مقصودی بود که او با منافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض آن حضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن بیحیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن منافق خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا به نصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعت شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین را باین سبب نهی از مقاتله و مجادله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند و چون نتواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصیی برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه صحیح ترمذی و ابی داود از رسول خدا روایت کرده‌اند که گاه هست که مردی یا زنی شصت سال طاعت خدا میکنند چون مرگ ایشان

مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش برای ایشان واجب میشود و در صحیح صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید که یک شب یا دو شب بر او بگذرد مگر
آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر
بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سوال
کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب خشم او از چه جهت است گفتم تو هم میدانی
گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست
گفت هرگاه خدا نخواسته است که باو برسد خواست پیغمبر چه فائده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آنرا خواست مگر هر چه پیغمبر خدا میخواست
میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواسته است نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت چنین است که عمر گفت
که رسول خدا خواسته است که در مرض موت خود واضح کند بر خلافت او و ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و اختلاف که اسلام پراکنده شود پس رسول خدا
دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافت
و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند بخورد و مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بودند
بر روی آن خوابید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان
کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب
کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از امر
خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این میگویم از پدرم پرسیدم از آنچه
او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود
یعنی صریح نبود و گاهی بجهت محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل بیان بکند و در مرض خواست که تصریح باسم او بکند و من منع
کردم از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش از اطراف
زمین بر او خروج خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده
بود تا اینجا کلام روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین خلافت حضرت امیرالمؤمنین را میخواست
و میفرمود و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بود و معلوم شد که او [illegible] را از رسول خدا اعلم [illegible] است بصلاح
امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و عربیان را انکار امامت شود او حساب کرده اند بشومی تدبیرات آن
منافق بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین برگردد و که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان
سلوک کند و عادت داد مردم را که در عرض بیست و پنج سال تا آنکه روسا شدند و اموال بسیار بهم رسانیدند و ضعفا و زیردستان را
ذلیل گردانیدند و هر چه مصلحت ایشان بود را میدانستند بکنند و دست از حکم خدا برداشتند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست
موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و میان شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند دنیا طلبان
طلحه و زبیر بر او شوریدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرده با او تمهید کرد که اگر حق با امیرالمؤمنین برگردد
او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد

وارتحلوا تنه بخدا و رسول خدا بود چون شهید اتمام بر کردن او دست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین
را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقاله کفر و نفاق و خطاهای او بچند جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان
بحضرت رسول داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش خلافی و اضطرابی و خلاف
واقعی صادر شود نه در خواب و نه بیداری و نه در صحت و نه در مرض نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه
قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از
جانب خدا باو رسیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است بلکه دلیل کفر و نفاق
است زیرا که این مرد نه بیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی
کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها
الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده و لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل
خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است
که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و
از برای اغراض باطله خود چنین نزاع و تعصبی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت
بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد بگوید سوم آنکه رد حکم الهی کرده و
رد چنین منع فرموده و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و فرموده ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن
پس ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مومن
و زن مومنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشانرا اختیاری در کارهای خود و در هیچ
جا فرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست با آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت
او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و
ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آنوقت که خواست تصریح بنام
علی کند من باز نگذاشتم و این عین عداوت و شقاق و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
تا آخر آیت یعنی هر که شقاق و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق برو ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان که اطاعت
رسول است او را بگذاریم بآنچه اختیار کرده و داخل کنیم در جهنم و بد جائی است جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب
آورد بلکه با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رد و از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشانرا راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خدا است
و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی

ذکر قول عمر حسبنا کتاب الله

و در جای دیگر فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنها که اذا میکنند خدا
و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده دوم آنکه در این
او که حسبنا کتاب الله گفت چندین خطا کرده اول آنکه جهل حضرت رسالت را بخطایی و کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا
بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیتی کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیا فی استنباط
احکام از آن کرده اند یا نصی از آیت است آنقدر نیست و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمی شود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال
و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام آنها شده و بعضی گفته اند که محکم ترین آیات کریمه آیت وضو است و قریب به بیست قول
در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا
از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی باشد چرا در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر
و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنهای در حجله ها و در پس پرده ها سوم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول
کتاب الله را قرین اهل بیت خود نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد
شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب بتنهائی و لهذا امیر المؤمنین فرمود منم کتاب الله ناطق و قطب الدین شیرازی
که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال و صوفیه است گفته است که کاتبی خود که راه نمی نماید توان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت
رسول الله در میان ما هست بمرشد چه حاجت است این بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را به اطبا حاجت نباید کرد چه
این سخن خطا است برای آنکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتوان کرد و مراجعه به اهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت اینجا کلام قطب شافعی بود که حق تعالی بر زبانش جاری
کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در سقیفه
که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و تدفین و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش پیش از منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه بجهت غصب
خلافت شدند و مریدان ایشان عذر یکه میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف
کافی بود فتنه نبایست شد و چون است که وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب خلیفه کند او نسبت بهذیان میدهد و چون او تعیین خلیفه
ناحق میکنند مصالح امت است و ضرور است و ایضا وقتیکه ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بخلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام عمر
را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه
هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این
احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان از این اقوال مقصد مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود
و این اول عاری نبود که در اسلام شکست آن شقی پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه بخاری
و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه را نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان رود
پس نفرستند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید باید بایشان پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم

وا نها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این ذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا به آن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نمیخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من گفتم که امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و نزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود این است آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حقتعالی میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعتی که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی از آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مومن نبوده بر آنکه شک در گفتار آنحضرت کرده و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دل تنگ شده بود و او را شک کننده میدانسته و الا تقدیر خاطر خطیر آنجناب از اینجا نبود که در خاطر داشت و تمهید اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من پی حضرت رسول رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این نعلها را ببر هر که را بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین آن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با آنها فرستاده است که هر که را ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا گفت چه شد ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را بابوهریره داده که آن بشارت را بده فرمود بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد برین خواهند کرد بگذار مردم را که اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار که اعمال خیر بکنند مولف گوید اگر چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی حیائی و بی ادبی عمر میکند که رد قول حضرت رسول کرد و آن عین کفر است و ابوهریره میگفته را زد و خفت رسانید و این حدیث اگر راست باشد حضرت برای مصلحتی در آنوقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت کثرت معارضه و بی حیائی آن منافق باشد دیگر آنکه بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد نزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را باو عنایت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد و باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه خدا ترا نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر ایشان نماز کنی پس رسول خدا گفت و مرا مخیر گردانیده عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر گردانیده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و من اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد

بازهم گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیهٔ نهی از صلوٰة نازل شد پس گفت من تعجب کردم از جرأت خود بر رسول خدا ص
و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص
از برای تالیف قلب پسر عبدالله بجنازهٔ او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این
سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را برسان
بآتش جهنم حضرت فرمود که آن منافق مصلحت آنحضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله را بشکند
و بهر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی در این قدر مبالغه نمودن است نسبت بادنی کسی چنین حرکتی سزاوار نیست که جاهلش را اگر بپاسش را غضب
انگیزد و بکشد و شکی نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف آنحضرت است که اخف مفاسدش بر عالمیان ظاهر است و منافی اسلام است و ایضا
انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر حضرت
حضرت رسول را باهل مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان محل است حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را
فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت بخدا و رسول و مومنان کرده است بگذار بزنم گردنش را پس حضرت بحاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من منافق نیستم و ایمانی که داشتم تغییر نکردم لیکن عیال من در مکه بودند و کسی از آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم
نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگذارید او را پس دیگر عمر باز گفت بگذار گردنش را بزنم
او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدرست و شاید خدا خطاب کرده باشد باهل بدر که هرچه خواهید بکنید من بهشت را بشما واجب گردانیدم
این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرد و شهادت بایمان او داد و او را اهل بدر
فرموده باشد و گفته باشد که بگوئید او را بایمان و دیگر عمر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده کردن بقتل او رد کردن قول حضرت رسول ص است و مخالفت
صریح با آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل [illegible]
کرده اند از ابو سعید خدری که گفت که ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم و دیدم مردی با خشوع و خضوع نماز
میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابوبکر رفت چون او را دید نماز میکند نخواست او را بکشد برگشت پس حضرت بعمر فرمود برو و او را بکش عمر
رفت چون او را در نماز دید برگشت پس بعلی ع گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و برگشت پس حضرت رسول ص فرمود که این
مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجرهٔ ایشان نمیگذرد و از دین بیرون میروند چنانچه تیر از نشانه بدر میرود و بعد از آن برنمیگردند تا
تیر بجای خود برگردد ابن حجر گفته است که شاهد حقیقت این حدیث است حدیثی که رجال آن موثق اند در مسند ابی یعلی از انس که بعد از آن
حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین
بدر روند چنانچه تیر از نشانه بدر میرود این مضمون را باز حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت
کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بسیاری عبادت حضرت فرمود او را ابوبکر را و امر کرد او را بقتل او و همان نحو که روایت
کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که کشتن او بر ایشان واجب بود و مخالفت
صریحی بود با امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و
در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوٰة با خشوع کرده بود هم [illegible] زیرا که بعد از آنکه ابوبکر خبر نماز

را افزاید و حضرت غیر از منصوبین و نزد [illegible] مخالفت کرده و حجت مخالفت ایشان بر امر ایشان امر با مخالفت خدا
قتوا باشد تا امروز رقیات است چنانکه بخشید دعوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد
که این جماعت با اعتبار نفاق باطنی مکرر از و صادر شد و مخالفت خدا و رسول و طریقه و عادت ایشان بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمی باشد
چنانکه گفته اند یک خطا و دو خطا است خطاهای بی حساب نفاقست خطاهای صحیح و دوم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی مخفی نبود آن یعنی مرتبه اند نبود
چنانکه عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابوبکر حاضر نبود و عمر نداکرد در میان مردم که بخدا
سوگند که رسول خدا نمرده است بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا
نشنیده ای این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی
مرد و ایشان نیز خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت برگردید
عمر چون آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه صاحب کامل و زمخشری در اساس البلاغه روایت
کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات
دین بود و حضرت رسول مکرر خبر فرموده بود که بعد از من چنین خواهد شد و فرموده که علی ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و فرموده که یا علی بعد از من
منافقان خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده است و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرموده و تقیه از کجا برا و معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده است
که بیان باید کرد و غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر با حضرت امیر بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر
حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سوم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را
با آنکه حضرت رسول هر دو را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه حکم متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد
و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه
نازل شده این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح
بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند که حضرت رسول چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند
اصحاب بحضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله
بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن پس من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد تا متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد
گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه
خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را محکم کنید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و
عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که اگر نه آن بود که عمر بن الخطاب نهی کرد از متعه زنان هرگز زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی
نیز در تفسیرش این را روایت کرده است و ایضاً در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ
کند و امر کرد ما را رسول خدا و متعه کردیم و فرمان از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست گرد و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که منسوخ نشده

وحکمتش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا این بهترین انواع حج است یا نه و آیهٔ فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین چون در یمن بود حضرت با او نوشت که از آنجا بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک هدی خود گردانیدند و این یکی از مناقب مختصهٔ آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس کسی که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج تا ابد و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیهٔ عمرهٔ تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود من ترک سنتی از سنت حضرت رسول نمیکنم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود هر چه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول بسیار ایراد نموده و در بحار الانوار بسیار با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر آمد و آواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة یعنی دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور داشته باشد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آیهٔ و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده است حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بوده اند من روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جملهٔ رؤسای منافقین و از دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و آنکه باید یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت میکرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنین باشد که در کتب مذکور است که از ترس بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها سب علی میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و مداهنت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت

... آنکه آن شقی سب حضرت امیر بر منابر میکرد و مردم را امر بآن مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت
... زنا ... بوده ... و ... معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن در اینجا ذکر
... والی بصره کرد و ... زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال مغیره پنهان بخانه
او ... میرفت چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند ابن جریر طبری روایت کرده است که ابوبکره و مغیره نزدیک یکدیگر
بودند و ... در میان ... بود و ... مقابل یکدیگر بود و هر یک را غرفه بود و در غرفه دریچه بسوی یکدیگر مفتوح می شد
... ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و با جمعیت نشسته ناگاه بادی وزید و در دریچه را گشود ابوبکره خواست که ... برخیزد ...
مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند
گفت گواه باشید گفتند این کیست گفت ام جمیل ... گفتند ما از جای خود دیدیم اما رو را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات نمودند تا فارغ شد چون ... شناختند که ام جمیل است و در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مشغول ... نماز جماعت کند
ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز در این باب ... چند بعمر نوشت چون نوشته ها بعمر رسید ابو موسی اشعری را امیر
المؤمنین نمود و والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج صفهانی که معتبرترین ... است
روایت کرده است از عمر ابن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای
ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیفی و دقیقی کرده ابوبکره گفت ... در امری که خدا ...
ترا بسبب آن ... عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی ...
دیدم و در این وقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند که عمر این را گفت پس نافع را طلبید و پرسید گفت گواهی
میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند میل در سرمه دان فائده ندارد پس نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم ...
نشست پس آثار غضب عمر ظاهر شد و علی بعمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سوم بود و او هم چنین شهادت داد پس
علی بعمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر روی او ریختند و زیاد که گواه چهارم بود ...
بود و مغیره ... پیش مهاجران رفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند بنزد ازواج حضرت رسول ... رفت و میگریست
پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و ...
مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا نخواهد که بر زبان او مردی از مهاجران رسوا شود ... تعلیم او کرده بود
شهادت را تمام گفتند چون نزدیک رسید دید که جوان ... گفت ... حرکت ... می آید بخاطر ... رسید که او را تهدید ... نماید ...
... میان عرب ... بلند ... گفت چه گواهی نزد تو هست ... گفت ...
... عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل ... عمر ... خواست ... نماید ...
... اخبار ... فاسق منافق ... بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود ...
... تعطیل حدود و ... اگر ... ظاهر است که
ایشان ... شهادت خود را ... نوشته بودند ... ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان ... روایت کرده اند که

زیاد گفت چون مغیره را که با ام جمیل بر روی او خوابیده بود و تنفس میزد دیدم که هر دو در میان یک جامه بودند و نفس تند می کشیدند می شنیدم
و ابوالفرج گفته است که عمر گفته بیا و تغییر شهادت داد و وضع جماع مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابوبکره را حد زد گفت
گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر او را منع کرد و فرمود که اگر او را حد بزنی من مغیره را سنگسار میکنم
و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه بکرده‌اند این سخن را و ابوالفرج گفته
است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد و ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده‌ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا من زنده
باشم و گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا نیافت [illegible] بروایت دیگر نفرین کرد
شو خدا خوار کند آن مکانی را که ایشان ترا در آن مکان دیدند و ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت
وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا ندیدم مگر آنکه می ترسم که از آسمان
مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی
نمی ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر و استعمال برای حمایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت
حد بجهت ظلم بر بی گناهی چند کرد طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده‌اند که روزی عمر در خطبه خود
گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس آن زیادتی را میگیرم و در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت
پس زنی برخاست و گفت خدا ترا این حق نداده است که این کار بکنی بجهت آنکه فرموده است که اگر قنطاری یکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز مگیرید عمر
گفت همه مردم از عمر افقه‌اند حتی زنان پرده نشین در خانه‌ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمی کنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را با ما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب
کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خود
زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتیکه عالم بجمیع علوم در میان امت باشد طعن ششم آنکه از احکام
ملته باست و صریح است در معانده خدا و رسول و اکثر علمای ایشان نیز متفطن نشده‌اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده‌اند و آن انکار
حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده‌اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شقیق
روایت کرده‌اند که گفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی گفت که اگر مردی جنب شود و نیابد
آب تا یک ماه تیمم نخواهد کرد و نماز کند پس چه میکنید با این آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس عبدالله گفت که اگر رخصت دهند ایشان را در این وقت که آب
بر ایشان سرد نماید زود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم برای همین سبب کراهت دارید تیمم را گفت بلی ابوموسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار
را که بعمر گفت که رسول خدا مرا بحاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می غلطد چون بخدمت حضرت آمدم
این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بهم مالید و مسح کرد بهر دو دست روی خود را عبدالله گفت مگر ندیدی
که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ابو داود روایت کرده است که شقیق گفت من نزد ابن
مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد نماز نکند تا آب بیابد [illegible] قول [illegible]
[illegible] ابوموسی [illegible] قول عمار [illegible]

عبد الرحمن ابن ابزی روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر گفت بخاطر
نداری که من و تو در سفری همراه بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من بر خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلعم واقعه را ذکر
کردیم حضرت فرمود که کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و روی و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب
جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر
بودم مردی آمد و گفت ما بمکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم چه کنیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو
در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من بر خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار
از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد و عمر گفت ما ترا بآنچه گفته خود وا میگذاریم مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سته
که نقل شده و ایشان انکار صحت آنها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز
بکند و از عمار قول عمار انکار کرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عالم بود با آنکه خدا تیمم را بر فاقد آب جنب گردانیده و مشروع گردانیده و آیه تیمم
بر قول او در رد آیه تصریح بآن نموده و خلاف فرموده از حضرت رسول در تیمم و بیان کیفیت آن کرده یا جاهل بود بحکم تیمم و فرموده خدا و رسول
شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول و گمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت
قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر ظاهر نمی باشد اگرچه از او غریب نبوده و امثال او بسیار بوده چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان
انداخت و منع دو متعه نمود و سایر امور یکانه متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث
مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و سبقی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امری که
آن اشتغال است بحفظ اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام از آن و احتیاج بآن بسیار واقع شود او نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه
و پیشوایی جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرائب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا خلافت به پسر خود عبد الله نمیکنی چون سید انست که او معارضه با حضرت سید نبوده
نمیتواند کرد و امامت شود و بحضرت امیر خواهد گشت قبول نکرد و عذر گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود را بگوید چگونه قابل امامت
باشد و چنین حکمی که میان آن طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت نگردیده اند با آنکه پسر عمر بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت
و عمر انکار بایند و کاینه از قول عمار و چه بسیار صحابه بگیرند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه بآن افترا نموده اند که آن
شبیه ... که ... انکار کند و فعل خلفای جور را باید حق باشد باطل است زیرا که چنین امر و حکم را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل کرده
اند احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد بلکه عمار که بعد از اظهار حق از ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم مگر در این امور
جز ... غرض ... تعلق نیست ایشان قدرت بر انکار او نداشته باشند و امور خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کنند چون طعن بر عمر است که
و فتاوی بسیار حکم ما بخطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست و بر فرزند که در
شکم است حکم نیست او از حکم خود برگشت و بعضی از صحابه روایت کرده اند که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سئوال کرد او اعتراف کرد بفجور
امر کرد که او را سنگسار کنند پس حضرت امیر المؤمنین با ایشان ملاقات کرد و از قصه سئوال نمود چون مطلع شد و بر گردانید او را و آمد بنزد عمر و گفت امر کرده
که این زن را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بفجور فرمود گیرم که تو را سلطنت بر او باشد چه سلطنتی داری بر آن بچه که در شکم اوست پس حضرت فرمود که شاید او را تهدید کرده

کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که حدی نیست بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابیطالب علیه السلام بزایند اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب خبرها و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد

طعن ششم بدعتهائیست که او در دین آورد و بر آنها خود هم معترف است ما بر قلیلی از آنها اکتفا مینمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر به در شب ماه رمضان دید که با غوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد و نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده های من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده از عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که باآنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت بخواب رفته است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته دیدم این امر را از شما میکنید تا آنکه ترسیدم که بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس بخانه های خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن گفت که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحیح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که یا حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نوافل اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند در مسجد نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این بدعت مخصوص او در شریعت مقرر کردن جماعت و نسبت کردن آنها بسنت موکده و قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است چنانچه در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من دانا ترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از امرهای تازه بهم رسیده زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و جمعی از علمای سنی برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بپنج قسم منقسم میشود الخ و از احادیث عامه و خاصه و آنچه صریح است مستفاد میشود که هر امری را که داخل سازند در شریعت خصوصاً یا عموماً و داخل نشده باشد بدعت است حرام و هر فعلی که بعنوان عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی که اصلش از شارع منقول شده باشد و آنرا مستحب یا سنت کنند

یا سنت را بنیت وجوب بعمل آورند یا وصف خاصی در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه نوافل را بجماعت بکنند یا عدد خاصی در عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و بپنج قسم منقسم گرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده و گفته است ولا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانهٔ صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کردم تو سه خطا کرده خدا فرموده تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است واتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه ها از در آنها شوید تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه ها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی و الله دیگر اینکار را نخواهم کرد پس گفت برو عفو کردم از تو سوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابو بکر و عمر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت به سه طلاق حساب میکرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق شد بایست خدا که علمش همه چیز را احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد و عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم آنست که از ائمه اهل البیت بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت آنرا از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام ابراهیم را برگردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت و پرسید که کسی هست که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت کجا بوده است منافق دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمانی گرفته ام و نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در همان موضع است و حضرت صاحب الامر بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده کعبه بر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده و گفته است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که سیوطی گفته اند که عمر اول کسی بود که ... نوافل ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و ... جا و اول کسی بود که عسس شب گردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و مسجد رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این اظهر و صریحتر نمیباشد که سنت آنحضرت را عمداً برطرف کند و بدعت اهل جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر شنیده بود که موالی انصار را از عجم خواهند بود و بعجم عدالت میکردند و احکام مسلمانان بر ایشان جاری میکردند مقرر کرد که پیوسته از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند ... عجم نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داده بود حال آنکه رسول خدا فرموده مسلمانان با یکدیگر ... و در جامع الاصول از موطا مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب با عجم داده شود مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مخالفت صریح است باحکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن

مخالفت کتاب الله ... [illegible]

جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که سبب اینکه اموال غنائم را در زمان حضرت رسول و در زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا بر هم زد و درجات حضرت رسول را زیاده داد و عائشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و دو سائر زوجات را ده هزار درهم قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و انصار را چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سائر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بمن رسید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود ... [illegible] است که خود ایشان اقرار کرده اند که فتنه های بسیار از مخالفت حضرت امیر ... [illegible] شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت با آن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه های دیگر بر آن متفرع گردید اگر جائز بود تغییر در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین بایستی که آن فتنه های عظیم را ... [illegible] دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی ابوبکر قسمت بالسویه کرد ... [illegible] چنانچه انکار امیر المؤمنین کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول و بسیره و عمل کسی را اعتراض ... [illegible] شد بنا بر این ... [illegible] ... افراموش ... [illegible] و کثرت عطا قرار گرفت ... [illegible] چون عثمان خلیفه شد ... [illegible] ... چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین رسید ... [illegible] ... [illegible] ایشان از تفضیل ... [illegible] ... مؤلف گوید ... [illegible] ... [illegible] ... بر ظلم و جور ... [illegible] ... [illegible] ... ابن ابی الحدید ... [illegible] ... چون ابوبکر و عمر ... [illegible] ... خلافت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... خلافت ... [illegible] ... [illegible] ... خلافت را میان ایشان ... [illegible]

[illegible]

سخن کرد زبیر گفت ... مانع است ... خلافت ... کردی در میان قریش ... تو ... شد در قرابت حضرت رسالت پناه

... گفت ... ما بنجابی داشت گفت ما تو ... اگر راضی باشی مومنی اگر راضی ...

کافری ... است که اگر خلافت تو ... یک ... بیابم که اگر خلیفه شوی ... شیطان

باشی امام مردم ... صفات باشی ... این است ... تو ای طلحه ... که رسول خدا آزرده بود از تو تا از دنیا رفت بسبب

کلمه که در روز نزول آیت حجاب گفتی ... ابو عثمان جاحظ گفته است آن کلمه ... آیه حجاب نازل شد طلحه بحضور جماعتی

گفت ... در پس پرده ... بعد از این ... نازل شد ... کان لکم

ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را ایذا نمایید و آنکه زنان او را بعد از او نکاح کنید

و اما تو ای ... خلافت ... اگر ... آن ... میان ... خلافت و اما تو ای

عبد الرحمن ... قوم خود را دوست میداری ... بهره ... نیست و اما تو ای عثمان ... از تو اگر تو خلیفه شوی ...

خود ... مردم مسلط گردانی ... بیت المال را بایشان ... قریش ... امام ... تو قوم خود را بر مردم مسلط گردانی ... مسلمانان ...

... بعد از آن ... علی کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی ... نیستی ... خوب بود ... اگر ایمان ...

با ایمان ... بعد از آن حضرت ... گفت ... ابن ... اگر ...

با ... گفت ... میان ... حاضر ... اگر ... اصحاب ...

گفتند ... گفت نمی خواهم که بار این کار در زندگی و مردگی ... گفت ... خلافت

... بعد از آن عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده ... مرا ...

... ایشان ... بعد از آن ... ابو طلحه انصاری ... گفت پنجاه کس از انصار ... این ... خانه

... شمشیر ... خانه ... ایشان ... خود ... این کار ...

نمایند اگر ... کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر ... کس اتفاق نمایند و ... کس مخالفت ... گردن ... اگر سه کس اتفاق

کنند که عبد الرحمن بن عوف ... میان ایشان باشد ... قبول ... و اگر آن سه کس دیگر ... مخالفت ... گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق ...

... کنند گردن همه ایشان را بزن ... مسلمانان ... پنجاه کس با شمشیر ... ایستادند و حضرت

امیر المؤمنین ... مخالف ... از مناقب ... ایشان ... کردند ... گفتند

اگر خلافت ... کس ... مسلمانان ... خلافت و راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود

مایوس شد ... که خلافت از علی و عثمان بیرون ... بنی هاشم عداوت ... گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و زبیر چون عم زاده امیر المؤمنین بود

برای ... قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن چون سعد بن ابی وقاص ... که خلافت ... گفت من حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن

دادم چون ... بعد از آن عبد الرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان ... و به علی گفت با تو بیعت میکنیم بر کتاب خدا و سنت

رسول خدا و طریقه ابی بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و رای ... بعد از آن ... عثمان گفت

عثمان گفت باین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی و عثمان همان شرط را گفت تا مرتبه سیم عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد پس عبد الرحمن از روی تقیه ...
دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی فرمود که والله که تو با او بیعت نکردی مگر بامید آنکه بعد از او بتو برگردد
میان شما جدائی اندازد چنانکه اکثر نقل کرده اند و دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و منافرت بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن
نمیگفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه شوری که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج
مسطور نوشته اند و بر هر عاقلی مخفی نیست و نخواهد بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و اعوان ایشان
اول آنکه گفت تبعیت عمر لابد که در حیات و ممات متحمل این کار نشوم و اگر این کار حق بود موافق امر الهی حضرت رسالت پناه ...
طاعت ایشان بود چرا در ممات از آن احتراز نکرد ...
ایشان بود چرا در حیات خود متحمل شد و بکلام حجت خدا و رسول تمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت ...
دوم آنکه اول گفت که رسول خدا از این شش نفر راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند و بعد از آن برای هر کس عیبی گفت ...
آنکه ... اگر کفر باشد ... معصیت است ... خلافت ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود ...
از جماعت نقل کرده است که اگر کسی ... گفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود ...
رفت و بهمان ... سوم آنکه عیبی که از امیر المؤمنین ... مزاح ... از جمله صفات حمیده
و اخلاق حسنه انبیا و اولیا است و حق تعالی ... فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک ...
آنحضرت بخلافت ... اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ...
ناشی ... قبول خلافت ... ابن عباس ...
آنحضرت ... ابن ابی الحدید ... روایت کرده است که ابن عباس گفت ...
... علی ...
... اسلام ...
و سوابق اسلام و شرف ... گفت ... خلافت ...
و فرزندان عبد المطلب ... ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا ...
... ابن عباس گفت ... عمر گفت ...
جمع شود ... ابوبکر ...
... ابی بکر ... خلافت ...
میکنند ... ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است ... عبد الله بن عباس
گفت ... خلافت ... عمر گفت ...
جمع شود ... خلافت ... توفیق ...

آنگاه عمر با ابن عباس گفت [illegible] ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود
اختیار کردند [illegible] حق تعالی [illegible] اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان
در آن است [illegible] اگر قریش از برای خود اختیار میکردند آنچه را خدا اختیار کرده اند حق است نه باطل
و اما آنچه گفتی [illegible] ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی
[illegible] پس حق تعالی باطل کرد عملهای ایشان را [illegible] و اما آنچه گفتی که اگر خیر میشد
مادر مردم [illegible] اگر ما خلافت [illegible] لیکن خلقهای ما [illegible] از اخلاق رسول خدا که خدا در حق او گفته
است که و انک لعلی خلق عظیم و ایضا با او خطاب کرده است [illegible] بال رحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت
[illegible] ای پسر عباس [illegible] قریش [illegible] ابن عباس گفت [illegible]
[illegible] بنی هاشم [illegible] ایشان از دل رسول خدا است [illegible] پاکیزه گردانیده است [illegible] ایشان
[illegible] حق تعالی [illegible] تطهیر [illegible] و اما اینکه گفتی که عداوت [illegible] غصب
کرده باشد [illegible] عمر گفت [illegible] منزلت تو نزد من [illegible] ابن عباس گفت کدام است [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما
[illegible] حسد [illegible] ای خلیفه [illegible]
[illegible] سایر عرب [illegible] رسول خدا [illegible] سایر قریش
[illegible] رعایت حق
[illegible] رسول خدا [illegible] رعایت کند [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] کفر و نفاق [illegible] هرگاه
[illegible] امیر المومنین [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] اعتراف [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] آیات و اخبار بسیار از این باب گذشت
[illegible] خلافت [illegible] ابواب علم و حکمت [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] خلافت اهل بیت ایشان [illegible] پیغمبر آخر الزمان
[illegible] خلافت [illegible] حسد و عداوت [illegible] هرگاه خدا
[illegible] خلافت [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] ... الا ... [illegible] ... میباید [illegible]

کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سر آنحضرت [illegible] سال [illegible] بوده [illegible] منزلت ها [illegible] خلافت

میکنند چند سال پیش از این [illegible] بوده و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن [illegible] بود و عذر دیگر که بحق ایشان [illegible]

از [illegible] باشد و [illegible] رسالت رسول خدا باشد چرا نباشد پس معلوم شد که این [illegible] اشتمال است بر خطاهای بسیار چنانچه [illegible] آنکه خود روایت کرده اند در

[illegible] که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده بودی من خلافت [illegible]

[illegible] از قریش نبود و این مناقض صریح است با [illegible] باتفاق [illegible] پس [illegible] ابن [illegible]

[illegible] روایت کرده است که [illegible] گفتند اگر کسی خلیفه میکردی [illegible] او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال

میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که

میگفت سالم [illegible] نسبت بخدا [illegible] و [illegible] روایت کرده است که [illegible] گفتند [illegible]

بعد [illegible] خلافت [illegible] که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان راضی بود [illegible] سالم یا

ابو عبیده خلافت را [illegible] و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعن [illegible] کرده است و اما [illegible] الاصول

از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشانند و کافر ایشان

تابع کافر ایشانند و ایضا [illegible] از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که همیشه این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری

از [illegible] روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را [illegible] مادام که دین را

برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند [illegible] قاضی القضاة [illegible]

این روایت را نقل کرده است و گفته است که [illegible] سقیفه این روایت را کسی [illegible] شهادت [illegible]

که [illegible] حکم باستحقاق سالم [illegible] خلافت [illegible] نقیض [illegible] خود [illegible] مخالفت [illegible] خلافت سالم [illegible] کرده

بود با آنکه مجهول است [illegible] معلوم [illegible] زیرا [illegible] امامت [illegible] باشد [illegible] یا بگمان

خلافت [illegible] باشد و اگر [illegible] سالم [illegible] حدیث [illegible] آنکه [illegible]

تا [illegible] امامت [illegible] باشد با آنکه [illegible] فضیلت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] از آیات [illegible] و نصوص متواتره [illegible] گفته اند که [illegible] کرده اند که [illegible] بود

ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم برآنکه امامت انکار [illegible]

[illegible] اکابر صحابه [illegible] انواع فضایل [illegible]

[illegible] شوری [illegible] خلافت [illegible]

بعضی [illegible] خلیفه [illegible] اجتهاد [illegible]

[illegible] اگر باجتهاد [illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید [illegible] نقل کرده [illegible]

اگر شود ... که عمر میان شش نفر ... زیرا که ... شاید ... که ... اینها را خلافت بهم رسانند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند
اگر هر یک کس از خلیفه شود ... چنانکه ابوبکر ... اینها ... نمودند ... انگیختن این تقصیر را با آنکه اطلاع داشت معاویه و عمرو بن العاص را خلافت زیرا که او
عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود ... نسبت با امیرالمؤمنین بد نسبت ... ایشان ... او بلا آنکه اگر روزی خلافت با آنحضرت
برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون ... شد ... گفت ای اصحاب محمد ... خواه بکنید یا شاید اگر اتفاق نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما
عمرو عاص و معاویه چون این سخن با ایشان رسید در خلافت بهم رسانیدند در زمان حضرت امیر برآورده و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن یحیی حاجب روایت کرده است
که شعبی بن سلیمان حاجب المعتضد عاقل ظریف لطیف بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نداشت ... از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این
عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبدالشمس بعد از سخن بسیار گفت سبب عمده در اختلاف ... آن بود که عمر خلافت را شوری قرار داد
و نص بر یک شخص نکرد ... نفس ... ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطر اهالی ایشان گذر بود و چون شش
برای خلافت بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان ... و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد
از عثمان با او خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسرعم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلتی عظیمی داشت و طلحه سماحت و جود نیز داشت و با عمر در حیات
ابوبکر نیز در خلافت منازعت کرده بود و پیوسته ... تفضیل عثمان ... مردم ... و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرده
زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد در خلافت ... کمتر از امید طلحه نبود و بلکه طمع ایشان قوی‌تر بود زیرا که علی را
ضایع کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر مردم بی قدر کرده بودند ... و او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آنجماعتی که خصائص و فضائل و بزرگیهای او را
در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر از دنیا رفته بودند و جماعتی دیگر به عرصه آمده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضائل
او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسرعم رسول ... بود ... سایر مناقب و فضائل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق
افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت ... دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که
اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان ... عطاها و فضائل بسیار دادند و هر دو خود را در میان قوم خلیفه بالقوه بلکه
بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و ... خلافت ... بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را
می‌پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده خلافت کرد ... اگر شتر شجاعان ... بود خلافت او در علی قرار نمی‌یافت و با آنحضرت
بیعت نمی‌کرد و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بیرون رفت ... خلافت آنحضرت ... کردند عائشه را به عراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید بود
از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود ... معاویه ... شام ... انداخت که علی فاسق شد بجهت محاربه با عائشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر کشته و
ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین
گمراه شدن معاویه ... جاری شد ... ایام ... عبدالله بن زبیر ... از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان
یقین مقتول شود ... خلافت او را ... و مروان بن الحکم ... این گواه ... که سلسله این امور ... بهم پیوسته است و
همه فرع ... اصل است ... شوری ... عمر ... فتنه و ضلالت غرس نمود
[illegible] ... اظهار
ایمان ... کرده بود ... از آنست که از جانب من قبول کنی

بکنند و اما این جماعت دیگر از قریش چون ترسیدند که منتشر شوند در شهرها و فساد در دنیا بکنند لهذا بیعت ایشان خلافت باشد که فساد کنند هر که خواهد خلافت از ایشان بگیرند
چگونه ترسیدند و حق ... شش نفر را در بیعت خلافت مساوی گردانید و از آنکه فساد کنند این معلوم شد که جمیع فتنه‌ها تا اسلام است منشعب از شوری و سقیفه و سائر بدعتهای
ابوبکر و عمر است علیهما و علی اعوانهما غضب الله والناس اجمعین شنیده‌ام که مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق بر اعتبار شأنهم تحقیق علیهما
از جمله اهل بیت و بزرگترین اهل دین و ملازم حق و با مر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکردند
چنانکه بافواه خویش منسوب بهمه آن عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار در حق این کار کردند مختصر آنکه در تصنیف کردند که امر جزئی را و جزئی تعلق
بر بیعتی و شهادت چهار معصوم را که شباب اهل بیت و عترت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان داده اند بتهمت جعل بعضی مذکور و در باب
امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت است سوگ و هیچ نمودند که همه اشتراک این امر کرده باشند و تهمت بر نفس صلاح مانع شده است آنکه
بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین را داخل شوری کردند با تقسیم آن از برجیح نمودند و حیله کردند که التیه خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بفضل و ظاهر شود که دلیل لمعتی است
بر کفر او بیرون رهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیرالمؤمنین با عتبار بخارا ابوبکر و سعد با حضرت با او و عداوت
و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را میگرفتند همچنین سعد که از جانب مادر بنی امیه بود و جانب عبدالرحمن و عثمان را میگرفت
والیشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که با قرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر بخدمت آنحضرت
اقامت مینمود و کسی نبود و بر تقدیر یک سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند عبدالرحمن طرف ایشان میگرفت میکردند پس هیچ یک از این صورت
خلافت با آنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت
امیرالمؤمنین و عباس از مجلس عمر برخاستند در روز شوری گفت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که با این تدبیر عمر خلافت از دست
ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که گفت در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و بخلاف عبدالرحمن نکنید زیرا که پسر عم او است و
عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد او است هر گاه نهاد به یکطرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره و بلکه بیکی از آنها نیز ندارم
و باین جهات مطلب عمر این بود که بفهمانند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود با فضیلت تو آنچه جای عبدالرحمن بخدا
سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد چه بی‌قیمت آنچه از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد البته خواهند دید ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را
از ما بگردانند و اگر بکنند خدا میداند که من صبر خواهم کرد بر آنچه باید از ایشان و دانسته اند که من صبر بسیار دارم لیکن نخواهیم که علت او بیان حق ظاهر گردانم و قیام
نمایم با حکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری شد جواب آنست که چون ابوبکر و عمر در روز
اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز بکرات این را میگفت و غلطهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد
هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق را بر ایشان میگفتند چون حضرت با ایشان داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع است و بی‌اصل چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون عمر نام شوری را نوشت اول نام عثمان را نوشت و علی را آخر نوشت عباس بحضرت گفت که
قرار این نوشته است که ترا بیرون خواهند کرد از بیعت و داخل شوری مشو حضرت جواب نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت ندیدی که چنین کردند
حضرت فرمود که این هم از آن است که من نمیدانستم که عمر بر منبر گفت که خدا در اهل بیت نبوت و خلافت جمع نخواهد کرد خواستم که او
خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و اینها دلیل است بر افعال ایشان مطلع البتا
است که عقول ناقصه بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند او را در بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت

برضا و رغبت ترک خلافت کرده و اما بیعت [illegible] بخلافت آنکه اهل شوری در شوری طلب حق خود بکنند و حجت بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار بطرف
شود و چنانکه طبری [illegible] نقل کرده [illegible] حضرت گفت یا علی بجان خود [illegible] که [illegible] نظر کردم و با هم مشورت کردم ایشان کسی را
مساوی عثمان [illegible] شده [illegible] طبری [illegible] عثمان بیعت کرد [illegible] علی مضطر گردید
بیعت عثمان [illegible] این آیه را خواند [illegible] فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه [illegible]
را شنید برگشت و بیعت کرد [illegible] عبد الرحمن با عثمان
کرد حضرت امیر المؤمنین ایستاده بود [illegible] عبد الرحمن گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنیم [illegible] شمشیر [illegible] پس علی غضبناک بیرون رفت
اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم [illegible] حضرت را با بیعت کرد پس با این احوال خصوصیات [illegible] ظاهر شد که بیعت واقع
رضا نبوده و اجماعی متحقق نشده [illegible] گفته است که اول کسی که عبد الرحمن [illegible] اول [illegible] از میان
بدر کرد [illegible] بر حضرت امیر عرض کرد خلافت را بالشرط [illegible] آنحضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد
با گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی [illegible] که حضرت سیرت ایشانرا باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد [illegible] آنست حضرت اظهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که [illegible] سیرت [illegible] بر اینکه سیرت ایشان نیز با هم موافق نبود [illegible]
چنین امر باطلی [illegible] عبد الرحمن [illegible] اولیای عثمان [illegible] قرار کرده قتل [illegible]
و اینها [illegible] مستحق قتل شوند [illegible] دلیل حجت بود [illegible] اطاعت ایشان
و مخالفت ایشان [illegible] امیر المؤمنین نمود بلکه امر بقتل نموده مگر
برای آنحضرت و اتباع او [illegible] ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است [illegible]
وسلم آنحضرت است [illegible] مخالفت ایشان قتل مسلمین [illegible] معصوم [illegible]
خصوص [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت
شده و اگر [illegible] علم و حکمت [illegible] امام [illegible] جمیع خلق است با سایر مناقب [illegible] که اطاعت
عبد الرحمن [illegible] عثمان [illegible] ضعیف الرای [illegible] قابل
خلافت نیست [illegible] اگر خلاف [illegible] نفاق و کفر و ضلالت بالاتر چه
باشد [illegible] هرگاه باتفاق مخالفت امیر المؤمنین [illegible] سفینه نجات [illegible]
نشد [illegible] خلافت [illegible] ضلالت ایشان [illegible] موافق کتاب
خدا و سنت رسول بود [illegible] آنحضرت آنرا قبول کرده و این قبول نکرده [illegible] عبد الرحمن [illegible] بخلافت آنحضرت راضی نشده
اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهارم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت [illegible] ظاهر شد [illegible]
بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد بودند [illegible] قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت [illegible] اجتهاد است [illegible]
و اهل شوری [illegible] خلافت و عبد الرحمن [illegible] بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که [illegible] اجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر [illegible]
و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فائده شرط اجتهاد در خلافت چیست [illegible] هرگاه با اجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجب است

متابعت او منصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل جایز نباشد و بوجوه دیگر خطا
در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافی است یازدهم آنکه ابوبکر را در خانهٔ حضرت رسول دفن کردند و وصیت
کرد که او را نیز در آنخانهٔ مقدسه دفن کنند و آن نیز جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه نهی کرده حق تعالی
از داخل شدن در خانهٔ آنحضرت بغیر اذن سوم آنکه کلنگها در نزدیک قبر آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا بلند کنند نزد آنحضرت و حرمت مؤمن
خصوصاً حرمت آنحضرت در حیات و ممات یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل این سخن بر بنای آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست
که بعد از وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بوده یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان ادعا کرده اند بنابر احتمال اول خالی از آن
نیست که بمیراث بدیگران رسیده یا صدقه بوده اگر میراث بود پس چرا جایز بود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا بی آنکه بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی
و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بوده بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضا
از ایشان تحصیل کرده باشند اگر انتقال در حال حیات بوده بایست ببینه بثبوت رسد یا شاهدی از عایشه طلبیده شود چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و نیز برای آنکه بنظر عوام
تسلیکی کنند [illegible] عایشه و از حفصه رخصت طلبیدند [illegible] زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان را در آن شرکت بود و رخصت
عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف وارثان بیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه به تنهائی نفعی نداشت روایت کرده اند
که فضال بن حسن بن فضال کوفی گذشت بمجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم
نکنم از این موضع بر نمیگردم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی بن ابیطالب است
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر پس تو بگو که بچه حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است
از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابهٔ آنحضرت اند در قبر کدام حجت از این فصیح تر میباشد فضال گفت من این را با برادرم گفتم او گفت اگر آن موضع
از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند که دفن کردند ایشان را در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود بحضرت رسول بخشیده بودند پس بد کردند که رجوع
در بخشیدهٔ خود کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند پس گفت بگو ایشان را بسبب دختران خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم
گفت آنحضرت مهر زنان را داده بود در حال حیات چنانچه حقتعالی فرموده است انّا احللنا لك ازواجك اللاتي آتيت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو
بجای مهر خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و ایشان را هشت یک میرسید پس بهر یک
بدرستی یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر یک شبری نمیشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند گفتند پیغمبر
میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون این سخن را شنید ابوحنیفه گفت که بیرون کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible] مطلب [illegible] در بیان [illegible] عثمان است [illegible] اعمال او مشهورتر است از آنکه
احتیاج بذکر و شرح باشد [illegible] اهل البیت [illegible]
مسلمانان کرد [illegible] ایشان مسلط گردانید [illegible]
[illegible] ابن عبد البر در کتاب استیعاب [illegible] روایت کرده اند که [illegible]
با ایشان گفت که اگر [illegible] روایت کرده اند از اهل
[illegible] فاسق بنبا [illegible]

او را فاسق نامیده است و همهٔ مفسرین الذین و سنی این آیه را روایت کرده‌اند که در شأن او نازل شده و چون منبر او را بر اهل کوفه امیر کرد در مسجد مست شد و
آنچه خیبر زد اگرچه عثمان راضی نبود مروان او را از حکومت خود عزل کرد و محمد بن ابی بکر را کرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون اهل مصر از او شکایت کردند
و بقتل یاد محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاده بنهان عبدالله نوشت که چون جماعت بیایند سر ایشان را بعضی از ایشان را بکش و بعضی را حبس کن و بعضی را
نامه او را گرفتند و به مدینه برگشتند و باعث کشتن او شد طعن هفتم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرده بود باعتبار کفر و نفاق و ایذای
بسیار که آن ملعون به آنحضرت میرسانید تا حضرت زنده بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق
با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر نیز راضی
نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با عزاز و اکرام به مدینه آورد و هر چند امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن و عمار و سایر صحابه
در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط
کرده بود که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبدالبر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده‌اند طعن هشتم آنکه ابوذر که احدی
از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده‌اند چون
مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچه‌های مدینه می‌گشت و میگفت و بشرهم بعذاب الیم عثمان
او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را روایت
میکرد و معویه هر چند میخواست که او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام
هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را
بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ و عنیف بر او موکل کرد و مقرر نمود که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون
آن مرد ضعیف را با آن عنف آوردند تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شده و گوشتهایش بریخته بود چون او را نزد عثمان آوردند دست از نهی
منکر برنداشت و احادیثی که در طعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید
زیرا که من از حضرت رسول شنیدم که گفت آسمان سایه نیفکنده و زمین برنداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر
بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا شنیده‌ایم ابوذر شنید هم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغگو بزنم یا حبس کنم او را
یا بکشم یا از بلاد مسلمانان بیرون کنم منع او باعث جمعیت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیرالمؤمنین گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت
این آیت را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا
هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود که در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده‌اند که چون یاران آنحضرت آن
شقی ... شدند ... پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو
گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی نزد جماعتی
بروی که اهل شبهه‌اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا به مصر بفرست باز راضی نشد پس او را به ربذه فرستاد که بدترین جاها بود و نزد او همه مردم را نهی کرد
از مصاحبت او و در آن غربت با آن محنت مشغول عبادت شد مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد بعد از این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت
رسول از او خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی

غسل و نماز او توانند بشد چون هنگام وفات او شد کسی نزد او نبود بغیر دخترش گفت ای پدر تنها بمانم گفت نترس ابوذر گفت ... مسعود ...
که جمعی از اهل عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه را بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا به ایشان برسان چون
دختر بر سر راه آمد قافلهٔ عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود با آن جماعت همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را به ایشان گفت همه بگریستند و گریان متوجه
تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و نفرین کردند بر کسی که بر او ظلم کرده بود و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب شد که عثمان بر ابن مسعود
بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت به حضرت امیرالمؤمنین واقع شد که پیش از این مذکور شد و در رفت
و کسی که با مثل ابوذر کسی از اکابر صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شأن او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از ابوذر راستگوتر نیست و او شبیه
عیسی بن مریم است با فضائل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده‌اند چنین ستم نماید و او را نسبت به زندقه و اهانت بیت المال کند آن منافق ... او را به بیابان آورد و از اهل
اسلام ایمان چگونه توان شمرد و او را چگونه سزاوار مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر صحابه بود و زیاده از عثمان احادیث در فضائل او
نقل کرده‌اند وظیفه‌اش را قطع کرد و مدت‌ها او را زدنی برای آنکه بر ابوذر نماز کرده بود و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه مصحف خود را طلبید که با مصحف خود و کتاب او
او در یا کند که او موافق کرده بود و نداد و او را آنقدر زد که دو دندان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
که در وقت رحلت او عثمان به عیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب بطلبم گفت طبیب مرا
بیمار کرده است گفت وظیفه‌ات را که قطع کرده بودم باز برای تو مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی الحال که مستغنی شده‌ام میدهی گفت برای فرزندانت باشد
گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و چنین زدن
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده‌اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق نموده‌اند
طعن پنجم زدن عمار است که از صحابهٔ کبار است و حدیث خاصه و عامه مشحون است از ذکر فضائل و مناقب او چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه
گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او
و در روایت دیگر پر شده است از کف پا تا فرق سر گوشت او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت از
روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست میدارم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان
و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدن او و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من
و عمار نزاعی بود و من سخن درشت بر روی او گفتم عمار نزد حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز به خدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت
و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار کردم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری
که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک یک خشت بر میداشتیم و عمار دو دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را بآن حال مشاهده کرد و دست مبارک خود
خاک را از سر او پاک کرد و فرمود بیچاره عمار خواهد کشت او را گروه باغی او ایشان را بسوی بهشت میخواند و ایشان او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنه‌ها
کیفیت قصهٔ عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ خود و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده‌اند آنست که جمعی از صحابهٔ حضرت رسول اتفاق نمودند و نوشتند
ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و به عمار دادند که به او برساند چون عمار نامه را به او داد و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت نامه‌ای ...

نامهٔ اصحاب رسول خدا است عمار از عثمان متأمل گردید پس گفت بیان کن که من خیر خواهم پس عثمان غلامان خود را فرمود که دست و پای او را گرفتند و لگد بر عورتش زدند
و او را از حرکت انداختند پس خود عثمان با کفش بر شکم و اسافل اعضای او زد که علت فتق به هم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود
و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد چون از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ خود روایت کرده است که چون
خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل می‌گوییم عثمان گفت ای ... گمان داری که من از اخراج ابوذر
پشیمان شده‌ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت برگردنش زنید و از مدینه اخراجش کنید بجانب ربذه که ابوذر بوده تا من زنده‌ام بمدینه نیاید
عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان را خوشتر است از همسایگی تو و بجانب ربذه رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که خویشان عمار بودند اتفاق نموده
بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده اگر این کار بکند می‌ترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما
هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من نزد عثمان روم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها بیتابی میکنی و عثمان خیرخواهان را می‌شنوی
پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه کردی تا در غربت مرد و مسلمانان آن را نپسندیدند و حالا می‌شنوم که اراده اخراج عمار داری
از خدا بترس و دست از عمار بردار ... عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه از تو ضایع میشوند حضرت فرمود که تو را چه حد آن هست که با من این
سخن گویی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر خواهی امتحان کن تا بدانی و بعد از آن گفتند که فساد عمار و غیر او همه از تست ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی‌آرند و بزبان می‌آرند پس عثمان خاموش شد و آن بهترین صحابه است و در این روایات تأمل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت چنین
صحابی کند که حضرت رسالت در حق او آن همه تأکیدها فرموده باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد چگونه سزاوار تصدیق است با ایمان بلکه بغض او کفر و نفاق
است و عثمان چگونه از ایمان و اسلام بهره داشته و آنچه از اخبار عامه و خاصه ظاهر می‌شود آن است که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین
بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان بمن گفت که تو پیش ابن عم خود چه کار داری و از من چه می‌خواهی گفتم ... گفت تو عمر را بنیکی نام بردی ...
را از او بیشتر گفت علی را ... گفتم والله ... یعنی ... از دنیا رفت و آن را از زبان عمار و ... شنیده باشد ... گفت عمار
پس پیدا کرد که ... گفتم ... کشته شد ... ظالمی که خود را ... عثمان گفت تو از عثمان ما
وانا بالله ... بعظمت خدا اگر رعایت بعضی امور نمی‌کردم ... می‌گفتم ... باشد عمار گفت ... من ... عثمان ...
کردن ... عثمان گفت ... تو از اعوان و انصار ... عمار گفت من ...
رسالت ... روز ... بود ... کرد ... اسیر ... بودند ... میداری
دیانت او است ... ایشان ... عثمان گفت ... اما بعد از آن ... عمار دست بر ... گفت
یا ابن عباس ... گفت ... این حکایت ... عثمان ... عمار ...
نسبت ... امیرالمؤمنین ... اهل شر ... آنحضرت ... کرد که اگر ... فسق ...
ابو ... آنحضرت ... سلام ... بغض ... با آنحضرت کرد از کلام خود ... مستفاد ... کفر و نفاق است
مطاعن ... تخصیص ... بیت‌المال ... اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود ... از ... و از جمله چهار
... هزار دینار داد ... سیصد هزار ... العزیز ... هزار ... هزار
دینار ... عثمان ... گفت ... بیت‌المال ... خود ... ایشان ...

اموال عظیمه از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آوردند همه را بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و به سیصد هزار دینار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت که من دیگر خازن شما نمی توانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار رسید و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نامه نوشت بعبدالله بن ارقم که از بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار دینار و به هر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و نوشته را رد کرد و آن صلها را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هرچه میگوییم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنائل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبدالله بن ارقم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا این مال احتیاج نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد بیت المال نگرفتم و بخدا سوگند که اگر این مال از مال مسلمانانست کار من این قدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را به هر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زبیر که جوهری از خزانه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن میتابید مثل مشعل آتش شعاعش تابنده میشد خازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بسبب این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این [illegible] مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر خدای تعالی فتحی بر مسلمانان روزی کند که کسی را این قدر قدرت بهم رسد که تواند آن را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن چون آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آن را بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که امروز مال خطا است نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او دویست و چهل و سه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی باین قدر از برای اقارب خود و تغلب [illegible] صرف فسق و فجور و تهیه زینت کند و فقرا و مساکین در شدت و عسرت بوده باشند که اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت آن شرطی است که در اول بار اقرار کرد که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگر چه بتفصیل بدعتها را او بدعت کرد اما نحوی میکرد که در انظار عوام مشتبه شود و جهات و تقیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف می نمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل انتهی شد طعن هشتم آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و پس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مثالب و مناقب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد برای جمع قرآن اختیار کرد باین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده بود با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند چون بخلافه رسید از حضرت امیر قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را خواهد باطل کند حضرت فرمود که دست نمیرسد بآن مصحف مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود تا قائم از اهلبیت

سن ظاهر شود و مردم هر یک بر خوانند و قتل شوند پس بآن جهت عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد که جمع نمود آن
قرآن و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته‌اند جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را
بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت کردن او این بود که راضی نشد که مصحف خود را بایشان دهد تا آن مصحف را نیز
از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی را که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه‌ایست که از آن برداشته‌اند و عبد الله بن عمر
بعبد الله سعید گفت اقتلوا حرّاق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده قرآن را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق کفر او است
اول آنکه تحریف و تصرف در کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیاة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب — یعنی آیا بعضی از کتاب ایمان
می‌آورید و به بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین
عذاب و این مصداق حال آن بد مآل است که در دنیا بخواری کشته شد و لعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت داشتن از
بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
یعنی این بسبب آنست که نخوش شدند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا اعمال ایشان را دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام
الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی‌باشد سوم
آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در
صحاح خود روایت کرده‌اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نکرده مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم
و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی روایت کرده است از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا که سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را و او بود
بسیار حرفها که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که بر او در نماز حمله کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس
ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت را که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا
بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من از این سوره فرقان را شنیدم که میخواند بغیر آن نحو که از تو
شنیده بودم حضرت فرمود که رها کن او را پس بهشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود
چنین است و چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که یاد گرفته بودم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه
این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در
جامع الاصول از مجموع صحاح نقل کرده از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق
این مضامین روایت کرده‌اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قرائت
دیگر مخالف حکم پیغمبر است و اعتقاد ایشان بدعت و بدعت است و اگر گویند مراد و قرائت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق
قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان است که بعد از آنکه مصحف نوشته شد بعضی گفته‌اند که هفت مصحف نوشت و یکی را بمدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاده و چون

نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرارت در مصحف عثمان بهم رسید ... که در روایات ایشان
وارد شده منزل برابر عنوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است بآنکه این سبعه آن سبعه احرف نیست
که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه این نیز بر ایشان لازم است بنا بر اعتبار احادیثی که
در صحاح ایشان وارد شده است عقد نمی توانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن بر حرف واحد است و از نزد خدای واحد
نازل شده است و لکن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و آنها را وضع
کرده اند برای آنکه نباید قرآن آنحضرت قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها قرائت است که چون قرآن جمع
نشده بود متفرق بود تجویز نموده باشند که هر چه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان
دلالت دارد بر آنکه تا الیف قرارت او واجب است و ترک قرارت او جائز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را
فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقرارت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابووائل روایت کرده اند
که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت ... دانا ترین این جماعت بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه
میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابووائل گفت نشنیدم کسی بر او انکار کند و از ابن عباس روایت کرده است که
گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرارت قرآن را میخوانی گفتم قرارت اول که قرارت ابن مسعود است گفت بدرستی که قرارت آخر است جبرئیل
هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس
دانست آنچه تغییر یافته و آنچه نسخ شده از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را
خواند و سنت را دانست و همین بس است او را و از شقیق روایت کرده است از ابووائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف آنچه امر کرد
عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قرارت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم در دست اوست
که من از دهان حضرت رسول هفتاد و سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن
نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر از من نیست بکتاب خدا و اگر بدانم کسی را از من داناتر باشد
بکتاب خدا و شتر مرا بسوی او توانند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در
حلقه ها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را
از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک
کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرارت زید که عثمان این فضائل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول
و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم
میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا انسا قبیل اهل بیت و شان اب عدو ایشان را توانند بیرون کرد و از جمله
مصحفها که اعتبار نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد
شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم مطاعن است آنکه کبار صحابه را باتفاق ... علما ...

[illegible]

عدول بودند و اقوال و افعال ایشان از حجت بیشتر اند تفسیق و تکفیر عثمان عفان کردند و شهادت بظلم و کفرش دادند و مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیت در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم و آیات اینها اند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هرکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیت دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان [illegible] در میان [illegible] کافر تا اینکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص منافق [illegible] بعمار رسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا یعنی علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشانم قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در کفر عثمان عفان شکی ندارم اما شکی که دارم این است که آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش افضل از همه مؤمنان است که بنیت خالص تقرب قتل او کشت و ایضاً حذیفه میگفت هرکه اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که بچه سبب عثمان را کافر میدانید گفت بسه جهت مال خدا را میان اغنیا به زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عائشه پیراهن حضرت رسالت را بدست میگرفت و میگفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضاً جمیع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نمودند [illegible] اینکه چندی [illegible] قلیل که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قائل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسقی و کبیره که موجب قتل او باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل نمیشود یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در این اجماع داخل بودند و کثیر آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام که همه ایشان از دو حال [illegible] بودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عائشه و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم کوفی و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با امیرالمؤمنین خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم زدند [illegible] که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عائشه اراده حج کرد و مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن [illegible] مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت [illegible] یعنی ریش دراز احمق یا [illegible] تشبیه میکرد او را به یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عائشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از سناد خود از ابو جعفر طبری [illegible] نقل کرده است که گفت حریص تر مردم بر قتل عثمان که [illegible] تحریص و ترغیب مینمود عائشه بود و چون معاویه را طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند [illegible] و [illegible] اشعار [illegible] کفر التمود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه

در این اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین چنانچه سابقا دانستی که آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و
اکراه بود و اینجا بقول بسیاری از سفیان فتوی بقتل عثمان داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و میفرمود قتله الله
وانا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینها
فارغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه و واجب الاطاعت میدانند
چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن دیگر اختصار باینکه ذکر کردیم طعن و هم
شهادت امیر المؤمنین که ملازم حق و قرین قرآن و باب شهر علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و
سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر مشتمل بر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا شهادت آنحضرت
باباحت قتلش و مضائقه ننمودن از کشتنش بسبب کفر و شقاوتش کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن
ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت میفرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود
نه گفتند از آن بدت آمد فرمودند و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او
و نهی از آن هیچیک ننموده پس خونش در پیش او مباح بوده و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فسقی
که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت باسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او
سبب فتنه های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان علاوه
که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه ها و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نبودن لیس با وجود این مضائقه
ننمودن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه
فتنه که بر آن مترتب میشود باز هم راضی بمضائقه ننمودن آنحضرت اظهار سرور از قتل او میفرمود [illegible] چنانچه عامه و خاصه
روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و مستقر آنحضرت بر سریر خلافت خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود و قد طلع
طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل واستبدل الله بقوم قوما وبیوم یوما وانتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر وانما
الائمة قوام الله علی خلقه وعرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من انکرهم وانکروه یعنی آفتاب
خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک صداقت درخشید و امور که از منهاج
حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق که میل بسوی باطل آمده بود ما منتظر تغییر دولتها
باطل بودیم چنانچه مردم در سال قحط منتظر باران رحمت می باشند و همه پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگان از جانب
خدا بامور خلق او و شناسندگان اند و کل بر بندگان او داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان
و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول
انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقره چهارم اعوجاجی که در اواخر زمان عثمان بوده و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب
[illegible] عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت [illegible] اطلاق گفته بود [illegible] خوشحالی
از خلافت چه بود جواب گوییم که اطلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دینی و خلافت حق [illegible] بود

ذکر قتل عثمان

ایشان کشته است ابا جانهم و هست بهر سبب منتظر آنکه علی منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عیبی نیست
جواب گوییم که انتظار تغییر گذشته منتظار قتل بی الله بود که منتظر عزل خلعش باشد بسبب اعمال ناکرده بود و این موافق مذهب
اصحاب ماست پس از این کلام بشیر تصدیق حضرت امیر المؤمنین موافق انچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده که ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال
بود از قتل او و همین سبب است از بهر آن شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ما وراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر همه کس واجب است لعن علی ابن ابیطالب اگرچه جوی باشد بسبب آنکه تعدی بقتل عثمان او و امیر تیمور را براین داشتند
که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد پس امیر تیمور فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر برند تا سر آن او در غیاب معلوم شود شیخ در پشت
آن محضر نوشت که در آیه تا عثمان که علی راضی به قتل سوی عثمان او بر امیر تیمور را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد و طعن کرد ایشان که آنکه
طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجهیز غسل و دفن و کفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در قتل عثمان
و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز
اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر
از غلامانش او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعش را سنگباران کردند بعد از سه روز حضرت امیر مردم را از ممانعت
دفن او منع کرد پس او را در شب بردند و در مقبره یهودان دفن کردند و انکه گفتند که او را غسل و کفن و دفن کردند و حضرت امیر
و اکابر مسلمانان و صحابه کبار در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه مستقر شد فرمود که دیوار را که در میان
آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان
شد و در تاریخ اعثم کوفی که در بیت المال موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز
که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشته بر تخته در کوچه گذاشتند که پاهایش از آن
گذشته بود و پیش سر آن حی جنبید و بروایت دیگر بر آن تخته می خورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد و
معلوم است که اگر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه او را از جمله مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را در
مزبله مانند کلاب نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هرگاه اندک انصافی و ادراکی داشته باشند بقیه جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین
و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از این دو خلیفه هست و خلافت و جلالت امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیه است
پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست و چرا امیر المؤمنین در ابتدا اعتراض
اخراج ابوذر آنقدر معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان آنحضرت بیعت او بود چنان
و ساکت میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بر تقلید حضرت امیر المؤمنین
گفت سلونی قبل ان تفقدونی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سوال کرد که میگویند سلمان
در مدائن فوت شد و علی از مدینه بکربلا چهل روزه راه است در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت
عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است گفت پس بر یکی
از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او گفت

کلام در باب اسلام عثمان

عائشه باذن رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت این بعضی از امور ساکت شد بدانکه قبایح و بدعتها و اعمال و اقوال
عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب سیر مطوله مذکور است و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد
نموده‌ام و آنچه ایراد شد از برای منصف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب بعضی از آنها گفته است
که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان برو انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها منتهی بفسق نمیشد و باعث
حبط اعمال او نمیشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بود زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است بسه وجه اول آنکه
او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدم عثمان اگرچه در بدر
حاضر نبود اما برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه مانده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای او حصه غنیمت داد و اجر او شد دوم آنکه او از اهل بیعت
رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و اگرچه او در آن بیعت حاضر نبود ولیکن
حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جهت او مذکور شد که او را کشته‌اند پس حضرت در زیر درخت
نشست و از مردم بیعت بر مرگ او گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست
راست گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس آنها
دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم بعون خدا از همه
این وجوه اجمالاً و تفصیلاً اما اجمالاً آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چند است که وضع کرده‌اند و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج
بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم
نموده روایات ایشان که بخاری روایت کرده است نه چنین چنانچه از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند و ابن عمر گفته است که با امیرالمؤمنین بیعت
نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت امیرالمؤمنین در روز جمل منکر شد و تکذیب نمود
چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر و طلحه را طلبید و
طلحه و زبیر نزد حضرت آمدند حضرت فرمود که بخدا سوگند که شما هر دو و جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عائشه میدانید که اصحاب جمل را
لعن کرده رسول خدا و خائب و ناامید است کسی که افترا کند پس آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که
اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا
که ده نفر از قریش در بهشت‌اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را برای عثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که این
حدیث دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت علیه السلام فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و
عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی
دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من ببهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم
زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر رسول خدا بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله یقین میدانم که افترا کرده است بر رسول خدا
سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد آن سنگ

گر روا مدان سنگ از سر آن چاه رسید و نشنیدیم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشیم هر چند از این طفره مردوخان هراسی است تو بریزید و اگر شنیده باشیم
هر چند از طفره بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما ایزدی کسی که جهنم بر دین بر گشت کسوا صحابه دیگری است و ایضا ایشان در صحاح خود
از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو از اهل عشره اند و در این حدیث متهم اند با آنکه اکثر متکلمین ایشان بر این عقیده
شده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی نیست که
اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شده و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب
خود این را نشمرد و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم
میشمرد چرا تمسک باین خبر نشد و اگر این خبر اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که ذکر ساخت و ایضا اگر این خبر
واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مردی را که یقین
دانند که از اهل بهشت است بآن ذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نکردند و ایضا
اگر این خبر ثابت بودی بایستی عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم
که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان
گذشته و آینده همه است یا تجویز تخصیص در آن میرود بنابر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در
ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره حتی آن قبیل منهیات که کفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین
اسلام است و دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است کسی مگر در امیر المؤمنین و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان بمثل
چنین مغفرت عامی را اغرا بر قبیح است و آن قبیح است و صدور آن از حق تعالی محال است و بنابر ثانی تجویز تخصیص در آن و دو احتمال
رخصت در صغایر و تعمیم مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت
نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر بوده است یا تخصیص نمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم
مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان است بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمی بخشد و نهایت آن
بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن منتفی است بروایت صحیحه ابن عمر است که جوابش سابقا مذکور شد اما
تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او و استدلال بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه
حق تعالی معلق گردانیده رضا را در آیت بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار
از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفا ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا
آنکه در این آیه بعد از این صفتی چند ذکر شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که فعلم ما
فی قلوبهم یعنی دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود
بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و امیر المؤمنین را فرستاد و فتح نمود
چنانچه گذشت پس بآنحضرت مخصوص است بحکم آیت و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیت
معلوم نیست این جواب [illegible] سوم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیت و شمول عثمان و اضراب منافقش

آنست که به تحقیق که راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این
کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد
و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد نفر یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب [illegible]
و کبائر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یک روز کار خوبی بکند و آقا او را بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی
یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تعذیب و تادیب بکند هیچ عاقل او را ملامت
نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیتی که در همین سوره قبل از این آیت است [illegible] واقع شده است تصریح است
در آنکه قبول این بیعت مشروط بموافات است و ممکن است که این بیعت را برهم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه
آنها که بیعت می کنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را نشکسته است
مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بشکستن عاید او میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود باشد که خدا عطا خواهد کرد او را مزدی
بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدای تعالی شامل حال ایشان میشود که [illegible]
باشند [illegible]
برهم زدند و حق خلیفه او را [illegible]
باقی [illegible] آنکه بعضی از مخالفان این آیت [illegible] است که
ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس بنا بر زیاده نیست که در این رساله احوال آن شود لهذا در این رساله همین قلیل
اکتفا نمودیم و هر که خواهد جمیع آنها را اطلاع کرد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار [illegible]
و تلخیص الشافی [illegible] سایر [illegible] و ارباب تتبع احوال آن کتاب و سایر کتب اصحاب خود [illegible] مقصد [illegible] بیان آنست که
ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم و آنکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین را بعد از حضرت رسول خلیفه داند و امامیه اثنا عشریه
را بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام علیهم السلام را [illegible] امام و خلیفه خدا و رسول داند و ایشان عصمت را در امامت شرط میدانند
و بعد از رسول علی ابن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی ابن الحسین امام زین العابدین را و بعد از او
محمد بن علی الباقر را و بعد از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از
او علی ابن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن حسن مهدی را صلوات الله علیهم [illegible] حضرت مهدی را
زنده و غائب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان
مذاهب فرق شیعه این است پس کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنا عشریه نیستند
و شیعه را بمعنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و تا هفتاد بلکه هشتاد [illegible]
کیسانیه بعد از حضرت امام حسین محمد حنفیه پسر امیر المومنین را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده و در [illegible] مختفی و پنهان شده است و مهدی
او ست و غائب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست بعضی گفته اند او مرد و امامت با ولاد [illegible]

ذکر فرق شیعه و اثبات امامت ائمه اثنا عشر

بسیار بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین قائل به امامت زید پسر امام زین العابدین
شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله خلیفه میدانستند و بعضی بعد از آن سه خلیفه را خلیفه میدانستند و مانند اسماعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام
جعفر صادق را امام میدانستند و اسمعیل در زمان حضرت امام جعفر صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان میگفته
اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام جعفر صادق
ایام قلیلی زنده بود و امامت به اولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نقل امامت به طرف نشد و بعد از حضرت به اولاد
اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه بالاخره مرید ایام ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام
پنهان هستند و مثل ناوسیه که میگفتند که حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه
بعد از حضرت صادق عبدالله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و به این سبب امامت به او منتقل نشد امام
میدانسته اند و بعد از او امام موسی را امام میدانسته اند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه
میگفته اند که حضرت امام موسی کاظم نمرده است و پنهان شده است و او مهدی است و به امامان بعد از او قائل نبوده اند و چند فرقه دیگر
نقل کرده اند و جمیع این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و ده [?] از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر
فرقه ها بالمره مستاصل و منقرض گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قائلان به امامت محمد پسر حضرت صادق و قائلان به امامت محمد [?]
میرقع [?] جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که هیچ امامت از ایشان باقی [?]
و به اجماع است معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف معلوم نباشد
بوده باشد تکلیف ما لایطاق است و آن عقلا قبیح است و نقلا قبیح است اتفاق دارند برآنکه مذهب حق در میان است [?] می باید باشد تا روز
قیامت و ایضا به اجماع مرکب جمیع است متفق اند بر نفی امامت ائمه [?] موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر
مذاهب خواه موجود باشند خواه منقرض شده باشند به چند طریق میتوان کرد **طریق اول** طریق نص است و آن نصوص [?] یا مجمل و یا
منفصل [?] مجمل چند قسم است **اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت رسول
که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که آن را نشنیدم از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش اند و
به روایت دیگر فرمود که همیشه امر مردم گذشته [?] و جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم به سند دیگر روایت کرده است که جابر گفت
گفت با پدرم رفتم خدمت حضرت رسول شنیدم که میگفت همیشه این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه پس چیزی گفت
که نفهمیدم پرسیدم فرمود که همه از قریش اند و به سند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بخاری در این [illegible] گفته است و باز در جامع الاصول از
از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج است
و در بعضی از روایات چنین است که همیشه این دین قائم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن
ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا به چیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا
[illegible] که گفت همیشه این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش
و در روایت دیگر [illegible] این حدیث [illegible] و نگوی چند [?] تا قیامت [illegible] ایشان [illegible]

و از مسروق روایت کرده اند که گفت نزد ابن مسعود بودیم و قرآن برای ما میخواند پس مردی از او پرسید که آیا از رسول خدا پرسیده اید که چند خلیفه بعد از او
خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود که دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای
بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا آنکه دوازده خلیفه که
همه از قریش اند بگذرند و از انس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود که پیوسته این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بگذرند
زمین موج خواهد زد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا
روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا روایت است که از عایشه
پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من
نوشته است باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بهمین مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن
عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحاق بن سلیمان عباسی
روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا حدیث کرد از پدرش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه
خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه روی خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد
پس پر کند زمین را از عدالت بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد وجه دلالت
این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قائل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام
منصوص که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح
ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت میشود و همه مذاهب دیگر باطل میشود از غرایب توجیهات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته اند
که این احادیث را موافق مذهب خود گردانند گفته است که خلفای اثنا عشریه خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی
گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از بنی عباس اند و این توجیه رکیک
است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعض اطوار حسنه داشت
پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن بی وجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی
صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و بعضی [illegible]
موج می آید و نظام عالم برطرف میشود و در بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان
نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما [illegible]
امر بمتابعت قرآن و اهلبیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بقول
احدی از اهل سنت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق و ملحد چنداند که ظاهر تابع سلاطین [illegible] اند و فسق و فجور و انواع معاصی معروف
اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین متمسک بحجتی نیستند و اعتقاد ایشان بر فاطمی که خروج بسیف کند امام است
امروز که احوال ایشان دعوی امامت آنها نمیکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عالم باحکام الهی و بمعانی قرآن بوده باشند تا آنکه
باشند مقارنت ایشان با کتاب خدا و حال آنکه [illegible]

خود حجتی بر امامت ندارند و نصی بر امامت خود ندارند و شیعه اجماع منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بتغلب و استیلا پادشاه میشوند و ائمه
امامت ادعا کرده اند و افاضل اهل البیت مانند حضرت باقر و صادق سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع است بغیر ایشان خوارج اقرار بفضل و
جلالت و عدالت ایشان دارند و از تهمت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل البیت وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان چرا که شیعیان
را عداوت دارند و با عداوت میکنند و زیدیه با عداوت میکنند سوم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضائل احمد
بن حنبل و در مناقب ابن مغازلی نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و ساکن جنت عدن
که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی ابن ابی طالب را اختیار کند و پیروی کند
امامان و اوصیا از فرزندان او بعد از من که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است
پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند
چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده
من است و امامان از فرزندان او امنای پروردگار منند هر که متابعت ایشان کند نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود هر که مستقل و هلاک گردد و این
احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمودیم اما النص مفصل چون خلافت ائمه اثنا عشر ثابت شد
حضرت امام حسن و نص بر امام حسین بر امام هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی علیه السلام میان فرق علما
شیعه بر ایشان بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان
بتغییر روایات و تحریف نموده زیرا که همیشه اکثر اهل دیار و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و نهایت خوف از ایشان
ضبط این حالات بایست نموده اند و اگر غرض ایشان دنیا بوده بایست که بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و امیدواری و خوف نجات یابند و عزیز
مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل سداد و صلاح بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این وجهات
این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در کتب معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول
و از هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر
داده اند تا غیبت امام زمان و احوال او و کتابی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم
میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دوم فضیلت است و شایستگی
هر یک از ائمه علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفا که غصب حق ایشان کرده اند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضائل
و مناقب مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقائق و وقائع همه علما و فقها بایشان رجوع مینموده اند و سخن ایشان را
حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان
در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضائل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست
که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا را که حضرت امام حسن را
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت روزی
حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس

روایت کرده است که رسول الله امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام حسن گفت نیکو مرکبی سوار شده ای ای کودک حضرت فرمود که او نیز نیکو سواره است و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضاً از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با حضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا منزل فاطمه آمد گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدیم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستهارا گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد تو او را دوست دار پس ابوهریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و عبا بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس عبا را برداشت دیدم حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایة اللغة باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است در همه در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طائفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول الله گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند شنیدم از پیغمبر که گفت در حق او و برادرش که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول الله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم و چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا حاجت خود برسد لذت خود را یابد و از صحیح بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکره گفت دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن بر پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید است و گویا است

وشاید بهمین سبب او صلاح کند بیان دگر ده عظیم است بس و آنکه صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا
از حسن و حسین و احادیث در فضائل ایشان زیاده از حد و حصا است و آنچه گذشت از نزول آیت تطهیر و سایر آنها در فضیلت ایشان
کافی است و اکثر آنها صریحست در امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا
و محبت آنحضرت از قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شده و هرگاه ایشان محبوب خدا و حبیب اهل بیت کسی که آنحضرت بوده باشند
مگر امیر المؤمنین که بدلائل خارجیه فضیلت آنحضرت معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که ابوهما خیر منهما
یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس حق خواهد بود بخلافت از جمیع خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی
خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را در مواطن متعدده نفرین کرده بود و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و نصرت
او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد والا عداوت او بجهت ارتکاب معصیت نیز خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص
بحضرت رسول داشته باشد که زیاده از آن است در تنزیه و تشبیه کرده باشد او را با سایر ذریه بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا
بوده اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که بالاتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در
کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه با مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه
افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر
جمیع اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند و در سن شباب بر تقدیر تسلیم
افضلیت ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب بطریق اولی فضیلت ایشان بر جمیع ثابت
میشود و از غرائب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید
پیران اهل بهشت اند غافل از آنکه در بهشت پیر نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف است که
خود متفرد اند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و عداوت امیر المؤمنین معروف است منافات دارد
با حدیث سیدا شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و بهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر پسر ابوطالب
و حمزه و حسن و حسین و فرزندان حسین تا مهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در وقت
در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این حدیث است آن حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل از آنکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار را
بنهایت قرب و منزلت او میکنند دیده اند که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت کرد و آن تخفیف مطلوب است نماید از جهت آنکه خواهش او
بعمل آید و بعضا و افاضه مبارکش برنجد و اگر هریک از اینها بر اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مزید فضیلت
که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس حق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل

پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه بیشتر زیاده باشند

مفضول

مفضول عقلاً قبیح است طریق سوم عصمت است و بیانش آنست که براهین عقلیه و نقلیه بر وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ
فرقه سوای اثناعشریه قائل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس تمام آن مذاهب باطل و مذهب اثناعشریه
حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر
گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة
و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و بسیاری از کرامات نام کرده اند حتی بدست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه معجزات عظیم جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان ثابت میشد طریق پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه متفق اند
در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت
باتفاق زیرا که اکثر این طوائف قائل بامور مذکوره در بعضی ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طائفه که قائل باین امور هستند
مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت ائمه اثنا عشر شریک اند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوی وقف و غیبت
و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابت شد و وجوب عدد اثنا عشر و خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و
طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسیکه اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها
تأمل کند البته بهدایت میرسد اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از مشاهیر علما یکی از آنها را تحصیل نموده اند جمیع
آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المؤمنین اند و همه از آنحضرت اخذ
کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکمت و ریاضی و آداب
و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را تتبع نموده اند و در راه اعتراض بر آنها
نگشوده اند و با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند همچنین حسب این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و همه اهل علم
در جمیع حالات در علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر
عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیدادند اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده بتحقیق
کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بزبان معجز بیان آنحضرت جاری گردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل البیت و زبور آل محمد
ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته بال چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام حتی که اگر آنها نمی بود مردم طریق مناجات
با قاضی الحاجات نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله را طول بسیار دیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب
حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر شقیقت کتاب الکفایه میتوانند نمود و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که اواخر زمان بنی امیه و اوائل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیاء و
سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و مسئله
در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان
صاحب تصانیف بودند و چهارصد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم روایت کرده بودند و شیعیان ایشان در هیچ حکم
احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج ایشان بودند ابوحنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز میشدند

بهمرسیدند مثل محمد بن مسلم و هشام و امثال او از اصحاب آنحضرت علیه السلام و مثل محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن شیطان طاق او را شیطان الطاق میگفتند و شیعه او را مؤمن الطاق می نامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم خصوصا در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز در علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون مردود او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شده که کتابهای مفرده در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف عالم بحج آمدند که بخدمت آنحضرت رسیدند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در یک روز در ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از آنحضرت پرسیدند و جواب فرموده که همه حیران شدند و در مجلس ملعون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر قول سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا از دیگران اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص بایشانست و همه عالم محتاج بایشان میبودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده است و حقتعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده که معجز و نشانه امامت باشد و این معجزه ایشان را [illegible] مثل معجزه جد ایشان حضرت رسالت پناه [illegible] آنکه در کتابی بجز آنها از احدی نشود دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس نسبت نکرده که فسقی از ایشان صادر شده بلکه یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آنکه سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حسادان در شکستن رتبه ایشان میکردند و در اظهار عداوت ایشان میکوشیدند و خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان بآن میبردند محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامت ایشان دارند و نسبت بایشان رغبت دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و در عصمت و صدور معجزات و عصمت از معاصی و برائت از بدیها ایشان میکردند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد به پیغمبری و بعضی اعتقاد بخدایی در حق ایشان کردند با این مرتبه با وفور اعدا و حسادان و منتفعان افترا در حق ایشان نکنند و یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان ندهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک مرتبه پیدا کند در میان مردم بهمرسانند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی ماند البته عیبی چند از برای او اثبات می کنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی زبان دشمنان ایشان را بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیم آنکه فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه اقوال ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود [illegible] نقل میکنند و شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر

و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و غیر ایشان تربیت یافته اند مانند محمد بن مسلم و ابو بصیر و
و هشام و حمران و بکیر و مومن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که احوال ایشان در کتب رجال و تواریخ
علمای شیعه مسطور اند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل را جمع نموده اند
و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث می شنیده اند
و بعراق و سائر بلاد بر می گشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات از ایشان نقل میکرده اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابوحنیفه با او و اختصاص شاگردان
شافعی با او بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس حال از دو شق بیرون نیست
یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذهب شیعه راست میگویند و محقند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند
در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس
همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باقوال و احوال ایشان تبری از ایشان نمی نموده اند
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نموده
و اگر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال
خواهند بود که راضی بآنها بوده اند و زکوة و خمس ایشان را قبول می نمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمی دهد و ایشان نیز چنین
نمیدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تجلیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت
عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان می نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی نمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین
نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه می نمودند و همچنین منازعان بیعت
آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معاویه با آنکه بنای کارش بر فساد و عناد
بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و لیکن شرکت در قتل عثمان و خفیه با آنحضرت نسبت میداد و همین قانع بود که حضرت امارت
او را برای او باقی بدارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و ذکر مناقب و فضائل آنحضرت را در حضور او مذکور می ساختند و انکار
نمیکرد و یزید پلید لعین با آن قبائح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا علیه السلام نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم
می نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه شقی را سفارش کرد که حرمت آنحضرت را داشته باشد و او را متعرض نشود حتی مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام می نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بوده اند زیاده از همه کس ایشان را
رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی علیه السلام را نهایت تعظیم می نمود با آنکه ائمه محبوس ایشان
و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و
تجلیل می نمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و موید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای الوف مختلفه خلق را بر زیارت
قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد
ضرائح مطهره ایشان طلب می نمایند و امید اجابت می دارند و بر آورده می شود و در شدائد خطیره پناه بر روضات مقدسه ایشان میبرند و دامان

منافقان این اعمال را نسبت بقبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح نمی آورند ایضا خلفای بنی امیه
و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان
ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند و نادری که معلوم است کسی رغبت
بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیک تر اند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع
و عبادت بسیار داشته اند در حیات و دولت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان را از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور
بعضی از ایشان باقی است فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این جمله از جمله معجزات
ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب و عنان عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات و خوف بسیار ایشان
نموده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر می شدند و باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند و خلفای جور سعی های بسیار کردند
که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین را که متوکل شقی خواست که جای قبر آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت
کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر می رسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل
نشدند پس جمعی را فرستاد که ببیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که یکی از خفاجه ایشان را مانع شدند مرکب های ایشان
گفت که ایشان را تیرباران کنند هر که تیری بآن جانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بران صحرا ببندند چون آب
بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و
هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر آن نیست که
حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد و اکثر
سنوات خصوصا از ضریح سید الشهدا علیه السلام از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند
و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که مفسر مشهور
عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود که وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی
آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده ایشان را پیش از آنکه
خلایق را بیافریند نورهای چند بودند در جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که پیش
فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی
در کجائی در پیش خانه ای نشسته که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور
که خدا نور خود را با آن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که همیشه رفیع و بلند آوازه باشند و ذکر شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تقدیس و تنزیه کنند خدا را در آن خانه ها در بامداد و پسین مردی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا
داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد این خانه ها نشسته ای و مائیم آن خانه ها قتاده گفت راست گفتی و والله خدا مرا
فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانه ها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه های نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت دیگر وارد شده است
که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند از امور دین خود سوال می کنند

عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون به نزدیک حضرت آمد
و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا
عارض نشده حضرت همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت اینست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان نمایند و در جمیع احوال پناه بایشان میبرند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد هشتم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت علیه السلام است بدانکه احادیث خروج
مهدی را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است
که رسول خدا فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس صلیبهای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول
نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام
و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طائفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت
پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی
داشته است و از سنن ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز هر آینه
حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی را از من یا از اهلبیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهلبیت من که نامش موافق نام من باشد و از
ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهلبیت من که موافق باشد نام او با نام من
و از سنن ابوداود روایت کرده از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یکروز البته برانگیزد مردی را حق تعالی از اهلبیت من که
پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مهدی از عترت من
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من است گشاده
پیشانی و کشیده بینی باشد و مملو کند زمین را از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم هفت سال پادشاهی کند و بروایت دیگر روایت کرده اند
که ابوسعید گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون
خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن پس حضرت آنقدر
زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابواسحاق روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین بسوی فرزند خود امام حسن نظر کرد
پس گفت این پسر من سید و بهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرده از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام او نام پیغمبر شما
است او در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از کتب
ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن بلال از پدرش روایت کرده است
که گفت داخل شدم بر حضرت رسول در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای
گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو

در اثبات وجود امام زمان و غیبت آنحضرت

است تو را فضائل گذارند و در روایت حجت است من گفتم حضرت فرمود ای حبیبه من گر نمیدانی که خدا اطلاع شد بر زمین اطلاع شدنی پس اختیار
کرد از آن پدرت را پس او را مبعوث گردانید به رسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهرت را و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم ای
فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی
ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی
خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر تو و عم شوهر تست و از ماست آنکه حق تعالی
دو بال باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
و آنها دو پسر تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق برسالت فرستاده است
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق براستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت
وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودک
و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آنوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلها را که غافل از حق
باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل
من هست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل
ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که
بمن ملحق شوی و علی ع فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت
مهدی را به حسن و حسین هر دو نسبت داد و برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن است زیرا که مادر امام محمد باقر دختر امام حسن بوده و چنانچه
حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین است و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابوسعید خدری
روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین
و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابونعیم از حذیفه و ابوامامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است
و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی است و بروایت عبدالرحمن بن عوف دندانهای مبارکش گشاده است و بروایت عبدالله بن عمر
بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبدالله
و ابوسعید خدری عیسی بر پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه
حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است در آن
پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال میان علمای عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده اند و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث
روایت شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه او امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر آن احادیث مقرون

باتفاق احادیث متواتره خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود یکی دراز تر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شده و کتبی که مشتمل است بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این امر تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده قطع می نماید و ایضاً ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر این ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات صحابه از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و صاحب ... و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای طاهرین آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند در امری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد به محض استبعاد نفی آنها نمی توان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد می نمودند به محض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده خواهد شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده امثال آن در این امت واقع میشود و حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان به نمرود خبر داده بودند که شخصی در این سال بهم خواهد رسید که زوال ملک تو بدست او خواهد بود نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و بعد حضرت ابراهیم پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت ابراهیم مخفی در غاری متولد شد و تا مدتی پنهان بود و حضرت موسی نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون لعین حکم بکشتن پسران بنی اسرائیل کرد و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در صحرا ... بود و فرعون با آن سلطنت بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام هژده روز راه بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی نخواست تا او را زیاده کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او می کشند ایشان در اطراف این تو میگردیدند لهذا امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تفحص آن گوهر بودند حق تعالی بمحض قدرت کامله خود حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید و او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان حفظ کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگواران مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اکثر ایشان معروفند به ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آنحضرت به نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عدد احصا است و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد نموده ایم و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریباً پنج سال بود و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور آمد و حضرت

دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسائل
می‌پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و جمعی بودند که میرفتند نزد ایشان سؤال میکردند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت سفیر مینمود که بسیاری از
ثقات شیعیان بیایند و جمعی کثیر بهر سال بزیارت آن بودند و بر دست ایشان معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب
آنحضرت منصوب‌اند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که آن مال را فرستاده بود خبر میدادند و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال
آینده ایشانرا خبر میدادند و بیان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت
رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان ایشانرا میشناختند و با ایشان رجوع
میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید است که بوکالت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان
گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او بجوار رحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قائم‌مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری
و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه راجعون
تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده‌ایم بقضای او پدرت با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی
او همیشه در امر ایشان سعی میکرد و در امری که موجب تقرب بسوی خدا و بسوی ائمه بود سعی مینمود خدا روی او را منور گرداند و لغزشهای
او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت تو و مصیبت ما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او اینست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است
که جانشین او باشد بعد از او و قائم‌مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او میگویم الحمد لله که نفوس شیعیان بمکان تو و با آنچه خدا در تو و نزد تو قرار داده
خوشحال است خدا یاری و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر تو باشد و چندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او
برای شیعیان بیرون آمده و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شده و شیعیان در همه امور رجوع باو میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه
تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه روایت کرده است که
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند و از او پرسیدند که
صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که به پرده‌های کعبه چسبیده بود و در مستجار میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و از
باسند شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که باو سلام کنم دیدم تخته در پیش
خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حاشیه آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست
گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا پشت من بر قبر بگذارند که مرا بآن تکیه دهند و قبر خود را کنده‌ام و هر روز داخل
قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می‌آیم و چون روز فلان از ماه فلان از فلان سال بشود از دنیا رحلت خواهم کرد و بر این تخته
مدفون خواهم شد چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود
بجوار رحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و آنچه را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز همچنان روایت کرده‌اند که در سال سیصد و پنج او برحمت
ایزدی پیوست و چون نزدیک بوفات او شد حضرت صاحب الامر علیه السلام او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را قائم‌مقام خود کند و جعفر
بن احمد بن متیل نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو سفارش میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد

جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالینش نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پای او نشسته بود پس محمد
متوجه من شد و گفت حضرت صاحب الامر مرا امر فرموده است که حسین را بجای خود کنم و او را نائب گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود
نشاندم و خود رفتم نزدیک پای او نشستم و بعد از آن جعفر بخدمت حسین بن روح میبود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده اند که چون نزدیک شد وفات محمد بن عثمان جمعی از اکابر شیعه حاضر شدند و بایشان گفت که اگر مرا مرگ در رسد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است
از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده ام که او را نائب کنم بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع میکردند و
زیاده از بیست و یک سال مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه
در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود
گردانید و سفارت و نیابت با او متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال
تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و حسن بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه
در خدمت علی بن محمد سمری حاضر شدیم و ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ
آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی بن الحسین رحمة الله علیه در همان ساعت برحمت حق واصل شد و شیخ حسین
علی بن بابویه این خبر را بسند صحیح روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت در
سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس توقیعی بیرون آورد از صاحب الامر علیه السلام که مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن
کارهای خود را و بکسی وصیت مکن که قائم مقام تو گردد بعد از وفات تو که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظهوری نیست مگر بعد از اذن حق تعالی
و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار طول بکشد و دلها سنگین شود و زمین پر شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان ادعای
مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن گفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او در حال احتضار بود از او پرسیدیم که
بعد از تو کی خواهد بود گفت که خدا را امری و حکمتی هست که آن را بعمل خواهد آورد این بگفت و بعالم اعلی ارتحال نمود و مؤلف گوید که جمعی
بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است
که در این حدیث مراد آن باشد که اگر کسی دعوی کنند که در آن وقت دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر با دعوی مشاهده دعوی سفارت و نیابت
کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه
گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمس طلا و نقره بمن داد که ببغداد به حسین بن روح برسانم پس یک شمس
یک شمس از آن در بیابان گم کردم چون به بغداد رسیدم و نزد حسین بن روح رفتم و آنها را تسلیم کردم اشاره کرد بآن شمس که خریده بودم گفت بده
آن شمس را که عوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده و دست دراز کرد و آن شمس گم شده را بیرون آورد و الحال گفت بگو
رسیدم که وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان گفت حسین بن روح است ... رفتم نزد حسین ... گفت بگو

تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بودند از میان جمله تا کیسه ... که چیزی آورده پس آن زن آمد و آنچه او داده بود در جمله انداخت ... [illegible]

چون از قول شد حسین خادم خود گفت حقه را بیاور چون ... حقه را آورد حسین گفت که این حقه است که آن زن داده بود در جمله انداخت ... [illegible]

یک جفت دستبند طلا است و حلقه بزرگی در آن ... و مقصود ... و دو حلقه کوچک که ... و انگشتر عقیق ... [illegible]

فیروزه پس حقه را گشودم و آنچه گفته بود در آن بود چون ... حالت ... مشاهده کردم بیهوش شدم و جمعی دیگر ... [illegible]

با ایشان جمع میکردند تا آنکه حکیمه خاتون عمه حضرت صاحب الامر که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشاء ... ابراهیم بن مهزیار ... [illegible]

بن العلاء که ... نابینا شده بود ... پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب الامر بینا شد و حضرت خبر وفات او را ... نوشته و کفن ... [illegible]

او فرستاد و ... جمعی دیگر بودند که ... بخدمت آنحضرت میرسیدند یعنی بتوسط سفرا که نایب بودند کلینی و شیخ طوسی

و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب الامر را بسیار طلب کردم و مال بسیار ... کردم و باین سعادت فائز

نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند

ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون ... رفتم دیدم که ... آید جوانی خوشروی ... [illegible]

... خود داد پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی پس بخدمتش رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس

... [illegible] ... گفت اگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روایت کرده است که گفت ... [illegible] ... حضرت صاحب الامر ... [illegible]

... [illegible] ... گفت ای فرزند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... فرمود گفت هرگاه به این شیخ که متوجه آن گردیده با ما سپاسی بدون شفقت قتال بیدل اهل شهر شود و کسب کنی آنچه کسب کنی ...
... پس بیان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم ای سید من پس گفت برو بار شد و صلاح و غلمان اسب خود را گردانیده برو از شهر و ... طالب
... گردیده و گفتم بکجا رفت و از جانب ... و حبیب او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و گشتم بسوی لشکر خود و این حکایت را نقل
کردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که محاربه
با او بود مذهب و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از ما و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحوی که
خواهی بکن ... و در قم ماندم و مال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع آوردم پس امرا بخلیفه من کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد
خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و برو سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من آمدند و در میان
ایشان محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر تکیه من تکیه داد و من از این حرکت او بسیار خشمناک شدم و مردم می
آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری
هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب شهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را
که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب الامر شک نکردم پس ابو جعفر ... گفت من نیز
این قصه را از عم خود شنیدم و شک از دل من زائل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ صدوق رحمه الله ... روایت کرده از علی بن بابویه
قمی که عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او تا حق تعالی در بزرگی
او را فرزندی کرامت کند ... پس آن روح گفت ... محمد و ... بهم رسید ... بسیار ...
کتاب من لا یحضره الفقیه است و حسین ... بسیار ... محمد ... ایشان ... بهم رسیدند و محمد ... استاد
او در آن ... صبح ... حضرت صاحب الامر ... باشد و شیخ صدوق ... بابویه ...
از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و ... از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد
بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد بدرستیکه حق تعالی از روزیکه آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجتی نگردانیده
و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان نازل گردد
و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کیست امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش داشت
چهارده ساله ... گفت ای احمد این است امام بعد از من ... که اگر گرامی نبودی نزد خدا ... این فرزند را بتو نمی نمودم ... که نام او
بنام پیغمبر ... است و کنیت او کنیت حضرت رسول است زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است
بخدا سوگند که غائب خواهد شد غائب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر قول
بامامت او و توفیق دهد خدا او را از دعا کردن برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی هست که خاطر من مطمئن شود پس آن کودک بزبان
عربی فصیح گفت منم بقیة الله در زمین انتقام کشنده از دشمنان او ... گفت ... سوال ... رفتم بخدمت آنحضرت
بیرون آمدم و در روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی ...

... اسحاق ... زمان ...

که هرگاه حجت خدا پنهان باشد چنانچه حضرت فرمود که این سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی
بحق پروردگار من آنقدر طول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی
عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد
این امری غریب از امر خدا است و سری است از اسرار الهی و پنهان و غیبی است از غیبهای الهی پس بگیر آنچه ترا عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان
باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت رفتم بسوی حضرت امام حسن عسکری و آنحضرت
بر در خانه نشسته بود و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود
پرده را بردار چون پرده را برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا باید هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده
و روی سفیدی و دیده های درخشان و دستهای قوی و زانوهای بهم پیوسته و بر خد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد
و بر ران راست پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو
تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با او نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره
است چون داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن عثمان عمری و محمد بن ایوب روایت
کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن پسر خود حضرت صاحب الامر را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت
این است امام شما بعد از من خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز
او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و نیز
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعت کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری حضرت صاحب الامر
علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غائب گردید بعد از آن
جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده او حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را
در آن خانه دفن کنند چون خواستند که دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود
که ای جعفر این خانه تو نیست و غائب شد و دیگر او را ندید و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است
که ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت
کرد حضرت رسول که اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و او است حجت و منتظر و صاحب الزمان
اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و بنزد او نشستم در آن حال عقید
خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام قدح را آورد و بدست آنحضرت
داد و چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل
این خانه شو کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده است چون بر او سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که نزد او بیائید
پس مادرش آمد و دستش گرفت و بنزد پدرش آورد چون داخل خانه شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل [illegible] رنگش [illegible]

ادعای امامت جعفر

پوشیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سیدۀ اهل بیت خود آب بیاور که من کنیزک پروردگار خود
میبرم و آن طفل قدح آب مصطفی را برداشت و لبهای خود را بحرکت در آورد پس آنجا که پدر بزرگوار خود داد چون آب بیاشامید فرمود که مرا برای
نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند حضرت صاحب الامر آنحضرت را وضو داد بکیفیتی که هر چه سر و پاهای
آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب الامر گفت که ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی
و وصی منی و از من متولد شده و توئی محمد بن الحسن تو فرزند حضرت رسولی و توئی خاتم امامان طاهرین و بشارت داد بتو رسول خدا و نام و
کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمری
روایت کرده است که چون آن آفتاب حضرت صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب
به هزار من تبریز باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت
عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتهای شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت سخن گفتن بود هر آینه شک
زایل خواهد شد و ایضاً نسیم روایت کرده است که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال
شدم پس فرمود میخواهی که بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریۀ حضرت عسکری روایت
کرده است که چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید را دیدم از آسمان بزیر
می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت امام حسن عسکری
نقل کردم حضرت خندید و گفت اینها ملائکۀ آسمانند فرود می آیند که تبرک بجویند باین فرزند و اینها یاوران او خواهند بود چونکه خروج
کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده
فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایۀ ایشان بود در شهر سر من رای
گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی نزد من آمد و مرا طلبید چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود تو از فرزندان انصاری و
ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامۀ
پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسۀ زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که
بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در
کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر
کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف
او را بیان فرمود و جامۀ حریر گنده پوشیده است و آن کنیز ابا و امتناع خواهد نمود از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی
شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای پردۀ عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که بمن
سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت

سلیمان بن داود ظاهر شده پادشاهی او را بیابی پس تو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن بقیمت من هرد پس آن برده فروش گوید که من از برای تو چه چاره کنم
که هیچ مشتری نمی‌شود و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که تعجیل مکن و البته باید مشتری بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد بر وفا
و دیانت او داشته باشم پس در آن وقت تو برخیز و به صاحب کنیز بگو نامه با من است که یکی از اشراف و بزرگان از روی لطف نوشته است بلغت فرنگی
و بخط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم
پس چون آن کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را
هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و
کنیز خندان و شاد شد و با من بحجره که در بغداد گرفته بودم آمد و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر رو
میگذاشت و بر بدن می‌مالید پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم
از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس
و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع
گردانیده بود و آن تخت را بالای چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان
انجیلها بدست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت همگی خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و
و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین
امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زائل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلماء
کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم
تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند باز همان
حالت اول روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر شد و سر این کار را ندانستند که از سعادت سروری نیست و از نحوست دو برادر است پس مردم
متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از
حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسالت پناه محمد با وصی و دامادش علی بن ابیطالب و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان علیهم السلام قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود یا
روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بامام حسن عسکری فرزند آن کسی که
تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو آورده پیوند کن رحم خود را برحم
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و حضرت مسیح مرا

خواب حضرت نرجس خاتون

با حضرت حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از ترس کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایهٔ صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بجائی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشد چون چنین کرد اندکی صحتی در خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت پس بعد از چهار شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن عسکری بمن جفا میکند و از دیدن من ابا می‌نماید پس حضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ﷺ پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده درآمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتگاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو از فلان راه چنین کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت حصه او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسکه جدم نسبت بمن محبت داشت و میخواست که مرا بیاموزد گرفتن آداب حسنه زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد لغت عربی بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای بردم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیتش علیهم السلام را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار درهم بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که

پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که درآوردند گفت بفرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت عسکری و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوالاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در اینباب حکیمه خاتون گوید که جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن بگویم حضرت ابتدا فرمود که ای حکیمه نرجس را بفرست از برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که درین امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار با برکت خدا خواسته است که ترا درین ثواب شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت و کرامت قرار داد که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن نبوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن قمر منیر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و پادشاه خلافت حسن عسکری در سرای امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرره زمان پدر بخدمت امام انام میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و صاحب من و بخدا سوگند نمیگذارم که تو کفش از پایم بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده ها خود می نهم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا برگردم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزند گرامی به نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل برو ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری برو ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز درین امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیاء پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و نجاست و کثافت را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و در هر ساعت از او خبری میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد

آورد

چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و بس نزدیک شده که در خاطرم شکی بهم رسید از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود صدا
زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال دیدم که اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکند و خواندن و بمن سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری
تمام شد نرجس از دیده من پنهان شد گویا پرده میان من و او حائل گردید پس دویدم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای
عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس خاتون نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو بقبله
بسجده افتاده بزانو ها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین
یک یک از امامان را شمرد تا بخود رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املاء الارض بی قسطا و عدلا
یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام از دشمنان مرا ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من
از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بر گیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل گشت و محو گردید بدرستی که
باطل مضمحل شدنی است ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد و سلام کرد
پس حضرت او را برگرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن حضرت
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و این آیه بموافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین
و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند و میترسیدند پس حضرت صاحب الامر صلوات
الله و سلامه علیه صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزد
مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و در هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور پس آنحضرت را گرفت بسوی
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن عسکری فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی بآن سپرد موسی را پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی باز بسوی تو میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانکه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش بآن روشن گردد پس حکیمه از حضرت پرسید که این چه مرغی بود که صاحب الامر
را با او سپردی فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و نگاه میدارد ایشان را از لغزش پس حکیمه گفت که
چون چهل روز گذشت بخدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند

و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه زبان ایشان را می‌برند و در هر صبح و شام ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود
که بعد از چهل روز دیگر بخدمت آنحضرت رسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت
مرد کاملی دیدم و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر میکنی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و
عنقریب از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس
ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم
سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت
ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و
امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است و خدا فرزندان حسین
را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید
ایشان را به نبوت و هدایت هر چند موسی بهتر بود از هارون و حجت بود بر او و فرزندان هارون را هست فضیلت بر فرزندان موسی تا روز قیامت
و ناچار است امت را از حیرتی که بتشکیک افکنند اهل باطل و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران
و این حیرت بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری فرزندی بهم رسیده و مانده است
تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس که حجت خواهد بود بعد از او من گفتم تو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود
گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت و غیبت آنحضرت چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان
فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق
لقای آنحضرت علیه السلام شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکس که از
ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شد و بخدمت رفتم چون در رفتم گهواره دیدم بسر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده
بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت علیه السلام بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود
که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد بسم الله گفت و آیه
که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم علیه السلام
را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی
و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی
مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند و به سراپرده عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده
خالص من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت و توئی هدایت کننده بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت
تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و به مخالفت تو ایشان را عذاب میکنم
ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش بتحقیق که از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است و او را از شر دشمنان

محافظت و حراست می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گرداند هم حق را باو بپادارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری
از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری و بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیدند و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده کرده اند
بسیار است از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت کرده است از ابو الادیان گفت که من خدمت حضرت امام حسن عسکری می بودم و نامه های
آنحضرت را بشهرها می بردم پس در مرض موتی که در آن بیمار بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین فرمودند که بعد از پانزده روز
باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه روی دهد
امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب نماید او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است
گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها
را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل آن
امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است زیرا که
پیش از این او را میشناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم
بیرون آمد و گفت ای سید برادر ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم
که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر
عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی امام علی نقی دفن کردند پس متوجه من شد و گفت
که ای بصری جواب نامه ها را که با تست بده پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از نشانها که حضرت امام حسن عسکری فرموده بود ظاهر شد
دیگر یک علامت مانده است بیرون آمدم پس حاجز وشاء بجعفر گفت که حجت برادر تمام کند که او امام است که بود آن طفل جعفر گفت والله هرگز او را
ندیده بودم و نمی شناسم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری چون دانستند که وفات یافته است
پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بجعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی چند هست بگو که نامه ها از
چه جماعت هست و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال عقید خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر و گفت با شما نامه های فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و میان آن ده اشرفی هست که طلا اندود کرده اند آن جماعت
نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است مراد امام حسن عسکری همین همیان بود
پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه بنی عباس آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری
را گرفتند که آن طفل را بایشان بدهد او انکار کرد و ادعای حملی کرد که از آنحضرت در شکم دارد و بدین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود ماندند و کنیز از
خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده است از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر
کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و بتعجیل برویم بسامره و بخانه حضرت امام حسن عسکری با نشان داد

حکایت احمد بن اسحاق قمی

گفت چون به در خانه رسید غلام سیاهی بر دکان نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در آنجا بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و زنبیل میبافت پرسیدیم که در این خانه کیست گفت صاحبش هیچ گونه التفات بجانب ما و انکار ما نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی در میان حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بروی آب گسترده است و بر بالای حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود نزدیک بود که در میان آب غرق شود و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت می‌طلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستیم که بسوی کی می‌آییم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هرگاه برگردیم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرف گفتید گفتم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این قصه را بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مرگ او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما بخود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از برای پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس گوید که بعد از آن یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند که میخواهد سوال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدر سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل خانه شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و بر سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که به نگینه‌های زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره به هدیه بجهت آنحضرت فرستاده بود و بدست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می‌انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب الامر گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان هست تا حضرت صاحب الامر حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که از پدر میراث باو رسیده بود که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون

کرد فرمود که در این میان یک اشرفی هست سکه ری که در فلان تاریخ زده اند و تاریخش بر آن نقش است نصف نقشش محو شده است و یک پاره
شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است حرام در این کیسه همین دو اشرفی است وجه حرمتش آن است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد
جولاهی که از همسایگانش بود بمقدار یک من و نیم ریسمانی بود و مدتی بر این گذشت و دزد آن را برد و آن مرد چون گفت این را دزد برد تصدیقش
نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود بهمان زن داد که آن را بافتند و فروختند این دو دینار قیمت آن جامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامت که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت باقی را تسلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون آورد حضرت
صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صره است و دست باین زر نمی گذاریم پرسید که چرا فرمود که این
اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت مال آنها در آن میان هست حضرت امام حسن
عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است
تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی
و اشاره کرد بصاحب الامر پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید بلکه بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب
اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند
بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک
بر کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میگردانیدیم در دین خود
و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند و پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم
و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه
قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه
گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال من
مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت والی آنجا داود بن عباس بن ابی الاسود بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام
فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم از شهر خود بیرون
آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب
می نمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم آنکه شما میگوئید آن است
که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بخدمت او بروم و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خود خوانده ام اگر آن باشد
که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله
پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب
میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مرد که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این را از من شنیدند خشمناک گفتند ای امیر این مرد از شرک خود بدر آمده است و داخل
کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن نبینم من صفت

آن پیغمبر را خوانده‌ام و کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از غرقی که در آنجا داشتم
از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده‌ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد
حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود و طلبید گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و
علما هستند و ایشان بصیرتر و اعلم‌اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطرش را جمع کن
پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم گفت آن پیغمبری که طلب او میکنی همان است که ایشان گفته‌اند
اما خلیفه او را غلط گفته‌اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد
و پدر حسن و حسین که دو فرزند دختر زاده محمدند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتیم بخانه والی و والی بلخ را
گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بما کرد و با حسین گفت
تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتیم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که با آن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه
و سایر فرائض از او اخذ کردم و بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت
بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و بعد از وصی با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاری است در اعقاب اولاد
ایشان تا منقضی شود دنیا پس گفتم کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین فرزندان محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه بیان کرد آنچه حادث شد از غائب شدن آن حضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آن حضرت
بکنم شاید بخدمت آن حضرت توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت و سال دویست و شصت و چهار با اصحاب
ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن
رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا داخل قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم
در آن امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی به نزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع
نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا می‌طلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم
دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل
نفر را که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت
میخواهی بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو در این سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی
من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امر مطلع مگردان
راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر دادند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد
که حضرت او را برای این منع فرمودند از رفتن بسوی حج و در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان
برگشت و هدیه بسیاری از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد
شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه
نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر الاسود را بکعبه برگردانند و در جای خودش نصب کنند

ملاقات حضرت صاحب الامر ... سال ... حج کردم ... [illegible] ... از صاحب ... چنانچه ... از
بعثت حضرت رسالت پناه که سیلاب کعبه را خراب کرد و حضرت رسول آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را ... جابجا کرد چون خواستند
بجای خود بگذارند هر که آن حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین آنرا بجای خود گذاشت قرار گرفت و در این سال بحج رفتم چون بمکه رسیدم
علتی صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم نتوانستم که خود بروم پس نایب خود گردانیدم مردی را از شیعه که او را ابن هشام میگفتند و عریضه
بحضرت نوشتم و سر آنرا مهر کردم و در عریضه سوال کرده بودم که آیا عمر من چند سال خواهد بود و آیا از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم
که مقصود من آنست که این عریضه را بدهی بدست کسی که حجر الاسود را بجای خود بگذارد و جواب آنرا بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون
داخل مکه شدم ... خدام را بجای خود میگذارند و ... مردم مانع
دیدن من نشوند چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند هر ... میان گرفتند و حمایت من نمودند من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حجر
میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی گندمگون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و بدست ایشان رفت
و مردم از پی او فریاد بلند کردند و آن جوان روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را از پیش
خود دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام چشم از او برنمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان
مردم بیرون رفت او در نهایت آهستگی و طمانینه میرفت و من بهر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که غیر از من و او کسی نبود
ملتفت شد بسوی من و فرمود آنچه با خود داری بده پس عریضه را بیرون آوردم بدست مبارکش دادم بی آنکه نگاه کند گفت بگو با او که خوفی نیست در این علت عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از
سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد چنانچه حرکت نتوانستم کرد چون این
خبر را بابن قولویه رسانیدم یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و نه چون آن سال درآمد ... صحت ... و وصیت
کرد و بتوصیه ... سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد ... گفتند از این ... چه میکنی گفت این
سال است که مولای من ... پس در همان علت ... نمود رحمة الله ... دار القرار
و ... علی بن بابویه رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم ... ماه ذی القعده سال سیصد و ... حضرت صاحب الامر ...
که از ... پدران ... ایشان ... باوشاهی ... شیخ ابن بابویه
روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم ... تمام شیعه ... گفتند ... ایشان ...
سبب ایشان سوال کردم ... از ... ایشان ... و ... سبب شیعه ... الله ... بود
... پیاده ... بودم در ... قافله ... چون آخر قافله ... چون بجواب ... شدم
تا آنکه ... قافله ... بود ... و ... رسیدم ... کرد ...
خیمه ... چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من ... چون بقصر رسیدم دو خادم سفید ... دیدم
سلام کردم جواب نیکو گفتند ... که خدا ... این ... یکی از آن خادمان داخل قصر شد
بعد از اندکی بیرون آمد گفت ... داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم ... خادم پیش رفت ... و ...
... گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی دیدم که میان خانه نشسته است و شمشیر ... معلق است ...

آهسته گفت بنشین نشستم مجلس منور شد و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی بدرخشد پس سلام کردم با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب
فرمود گفت میدانی کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از عدل و داد
خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بروی افتادم و رو بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بردار تو فلان مردی از بلاد جبل که او را همدان
میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشانرا
باین سعادت که بمن روی داده پس اشاره نمود به غلامی که ایستاده بود دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد تا اینکه به آبادی آمدیم
علامات و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک شهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست برو بارشد
و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس به همدان آمدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشانرا بآن سعادت که حق تعالی بمن میسر کرده و با همیشه در خیر و نعمت بودیم تا آن اشرفیها در میان ما بود و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران
بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت
صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان
خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی
چند بهم رسانیدم و متوجه مکه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه
طیبه شدم تفحص بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان بیم و امید و ناامیدی متردد و متفکر بودم
تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و تضرع و ابتهال از بخشنده لایزال سوال کنم که مرا
بمقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشرو و خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی
بر کمر بسته و دیگری را بدوش افکنده و طرف ردا را بدوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم
از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او بجهت امری واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
می ایستاد و تلاوت قرآن میکرد و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن
چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور پس من بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و
علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا
ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت
بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدی و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیا شو که سفر
مخفی داریم چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت که بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت
پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت
دادند پس با او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت چون بپائین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بکن پس با او نافله شب
بجا آوردیم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت بعد از نماز بسجده رفت و رو بخاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا به بالای
عقبه رسیدیم گفت نظر کن چه چیزی می بینی نظر کردم قبه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار سبز داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چه چیزی می بینی چون نظر کردم

خیمه‌ای دیدم که از نور آن خیمه تمام صحرا را روشن کرده بود گفت تنهای از بره باید اینجاست پس دیدم آن شخص با جوانی … که بنشین تا بیایم
بیا که در اینجا هستی و چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست از مهار ناقه بردار گفتم ناقه را به که بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن
نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس خدمت رفتم تا نزدیک خیمه رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک
زمانی بیرون آمد گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده‌اند
و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمودند و چون بسوی او نظر کردم مانند پاره ماه بود از طیش سفاهت مبرا و از سبکی منزه
و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و دو گونه هموار و …
و در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند ذره مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی سر بود در نزدیک بنا گوش …
پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در
نهایت … ذلت و خواری زندگانی می‌کنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود
پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جای پنهان‌تر و دورترین جاها باشد تا آنکه پنهان باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان امتها
تا هنگامی که حق تعالی رخصت ظهور بدهد و فرموده است با من که ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی‌گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی
او نمایند و حجت خدا بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای آنکه حق را برپا داری و باطل را براندازی و اعادی دین را … و اطفای نایره
مفسدین پس ملازم جاهای پنهان باش و … از زمین … خواهد بود تا زمان … و بدانکه دلهای اهل حق و اخلاص مایل خواهد بود بسوی تو
مانند مرغان که بسوی آشیان پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که در ظاهر در دست مخالفان ذلیل‌اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و …
متابعت اهل بیت نموده‌اند و استنباط دین از آثار ایشان می‌نمایند و مجاهده بجهت با اعادی دین می‌کنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است
بانکه صبر نمایند بر ستمها که از مخالفان دین می‌کشند تا آنکه … ای فرزند صبر کن … تا آنکه حق تعالی اسباب دولت
ترا میسر گرداند … علمهای زرد و سفید … در میان حطیم و زمزم … فوج فوج از اهل اخلاص … نزد حجر الاسود … بیعت
کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان
نرم باشد برای قبول دین و صعب باشند در دفع فتنه‌های مفسدین … صبح حق … گردد و حق تعالی بسبب تو ظلم و طغیان
را از زمین برطرف نماید و بجهت تو امان در اطراف جهان ظاهر شود و … شرایع دین … آشیانهای خود برگردند و … ظفر … ملت را
مشیر و شاد گردانند … پس حضرت فرمود که آنچه در این مجلس گذشت پنهان دار و اظهار منما مگر جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار
گفت چند روزی در خدمت آنحضرت علیه السلام ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرخص شدم …
وداع … پنجاه هزار درهم با خود داشتم … بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول نمایند تبسم نمود و فرمود …
برگشتن بسوی وطن خود که راه دور در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود برگشتم و حکایات در این باب بسیار است …
ذکر نماید و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او جمعی را شمرده است عدد آن جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده‌اند و معجزات
آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا بغداد و وکلای ایشان این جماعت‌اند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز
محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی محمد بن ابی عبدالله و از اهل آذربایجان

قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هارون
قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب فراء
و صاحب صره مهر کرده و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان
ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابو محمد
بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس
مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن اعجمی
و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال در مکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حضینی و آنچه در کتب معجزات ذکر کرده اند زیاده از هفتاد نفر
میشوند و چون بسیاری از این جماعت مختلف نقل کرده اند البته متواتر معنوی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قائم را
غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در او جاری خواهد گردانید
و ناچار است که آنحضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را
مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر اهل باطلی بشک افتد
گفتم چرا فدای تو شوم فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق
و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حکمت آنچه حضرت خضر کرد بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن
دیوار را مگر وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا چون دانستیم که خداوند
عالم حکیم است باید تصدیق کنیم که افعال او همه مقرون است بحکمت هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب
عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت
در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه
در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من
نباشد اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است در وقتیکه غایب کرده باشد آنرا ابر از دیده ها و بدرستیکه
که من امانم از برای اهل زمین از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امانند از برای اهل آسمان پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفع بشما ندارد و تکلیف مکنید در
دانستن امری که شما را تکلیف بدانستن آن نکرده اند و دعا بسیار کنید که حق تعالی بزودی بار فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب و بر
هر کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول که آیا شیعیان منتفع خواهند شد
بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او در غیبت او
مانند انتفاع مردم از آفتاب هر چند ابر آنرا پوشانیده باشد مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب بسیار اشاره است بچند چیز اول آنکه
نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق
و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و عقوبتها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم

و جماعه خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اند از برای اهل زمین چنانچه ستاره‌ها امان اند از برای اهل آسمان و ...
ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته گردد و چاره نداشته باشد ... مشکلی بر او دشوار گردد و چون
متوسل بارواح مقدسه ایشان شود البته از توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه چنانکه آفتاب با محجوب باشد با وجود
انتفاع خلق بنور او تا انتظار رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نمیگردند
و ثوابهای عظیم میبرند سوم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنحضرت مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد
چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه هست غیبت آنحضرت از برای شیعیان اصلح
و انتفاع ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت پنجم آنکه کسی که نظر بقرص آفتاب کند ... ششم آنکه ... آفتاب اکثر
دیده‌ها را امکان نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود و همچنین ... جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان
گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهودان
مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در زمان غیبت چنین باشند هفتم آنکه در روزن بعضی از مردم آفتاب را از رخنه‌ها می بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است
بعضی از شیعیان ایشان بخدمت آنحضرت مشرف شوند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که قائم ما را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و دیگری دراز
در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان و در غیبت دوم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالیان او و در روایت دیگر وارد شده
که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود ... هرگاه یکی بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد هشتم آنکه آن حضرت و آبای طاهرین
علیهم السلام مانند آفتاب اند در عموم نفع کسی که کور باشد بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کورباطنان فرموده است و من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اعجب آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود
حضرت قائم قائم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آن حضرت بسیار بعید است با آنکه مثل آن از عامه و خاصه در وجود حضرت خضر
قائل شده اند و در عمر حضرت نوح زیاده از هزار سال قائل اند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار
سال قائل شده اند و عمر دجال ابن الصائد از زمان حضرت رسول تا نزول حضرت عیسی از آسمان قائل شده اند و در عمر حضرت عیسی را تا
زمان مهدی قائل اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج داند و امر بخروج
فرماید اما آنچه میگویند که در وجود امام غائب چه فائده است این سوال بی جهت است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در غار تا سه شبانه روز از خلق پنهان شده باشد
هر فائده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آن حضرت میتواند بود اگر فائده بغیر از آن نباشد که شیعیان او در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت
و انتظار ظهور آنحضرت بثوابهای عظیم نائل گردند کافی است چنانچه منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوب‌تر است
نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که
قائل باشند بامامت او و منتظر ظهور آن حضرت باشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی ایشان را از عقل و فهم و معرفت آنقدر عطا فرموده است
که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و ایشان را در آن زمان بمنزله جهاد کنندگان پیش روی حضرت رسول گردانیده
ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما براستی و دعوت کنندگان خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا ...

فرج شیعیان از بزرگترین فرجهاست و ایضاً از آن حضرت منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب
هزار شهید از شهیدان بدر و احد و پسندیده های بسیار از حضرت صادق منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد بمنزله کسی است
که در خیمه حضرت قائم با آن حضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در پیش روی آن حضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت
حضرت رسول خدا شهید شود و از حضرت صادق منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا
حال آنها که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آن است که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان
من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید بندگان
و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و بس و از شما عفو میکنم گناهان را بخیر شما و شما را می آمرزم و بسبب برکت شما باران میفرستم بر
برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی‌بود هر آینه عذاب خود را بر ایشان می‌فرستادم راوی گفت یابن رسول الله
چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه بودن و احادیث در این باب زیاده از حد
و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهر بمردم نمی‌رسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آن حضرت
هر سال بحج می‌آید و مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که او را دیده بودیم و نمی‌شناختیم و از حضرت
صادق منقول است که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سفیهان بی بصیرت تعصب میکنند چرا انکار میکنند این را برادران
یوسف عقلاء و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و خرید و فروش کردند نزد آن حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند
تا آنکه حضرت خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان
کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر سر فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را
نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را به برادران خود بشناسانید
و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خائف گردانند و او
غائب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فائز خواهند
گردید خصوصاً در وقتیکه از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده
باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت
ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان
احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تأویل
کردن جاهلان را و فرمان و توقیعات از حضرت صاحب الامر بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان اخبار و احادیث
ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان و آن دلائل که بر امامت آن حضرت اقامت نمودیم احتیاج
باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مقصد سیم در اثبات رجعت است بدانکه از اجماعیات شیعه بلکه ضروریات
مذهب فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا
برمی‌گردند نیکان برای آنکه چشمشان بدیدن دولت ائمه ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا

بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا مشاهده اضعاف آن دولتی که میخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سائر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سائر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل منفرده در این مسئله تالیف کرده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که طالب باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی در روزیکه مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آن است که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و احادیث بسیار وارد شده است که مراد از دابه حضرت امیرالمؤمنین است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل ابن اثیر در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف نیز روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان تا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع روی او تیره میگردد و در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قرا تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین مکرر در خطبه بالای منبر فرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ می کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض امیرالمؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه بمن خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان می کنید که دابة الارض علی است گفتم ما تنها نمی گوییم یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و عالم علمای یهود را طلبید پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی سوم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آن کسی که واجب گردانید بر تو قرآن را البته برمیگرداند ترا بسوی محل عود و در احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در رجعت حضرت رسول [illegible]

قول حق تعالی ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید [illegible] منقول است که این آیه [illegible] رجعت است [illegible] سبیل الله [illegible] ذریت [illegible] ایمان [illegible] کشته شده باشد و اگر کشته شد [illegible] مرگی هست اگر [illegible] کشته شود [illegible] رجعت [illegible] تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت [illegible] و قول حق تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین یعنی یاد کن وقتی که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده باشد آنچه با شماست [illegible] هر آینه ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید [illegible] عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید [illegible] و من با شما از گواهانم [illegible] در احادیث [illegible] وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است [illegible] یعنی ایمان برسول خدا صلوات الله علیه خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین را یاری خواهند کرد [illegible] پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او هست [illegible] بدنیا تا قتال و جهاد کنند پیش روی حضرت امیرالمؤمنین ع و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب [illegible] از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود در یگانگی [illegible] با او نبود [illegible] تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا [illegible] ایشان نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی [illegible] آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح [illegible] برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خدا [illegible] و مائیم [illegible] از خلق [illegible] بودیم [illegible] در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماهتاب و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس [illegible] میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که ایمان بیاورند [illegible] و یاری کنند [illegible] این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید به محمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مغرب و مشرق زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد گردانید از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس چه بسیار عجیب است [illegible] تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله [illegible] بکوچه های کوفه [illegible] شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سر کافران و جباران و اتباع ایشان [illegible] جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر یعنی وعده کرده است خدا آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند [illegible] برای ایشان [illegible] ایشان را که پسندیده است از برای ایشان

و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و به درستیکه مراجعتی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حمله ها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و داخل میسازم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم که در قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای بهترین پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین آنهاست و منم آنکه خدا با او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و منم آنکه نصیبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

ششم ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پایینتر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت و دیگری قیامت و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی به درستیکه البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزیکه می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر پیغمبران یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل به رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله به همین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله علیه با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت که رجعتهای بسیار خواهد بود

فرمود بلی سرایاهای که در قرآن بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او بوده پس بگویند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می‌بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد عقب برگردد و اصحابش با او گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید من می‌ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول خدا با او برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه با آن هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود و هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم برسد و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که حساب خلائق با امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده‌هایش آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان که بوده‌اند تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و هر که ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ایشان به بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکاً یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را از پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت اویند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیتی هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است یعنی و آن آیت این است وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می‌آورد بحضرت عیسی پیش از مردن او بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لبها حرکت نمیکنند تا می‌میرد من گفتم ای امیر این معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی‌ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی می‌آورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضاً روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله یعنی بلکه تکذیب می‌کنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود این آیت در باب رجعت و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها می‌نمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان له معیشة ضنکا و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره

وارد شده است در تاویل این آیه وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ که این مثلی ست که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی آن حضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را می کشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که چنانکه ولادت موسی را مخفی کردیم و او را از فرعون غائب گردانیدیم و بعد از آن او را ظاهر ساختیم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدیم و همه را بسوی او هلاک کردیم همچنین حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از فرعونان زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین بعد از ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را برطرف کنند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان آنها که غصب حق آل محمد کردند یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده که حضرت امام حسین و اصحابش در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که اگر ما را بکشند بر پیغمبر خود میرویم پس باشیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا بر اسبان ابلق خدا از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا میخواهد می مانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب میفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را میریزم و هر بتی را که بیابم میسوزانم تا آنکه بزمین هند میروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله درآید او را بکشند و لشکر بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوانی که حرام گوشت باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و این است معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان

پیاورند و بپرهیزگار گردند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و به بخشد خدا بشیعیان ما زیرکی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین هست حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان می‌کنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود خلفائی چون نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی ابن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیت که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم خود را بعلی ابن ابی طالب پس او امیر جمیع خلائق خواهد بود و خلائق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیر المومنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی العیاش که گفت رفتم بخانه ابو الطفیل و حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که بامت بدانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد در رجعت تفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المومنین او کیست فرمود صاحب زمین است که باو زمین ساکن میشود گفتم یا امیر المومنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم کیست فرمود آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم من الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المومنین نامش را بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که بعضی شیعیان مرا بنزد من بیاورند که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المومنین می نامند و جهاد مخالفان را حلال میدانند پس حدیثی گویم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بمحمد هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طائفه قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و دشوار و احادیث ما دشوار است و نمی‌شناسد آنها را و اقرار نمی‌کند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مومن حقیقی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جعفر جعفی از حضرت صادق که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند سی هزار کس از سائر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از

ایشان

ایشان نماند که خبر بشیران برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانکه پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر خواهد داد بپادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند دین او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برگردد حضرت امام حسین و اصحاب او و یزید پلید لعین و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا کشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد و آن این است که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او و یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدار او خواهد بود و از حضرت باقر روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بسر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود و پیش روی قائم با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است میخواهم ختم اعمال من آن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر درین وقت نشود در رجعت خواهد بود و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود و ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلبهای حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه میروند و شمشیرها برهنه بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مومنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مومنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر که چون قائم ظاهر شود عایشه را زنده کنند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق روایت کرده که چون وقت قیام قائم شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق عالم مثل آن را ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر خود را از سرهای خود افشانند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بیرون می آیند با قائم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف

بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکنند بحق و بحق عدالت میکنند و هفت نفر از اصحاب کهف
و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت خواهند بود یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی
نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی
با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن برهنه در پیش
قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله
که چون حضرت قائم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی با او ملحق شو
ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات
منقوله خصوصاً زیارات حضرت امام حسین ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در مصباح شیخ و مصباح الزائر و سائر کتب از حضرت
صادق منقول است که هر که دعای عهد را چهل صبح بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر
در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد نامه مذکور است که خداوندا اگر حائل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم
گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بکمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را
که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق زیارتی نقل کرده که حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را بآن زیارت کرده اند
و در آن روایت مذکور است که من قائلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است
و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق زیارتی از برای حضرت امام حسین روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای
شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم از برای خدا قدرت
خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمی گویم چیزی را که خدا نخواهد نمی تواند بود و بسند صحیح در زیارات دیگر همین مضمون را روایت کرده است
و ایضاً بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را
مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی با او از برای دین خود و بکشی با او دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که
خلاف وعده نمی کنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکنند
آل محمد در بهشتهای رضوان و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج
کند قائم ما اهل بیت پس چون خدا او را مبعوث گرداند ایشان را پس با او می آیند لبیک گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می افتند اهل باطل و مضمحل میشوند
منتحلان و تابعین ایشان بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائیکه در سرداب
غیبت حضرت صاحب الامر باید خواند مذکور است پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم
و اگر مرا میرانی پیش از آنکه دنیا سیری شود پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن
میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن می شود دیده ایشان بدیدن او و در کتاب
اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن علاء که در روز سوم ماه شعبان که روز
ولادت حضرت امام حسین است این دعا را بخوانند و در دعا مذکور است تا آنجا که ترجمه اش این است که در رجعت حضرت امام حسین ع میفرماید

که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد
و رستگار گردند مردم باو در رجعت او و کشتن او و در کشتن او صبیا از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را
راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم و کلینی و عیاشی و سید ابن طاوس و شیخ مفید رحمة الله علیهم
بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده لازمی است بر
خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده را
در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاکت باد کسانیکه این سخن را میگویند بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات
و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها
بر دوش گذاشته حمایل جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان از قبرها
مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است
و هر دروغی که میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند و نخواهند شد تا قیامت زنده نخواهند شد پس حق تعالی در این آیت حکایت قول ایشان نموده
و ایضا کلینی از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المؤمنین و خنجر زدن
بر ران حضرت امام حسن و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود اشاره است بقتل حضرت امام حسین
فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا
اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ پس
گردیدند میان خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن
حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را از اعدای آل محمد که کشته باشند مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده
فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا
بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او نکنند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت
قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امر وصی را بغیر وصی تمام
نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در این نشأه شهید در معرکه بود احتیاج
بغسل ندارد یا آنکه بعد از آن حضرت بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند برو تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بسبب
ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود و
حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش

سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم ع از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران می بود اینقدر آدم نمی کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده و دانستن مرگها و بلاها و حکم حق میان خلائق و منم صاحب رجعتها و صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و بر پا دارد دینی را که برای خود پسندیده است و کلینی و علی ابن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام باو حامله شود و آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را بآنچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوضش داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی ابن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را باو خواهد داد و او از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است

مبعوث شدن امام حسین در رجعت

که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت
تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای
اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده
حسین ع را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که ستم نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار
من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین را برخواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا
از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما
اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه
داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است
و در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی بما بشارت
میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال حیات خود کند
و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله امور یکه باقی
مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید
شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس
گریه کنید براو و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن براو پس
آن ملائکه براو میگریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات
بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة روزی که بلرزند حرکت کنند یا متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید
آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی ابن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون
می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه
گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون
یعنی رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس [illegible] روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم [illegible] ایشان از آسمان
آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود [illegible]
و ذلیل میگردد [illegible] آنست که علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر آنکه منکر رجعت خارج از دایره تشیع خواهد بود

۲

کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا آخر نمی‌شود تا جمع شوند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب سعد بن عبدالله این روایت را از این مبسوطتر دیده‌ام و در کامل الزیارة از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل به انواع جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی نشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار آزار کشیده‌اید و ذلیل و مقهور شده‌اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال کنید برمی‌آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت می‌کند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی و شمایید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمی‌دهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق که هر که اقرار به هفت چیز بکند مومن است و از جمله آنها ایمان به رجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند به یگانگی خدا و اقرار کند به رجعت و متعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام و شکی نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهرش آن است که حشر قیامت را نیز منکر باشد در امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد به محض استبعادات وهم انکار کردن محض بی‌دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمی‌توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات آن نمی‌شود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و نعیم و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمی‌شود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه‌اش آن است که رجعت بعضی از مومنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است بلکه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین نیز متواتر است بلکه حضرت رسول خدا نیز متواتر است یا قریب به تواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد به مرتبه‌ای رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این چندان معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت صاحب الامر در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که به ترتیب

زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان تأمل کرده است با آنکه اگر امام زمان امامتی دارد در زمان مهدی بود فی دارد و حضرت
صاحب الامر اول که ظاهر شود در زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین جهة تاویل کرده است آن حدیث
را که از ما دوازده امام امام دوازدهم مهدی است و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آن است که آن حق است حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند
بیرون می رفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود می ماندند و طاعون در فقرا بیشتر و در اغنیا کمتر واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت
طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارها را فرود آوردند ندا از جانب حق تعالی با ایشان رسید که بمیرید پس همه مردند
و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها برین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند
و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده می توانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان
سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس حق تعالی ایشان را زنده کرد و بعد از آن پیغمبر با ایشان فرستاد
پس این جماعت مردند و بعد از آن زنده گشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال
زنده گردانید و بعد از آن سالها زنده ماند و باجل طبیعی خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمی کنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان صاعقه بر ایشان آمد همه مردند پس موسی گفت پروردگارا
چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده گردانید و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند
پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که مردگان را زنده میکردی باذن من و جمیع مرده ها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا
و مدتها ماندند بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکنند بر آنکه
رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر
بیکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان نقل کرده اند که چون حضرت مهدی بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و نزول او
بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت
میکند ایراد نموده و آنچه در باب رجعت حضرت عیسی و اصحاب کهف [illegible] انوار تحقیق آن نکرده است ختم میکنیم [illegible]
بحث را بایراد حدیثی مشهور که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر گفت سوال کردم از حضرت
صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امید فرج او دارند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلومی هست از برای خروج آنحضرت
فرمود که حق تعالی ابا نموده از آنکه برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان ما بدانند پس گفتم آیا [illegible] حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت [illegible]
فرموده است هنگام و در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس که برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است
و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که ناگاه ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و منادی از آسمان بنام و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت تمام شود بر خلق تا آنکه حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و حدیث های خود
را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را با تمام مردم ظاهر کرده ایم که امام کیست مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را

بی دین هستند پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها هرچند کراهت داشته باشند آنها که نسبت شریک می آورند و دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه برای خدا پس فرمود که ای مفضل برطرف خواهد شد ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچ کس غیر دین حق قبول ننمایند چنانکه حق تعالی فرموده است ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران است مفضل پرسید که ای آقای من در ایام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بر جن آید بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند و ای مفضل گویا می بینم آن حضرت را که داخل مکه شود و بر بدن حضرت رسالت پناه باشد و بر سر عمامه زردی بسته باشد و در پاهایش نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی آن حضرت را نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی غریب پس چون شب درآید و دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت دست مبارک بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان پس آنحضرت بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان در هر جا که باشند از مشرق و مغرب عالم و در هر حالیکه بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت میان رکن و مقام پس حق تعالی امر نوری بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان درآید و جانهای ایشان بآن نور شاد شوند و ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که نقبای الارض اند از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه بدهد و دست خود را بگشاید و مانند موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند و دستش را ببوسد جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بیعت نمایند پس سیصد و سیزده تن نقبا بیعت نمایند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها که با او یند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده گویند که هیچیک از اصحابش را می شناسید گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت او منمایید که گمراه می شوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب باشد از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه پس با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت او مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا او را تکذیب کنند

و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بدان آواز راه بپرسد و در تمام آن روز حضرت قائم
پشت به کعبه داده گوید هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند به من که علم و کمال
همه با من است و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند به من و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه
نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند
و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند والله این است صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته است و خواند بسا از آن
صحف آنچه نشنیده ایم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه
شهادت دهند که این است آن کتابها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از آنها فوت شده بود و بیاسقط شده بود همه را
بیان فرماید پس بخواند قرآن را به نحوی که خدای تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم
و ترا بشارت دهم به هلاک شدن لشکر سفیانی [illegible] من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم
و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را شکستیم و اسپان و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر با سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم چون به صحرای بیدا رسیدیم که در صحرای مدینه
طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر با
چهارپایان و اموال و اسباب فرو رفتند و کسی چیزی بر روی زمین به غیر از من و برادرم نماند ناگاه ملکی نزد ما آمد و روی ما را به پشت گردانید
چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را
که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت ای بشیر ملحق شو به مهدی در مکه و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن
به دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و به حالت اولی برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند
مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مرد
با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین
هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن
و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که ایشان را به حکمت و موعظه نیکو بسوی حق دعوت نماید پس
چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که با کعبه چه خواهد کرد فرمود که خراب
میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا می کند و آنچه بعد از ایشان ظالمان افزوده اند بر طرف میکند و مسجد
کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که بر آن لعنا نهاده اند مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت
خواهد فرمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند
پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند به خدمت آن حضرت سرها به زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه
ما را قبول فرما پس ایشان را موعظه و تهدید نماید و عقوبات دنیا و آخرت [illegible] ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند

آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر می‌گرداند که با ایشان بگویند که بگویند حق این است پس هر که ایمان بیاورد او را بخشند و هر که ایمان
نیاورد جزای او قتل است برسانند پس چون لشکر فیروزی اثر بسوی آنحضرت بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک ایمان نیاورد
مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایه تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد
و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه کند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل
هزار مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس
کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله
از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد
از شهادت شستند در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ایست که
حضرت رسول صلوات الله علیه از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت
ای سید من پس حضرت مهدی بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او بظهور آید که موجب شادی
مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلائق این قبر جد من رسول خداست
گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده‌اند گویند مصاحب و همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی مصلحت بپرسید که
ابوبکر کیست و عمر کیست و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن کرده‌اند شاید که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی
آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده‌اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ایشان را ببیند بشناسد گویند بلی بصفت می‌شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند
نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و ایشان را از قبر بیرون آورند پس ایشان را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورتی که داشتند پس امر فرماید
که کفنها از ایشان بگشایند و ایشان را بدرخت خشکی بیاویزند پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند
شود پس جمعی که اعتقاد ولایت ایشان داشتند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان چون این خبر منتشر شود
هر که در دل بقدر حبه‌ای از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو
همخوابه رسول را دوست می‌دارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده
بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و گرنه بعذاب الهی گرفتار شوید ایشان جواب گویند
که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از
ایشان و حال آنکه آیات بسیار از ایشان بما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است

واز هر که ایمان بایشان نیاورده واز هر که ایشان را بتنگ آورده بر آورده بر دار کشیده پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی که بر ایشان فرستد
همگی را بهلاکت رساند پس امر فرماید که آن هر دو را از درخت زیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلائق را که همگی جمع شوند پس ظلمها و کفرهای که از
اول عالم تا آخر عالم روداده گناهانش را بر ایشان لازم آورد و قرار دهد از کشتن سلمان فارسی و آتش افروختن بر خانه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
برای سوختن ایشان و زهر دادن حضرت امام حسن و کشتن حضرت امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون
آل محمد و هر زنائی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سود و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب خلافت خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر
فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص حق نمایند پس ایشان را امر فرماید که بدرخت بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند
باد خیزد و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریا پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل و الله که سید اکبر
محمد رسول الله و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض را
خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار بار
ایشان را بکشند و زنده شوند پس حق تعالی هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و
شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سعید و شهید و من از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهر نازل
شود صنوف عذابها که بر امتهای سابقه نازل شده است عذابی چند بر آن شهر نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش
نازل شود طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنان آبادان شود که گویند دنیا همین است گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است و دختران و پسرانش
حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد پس خدا خراب کند آن را بآن
فتنه‌ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی آنجا گذرد نشان خرابه‌اش بگوید که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش سیمای حسنی از جانب دیلم و قزوین با آواز فصیح ندا کند
که بفریاد رسید آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری می‌طلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند باشند مانند
پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد
والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آن است که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس سید حسنی برابر مهدی می‌ایستد و میگوید که اگر راست
میگویی که تویی مهدی آل محمد کجاست عصای حضرت رسول خدا و انگشتری او و برد او و زره او که آن را فاضل مینامند و عمامه‌اش که سحاب میگفتند و اسبش
که یربوع نام داشت و حمارش که یعفور مینامیدند و ناقه‌اش که عضباء میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و براق و مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل
جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت
موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت
درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه‌اش باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت

دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمائل کرده باشند
آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سود ندهد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید
که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و سر ببرند بر صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت
امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا پس هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس
بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در
صنعای یمن چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر
محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکند
جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او یا رد گفته او می کردند و میگفتند ساحر است کاهن است دیوانه است و بخواهش
خود سخن میگوید هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین میگردانند یک یک از ائمه تا صاحب الامر
و هر که یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت
ظاهر شود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید
که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر
خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از
زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که گروه امامان نزد جد خود رسول خدا
ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای
ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما و کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما
بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و فرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما
واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامه
کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد
و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت
از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند
پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید بیعت کند و گرنه آتش می اندازم در خانه و همه را می سوزانم پس من گفتم ای
پروردگار شکایت میکنم بتو اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار
خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در را بر شکم من زد و فرزندی که محسن نامش بود از من سقط
شد و من فریاد میکردم وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه برو میزنند و فرزندش را شهید میکنند خواستم که گیسو بکشایم
امیرالمؤمنین آمد و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود و بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه را از سر مگشائی

و سر به آسمان بلند نکنی و اشاره که اگر نکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا نمی‌گذارد پس برگشتم و از آن رد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین به خانه‌های مهاجر و انصار رفتم و از ایشان یاری طلبیدم که تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی از
ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک به نصرت من نیامدند پس محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر به درستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزارها
چندان کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون پس حضرت امام حسن
برخیزد و بگوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم
حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم معاویه را و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را از برای معاویه بفرستند پس من به مسجد رفتم
و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم به غیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو به آسمان کردم و گفتم خداوندا
تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من تقصیر کردند خداوندا
تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم پس آمدند به نزد من و گفتند که
معاویه لشکرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم
پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که شما به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیهما السلام
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول را نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمینها
به گریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه زهرا نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند
و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را به سینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو
روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام بر دست گرفته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه را تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر الفاظش
این است امروز که شما را وعده میدادند در آن روز می‌یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد
آرزو میکند که کاش میان او و میان آن کار بدش فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر
این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد
مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن به وعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند
و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و جزع آوردند مرا به مصیبت جمیع فرزندان من پس بگریند برای او ملائکه هفت آسمان و حاملان عرش
الهی و هر که در هواست و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی
بودند به ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما و آنها زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله و سخن ما اهل بیت را
که پیوسته خبر داده‌ایم از رجعت مگر نشنیده‌اند این آیه را که و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست‌تر

عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که ما را نشناخته‌اند بتقصیر که کرده‌اند میگویند که معنی رجعت
آن است که پادشاهی بما برگردد و مهدی پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد پادشاهی نبوت و
امامت و خلافت همه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هرآینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده‌اند این آیه که و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود
رسول خدا آنچه از ستمگاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس
برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون پس برخیزد
امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و معتصم پس برخیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتمد پس برخیزد
مهدی صاحب الزمان همنام جدش حضرت رسول با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناه در روز جنگ احد که پیشانی نورانیش در آن جنگ مجروح گردید و دندان مبارکش
را شکستند و خون آلوده شده و ملائکه بر گرد او ایستاده باشند تا بایستد نزد جدش محمد پس گوید ای جد وصف کردی مرا از برای مردم و دلالت نمودی بنام و نسب و کنیت مرا
از برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است اگر
میبود چندین غایب نمی‌ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون بسم الله انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته
علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه
گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد خداوندا گناهان شیعیان برادرم
علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بمن بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب
گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان آن حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص
و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می‌طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد برین فضیلت می‌کنند و ترک عبادات می‌کنند
پس هیچ فایده بحال ایشان نمی‌توانم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی‌کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت
الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده است فرمود که
ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و صابیان و مجوس و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی‌ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول خواهد بود و آن این است در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد حضرت
مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و
نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمهٔ او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول تدبیر حضرت مهدی آنست که ندا کند در تمام دنیا
که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید بگوید پس ادا نماید تا یک دانهٔ سیر و یک دانهٔ خردل و این حدیث طولانی است ما باینقدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم

باب ششم در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای عالم و در آن چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده
است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود
باید همه را از جان کرد و راه تاویل را در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده اسباب
ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما بشما رسد از جان و تسلیم
نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد
بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف
بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم
مکان عود سوم زمان عود و مراد از عود در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات
دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی می باشد در روحانی
آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد
و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین
معاد قائل اند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت می کنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها
در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل
کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع
اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائل اند و اکثر کتابهای الهی بر این معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید
که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف
استخوان بوسیده را آورد نزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان بوسیده
را در قیامت زنده می کند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب
لنا مثلا ونسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی
کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف
آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه که انکار این
معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد
در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اتباع این جماعت شده اند
در چنین مسئله خاصی که محک انظار و انکار جمیع عقلا است دعوای هدایت کرده اند و کسی که باتباع چنین شبهه دست
از دلائل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و رسول و جمیع انبیا و ائمه هدی بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از
اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد

انشاء الله تعالی و جمیع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهردو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی ست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان برمیگردد و به بهشت یا بجهنم میرود و سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام جسمانی و روحانی هر دو دارند محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم و التذاذ او بلذات و آلامها عقلی است پس تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منتفی نیست شرعاً و عقلاً از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند که جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند که عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی الشأن میشوند میسر میشود که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز بر این دلالت دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند در بوستانهای خدا و منازل و مساکن خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند خدمتگاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و تکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتگاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان طلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما را شاد تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مومن را و زنان مومنه را باغستانها و بهشت که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوش

ونیکو و جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم
خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات
ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین روایت
کرده است که هرکه شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری
برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است
از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین لذتهای
اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی می کنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش فرمان شیطان
بلکه به تسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی کند که
بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس
صدای بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلائق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله
در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم می کنند به تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی
با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن
بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و
با و داده میشود و آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت
میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت می کنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و صنفی از
ایشان عبادت می کنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند
او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است
که ثواب اهل بهشت ابتذال مآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزهائی
که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک می کنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت
بیابد بغیر اینها و قول کسی که میگوید در بهشت بشری هست که لذت می یابد به تسبیح و تقدیس بدون خوردن و
آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که عبادت
حق تعالی در دنیا کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمی خورند و نمی آشامند و جماع نمی کنند و حق تعالی تکذیب قول
ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند
و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی
کرده باشد که تقلید او جائز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین
است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی مشغول نشوند

وانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمی کند زیرا که آنانکه عبجی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از
نعیم بهشت متلذذ نشوند چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نبوده باشد و همه از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی در
رفعتهای مجرده از برای جمعی حاصل نشود چنانچه تحقیق کردیم یا آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ
بلذات جسمانیه مراتب و درجات بسیار دارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آن را صرف مینمایند
چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره ای یافته باشند و بعضی هستند که بهشت را از آن جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل
دوستان او است و لذات از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از هر
گل و ریحانی که بوی لطف خداوند رحمان را استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان
همین لذت را می یابد پس بهشت و بهشتیان روحها و جسمها بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت
و اخلاص و سائر کمالات عبادات است پس کسی که در دنیا بجسم بیروحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد
و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص
و خضوع و خشوع و سائر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب
عین الحیات و کتاب بحار ایراد نموده ام و فیه ما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر
یک آیه مینمایم که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی
گفته است در این آیت غرائب بسیار است بقدر امکان ذکر می کنم پس میگوئیم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل بلکه شبهه نیز
نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام
و هی رمیم یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس این انکار به محض استبعاد بود و حق تعالی
ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود و نسی خلقه یعنی فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا
از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این
اجسام نیست از نطق و عقل مثلا و ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد
اکتفا می کنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را ذکر از برای آن بود که از
حیات دور تر است و وصف کردند آن را به پوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد
است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند با استخوان
پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرینش غریب خود را در اول خلق و لیکن بگو زنده میکند
آنها را خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند
اگرچه آمیزش با استبعاد میگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود برگردیدن
کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او آفرید همچنین او را برمیگرداند
هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم آن است که میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن

درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزه‌ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای
ماکول جزو بدن آکل شود اگر در حشر برمیگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول
داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم و جوابش آنست که در
آکل اجزاء اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم رسیده و ماکول نیز دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی
را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی
بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هریک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله جمع
میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندیکه از درخت تر که منافی آتش و پاینده
آنست آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش
بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به یکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب از این دو درخت
بهتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق
مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسیکه آفریده است آسمانها و زمین قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشانرا بلی قادر
هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در
اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد
مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسم را پس خلق آسمانها و زمین
بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است
مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه
کلام الهی است و راه شک در این نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقل ثابت شده است
که جناب مقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات
و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل
من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در
نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فقر و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا
و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این شبیه است بآنکه کسی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع
درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون داخل شود طعامی نزد او حاضر سازد و هر لقمه که بردارد چندین نیش زنبور بر دست
و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند
هیچ عاقل چنین ضیافت را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه جذبات شاقه باو بفرمایند و او را وعده کنند که چون این آزارها بکشی ترا ضیافتی

عظیم میسر نداز میکنم و انعامات خبر بلیه بتو میرسد و چند روز با آزار میکشی و بعد از آن شهرهای بسیار در حکومت تو میباشد تو آنچه در همه عقلا او را استماع
میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی قلیلی باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در رفع شبهههای معاد جسمانی است و آن
موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست
قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول است و آنچه اکثر محققین قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن
و این دو جوهر در حقیقت اند که میان ایشان در غایت منافات و نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری
از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن
و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهر و لذت و الم و حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار
روح است و بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مومن است بلکه این افعال چنین که از بدن و اعضا آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن کار روح
است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و شنیدم بگوش و من گفتم بزبان و من عبارت است از روح و ذات تو
همانست و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات او اند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی
گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضا ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن
و قوای آن همه بیخبر اند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود می آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و می شنود و همه کار میکند اما
درین کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان حقیقتش روح است و بدن بمنزله آلات اوست و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس
و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است که اگر چراغ بی پرده مشاهده نمائی صفا و جمالش را توانی دانست و اگر روح را
بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش اما چراغ تا گرد و غبار ضعف
و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پناه نیست و بیمار تا ضعیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است مشعل و آفتاب را
فانوس بکار نیست و صحیح محتاج به پیرهن از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح
مومن در بدنش مثل جوهر است در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشأن آن نمیکنند و در کتاب علل الشرایع
روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود که روح
مثل آفتابست که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان است و ایضا در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که
روح ممزوج ببدن نیست و داخل در بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی
یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و جمعی از آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قائل شده اند یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس دوم
آنکه در بدن اجزاء اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزاء فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه
است بانا و همین اجزاء اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قائل شده اند و بر این قول بعضی
از اخبار دلالت میکند باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور
میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند
که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از قدما معتزله و غیر او راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه

بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار نیز مستفاد میشود و فقیر حدیث صحیح صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره استشعاری باینها باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمی توان کرد و دلائلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بسوی دار السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها نزد عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمی توان شناخت و حضرت رسول فرمود ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن شما نکرده اند که مبادا باشد که بر خلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول بتعلق روح بعد از مفارقت بدن بمعاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی که صاحب صحائف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سماوات و از جنس آنهاست و مانند انس در این بدن از بابت چراغ است در غرفه از ضوء و نورش سیر بجمیع اجزای بدن میکند و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او و آن جسم او مانند جسم ملائکه و سائر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت است بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق سؤالات کرد و بعد از جواب شبهه ان بسیار که از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و دیگر برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قائم اند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری بزنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغی می افروزند پس آتش بر این اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنا آن بر میگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائیکه بدن را آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود در دست ملکی است که آنرا قبض کرده تا او را در بدن بیاورند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراگنده میشود یا باقی میماند فرمود نه بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشود پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن بمقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکنند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعد از آن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکنند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال

بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بیشتر است و در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود و بمقتضای وَاِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ اِلَی اَوْلِیَائِهِمْ وحی های شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش بآنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتوان شد و بنا بر قول به تجرد روح قول بجسد مثالی ضرور تر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول به تناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه و نشاه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقائد باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف رفتیم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین می ترسم که از بسیار ایستادن آزاری کشی اندکی استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس گرفته ام گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود نه مومن از آن عزیزتر و کریم تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند و لیکن روح ایشان در بدنهاست مثل این بدن که داشتند و ایضاً ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مومنان در غرفه های بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر ببینی میشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله و بعضی از حکما به هیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر

صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چون اجزای جسم متفرق شود اتصال معدوم نمیشود بلکه منتفی از آن محل اتصال
بطرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بعکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر
متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لایتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقة میدانند و در تفرق اجزا چیزی
از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب
آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما تشبث بآن نموده اند امتناع اعاده معدوم است بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال بیشتر است زیرا که
بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول
دوم و سوم گمان کرده اند که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را زنده بسوزانند
و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمی ماند و هر چند صورت اجزا باقی ماند عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام
آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قائم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزا باقیست
در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد
و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند
از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمی ماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد
و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول به
امتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصاً بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسی
قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده
بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصاً وقتی که شبیه باشد با آن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او
فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده
میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه
اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر
شود در پیری او را استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند میگویند که بر او ستم کرده
است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار این است که کار با روح است و همین شخص که بحسب عرف همان
شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمی شمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص
دلالت نمیکنند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو
ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قائل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی
مبتنی بر امثال این دقائق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بر زمین

و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان شود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی مو و بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا از حضرت صادق سؤال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بیان فرما حضرت فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بزنند میتوان گفت همانست و می توان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب اعتقاد بمعاد اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص بسیار متواتره وارد شده است از ضروریات ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند به تفکر و نظر در آنها که مبادا از جهالت اعتقاد امری کنند که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانکه سابقاً مذکور شد

فصل سوم

در بیان حقیقت مرگ و نزع آنست و در آن چند مطلب است اول آنکه اقرار باید نمود که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بتعزیت حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید نزد حق تعالی بایستد و از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او بپرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند دوم بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان است از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و بسیارند و در اینباب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان آنها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک الموت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان را ملک الموت میفرستد و همه را حق تعالی قبض میکند و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است

که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان او از ملائکه بامر او میکنند فعل او ست زیرا که خود فرستاده ایشان گردیده است از ملائکه رسولان بسوی ایشان خود
و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که
از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک الموت اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل
او ست و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باو است پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک الموت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در
روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند بهر کار هر که میخواهد بهر امر که میخواهد ملک الموت را موکل گردانیده
به مخصوصان خلق خود و سائر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را به همه مردم تفسیر توانند کرد زیرا که در میان مردم قوی و
ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را
بر فهم آن از مخصوصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بسبب هر که میخواهد
از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید که درین حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت یا سائر ائمه نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا دخلی در آن
دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده همچنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و
ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد برآنکه درین قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق منقول
است در جمع میان این آیات که ملک الموت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیادولان داشته باشد و بهر جا و بهر کار که خواهد میفرستد پس ملائکه
اعوان او قبض ارواح می کنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک الموت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در حدیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول ملک الموت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک
ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد
من بمنزله کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من بمنزله درهمی است
که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص از تفاصیل ضرور نیست آیا نفس ملک الموت میمیرد
و تاویل کردن آن بقوای بدن یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است بلکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک الموت قبض
میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت و تقدیر
است و محیی و ممیت همه اوست میتواند که ملک الموت قبض میکند یا ملائکه دیگر و خدا را لشکرهای بسیار است از آیات و اخبار حشر و حوش است
که روح آنها نیز محفوظ میماند تا روز حشر چنانچه بعد ازین که خواهد آمد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید تفکر نمود در آنچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است
از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخصی مومن و منافق از برای بشارت دادن و آسان
کردن مرگ بر ایشان و غضب ایشان بر کافران و منافقان و مخالفان از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و ایذای ایشان بعذاب و لکن
باید تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد همه چگونه است و دیدن میت ایشانرا بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است
یا در جسد مثالی چنانچه سابقا اشاره بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب تشکیک شیطان میشود و سلف صالح سوال میکردند و احادیث در این باب متواتر است و شعر
حضرت امیر المومنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مومن و منافق قبلا یا حارث
همدانی هر که میمیرد البته مرا می بیند خواه مومن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق منقول است که چون

بیان کیفیت مرگ ... حضور حضرات در وقت مرگ

وفات دشمن شود حق تعالی او را بسوی او میفرستد یکی نسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمرد و راضی
میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند با او میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندیکه محمد را بحق فرستاده است
من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده های خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان پس با او میگوید اینها پیغمبر خدا و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشانرا می
بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزة یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ایشان و پسندیده باشی بسبب
ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او و داخل بهشت من شو پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود
و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمی میرد تا رسول خدا و امیر المؤمنین را ببیند راوی پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا بر میگردد
فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی آخرت پس فرمود که می آیند رسول خدا نزد سر او می نشیند و علی نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول سر بر
گوش او میگذارد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین برمیخیزد و سر بر گوش او می گذارد
و میگوید که ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در آنوقت نفع میبخشد پس فرمود که این در کتاب خدا هست
الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان
آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زمان
محتضر شدن میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول
با او میگوید اما آنچه امید داشتی در پیش رو است و اما آنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این
منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم او میگوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش
سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بدر
رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او است و او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که
میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت آن جنازه میرود و میرسد ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام
میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با او بر میگردانند تا از او سؤال کنند
و از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل میشود در او در قبر او از نور و
خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که از خطابات بیان ... که خدا اعمال ... اول میکند
و شما را می آمرزد و لیکن چون جان مؤمن بحلق او میرسد خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است چون محتضر میشود حاضر میگردند
نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت بود
او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که او
دوست میداشت خدا و رسول و اهلبیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی
چیزیکه بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و برائتی که بآن از آتش جهنم چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید

بلی میپرسید که آن کدام است مومن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید بشارت گفتی آنچه را که از آن میترسیدی خدا ترا از آن ایمن گردانید و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زرد از حلهای بهشت برا و میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برا و بگشایند که از نسیم گلهای بهشت برا و داخل شود و از پیش رویش و دست راست و پیش او بقدر یکساله راه بگشایند و باو بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله دلبر باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگار که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکنند آل محمد را در باغستان رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حقتعالی ایشان را مبعوث گرداند و تلبیه گویان جوق جوق فوج فوج بیایند و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهلبیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید این دشمن خدا و رسول و اهلبیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زمان دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بسختی و عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر رو او می اندازند و از روح او متاذی میشوند و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او می گشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی جهنم و احادیث در این باب بسیار است

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است

باید مجملاً بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سوال و متعلق روح او را باو بر میگردانند از سر تا کمر و او را می نشانند و از و سوال میکنند و جمعی را که از ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر و این بنسبت سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود فایده اولی در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات بسیار و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکنید که آنها که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادانند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شادی میکنند از برای مومنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند بآن که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرموده کلا نه چنین است نخواهد شد این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که

[illegible]

در مقام ارواح مومنین و اطفال ایشان

گفت در خدمت حضرت صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند
گفت سبحان الله مومن گرامی تر است نزد خدا از این چون وقت مرگ او در رسد می آیند نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
و با ایشان ملائکهٔ مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر به نبوت و از برای اهلبیت بولایت
گواهی میدهد به این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکهٔ مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود حق تعالی مخصوص
ساخته است پیغمبر را بعلم آنچه در دل او است از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد به این و شهادت میدهند بشهادت رسول و
علی و فاطمه و حسن و حسین و هرکه با ایشانست از ملائکه چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را بسوی بهشت در صورتی
مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه نزد ایشان میرود می شناسند ایشان را بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته
بود و کودکی بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال
که بر دور او نشسته اند گفت که اینها اطفال مومنان اند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه **مؤلف گوید** که این حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار
که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند حدیث نمودن حضرت امیرالمومنین رسول خدا را بابوبکر در مسجد
قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات
کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این
دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا
و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشان را بآسمان می برند و دیدن حضرت رسول انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند
و حدیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از اینها جسد اصلی ظاهر تر است و از مصابیح الانوار فضل
بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابیده قنبر گفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم
حضرت فرمود نیست مگر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مومن
را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چیست واز حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست
در قالبهای از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش
زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آئینه خواهی دید ارواح مومنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند
و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفاء و جلاء روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین که میگوید روح مومن با او در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی
گوید چه میکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن
حادث شد راوی پرسید سبب آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز و جل فرستاد رسولی بسوی اهل زمان او و ایشان را
خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این کار را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات

کیفیت حدوث خواب در بشر

انا غریزیر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند که تا آنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مرده های خود را که استخوان شده اند و پوسیده شده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که گفت با ابو بصیر هر که از شما با اعتقاد ما بمیرد شهید مرده است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او می پوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمی خواهد و پنهان میکنند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحاق بن عمار منقول است که گفت بخدمت حضرت کاظم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی می بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضائل خود بعضی در هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا متصل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور او است و از او می پوشانند آنچه باعث اندوه او است و برمیگردد با شادی و خوشحالی و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را می شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق سوال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره ها چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه بما وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فائده ثانیه در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانان است که در قبر سوال میباشد و روح را از برای سوال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال

ذکر آمدن ارواح بزیارت اهل و عیال

در بیان ضغطه و سوال قبر

سوال نکیرین و ضغطهٔ قبر و ذکر ثواب و عقاب

متواتر و ضرورى نيست و در اكثر اخبار وارد است كه يكى منكر است و ديگرى نكير و در بعضى از روايات وارد شده است كه نسبت بمؤمنان مبشر و بشير است و نسبت بمخالفان منكر و نكير است زيرا كه از براى مؤمنان بصورتهاى خوب مى آيند و بشارت ميدهند ايشانرا بثوابها و نعيمهاى دائم و از براى كافران و مخالفان بصورتهاى مهيب مى آيند و ايشانرا وعيد بعذاب مى كنند و مشهور ميان متكلمين اماميه آنست كه سوال قبر عام نيست بلكه مخصوص مؤمن كامل و كافر صريح است و مستضعفان و اطفال و مجانين را سوالى نيست و همچنين كسى را كه بعد از گذاشتن در قبر تلقين كنند از و سوال نمى كنند چنانچه در روايت وارد شده است كه چون او را تلقين كنند دو ملك بيكديگر ميگويند بيا برويم تلقين حجت او كردند و شيخ شهيد گفته است كه سوال قبر حق است اجماعا مگر كسى را كه تلقين او كرده باشند و بعضى از عامه در كتب خود روايت كرده اند از ابو امامهٔ باهلى كه حضرت فرمود كه چون بميرد احدى از شما و خاك بر او بريزيد پس يكى از شما نزد قبر او بايستد و بگويد اى فلان پسر فلان و نام او و مادرش را بگويد او ميشنود و جواب نميگويد پس بار ديگر بگويد او درست مى نشيند و ميگويد ارشاد كن ما را خدا ترا رحمت كند پس بگويد بياد آور آن اعتقادى را كه با آن از دنيا بيرون رفتى شهادت بوحدانيت خدا و رسالت محمد و آنكه راضى شدى خدا را از براى پروردگارى و اسلام را از براى دين خود و محمد را به پيغمبرى خود و قرآن را كتاب خود و على را امام خود پس منكر و نكير ميروند و ميگويند با چرا اينجا نشسته ايم تلقين حجت او كردند و فرمود كه اگر نام مادرش را نداند بحوا نسبت دهند و خلاف كرده اند در اينكه آيا انبيا و اوصيا را سوال قبر ميباشد يا نه و تفكر در اين مسئله ضرور نيست اگرچه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نيز عامه خلاف كرده اند و اظهر عدم سوال است و شيخ مفيد در شرح عقايد صدوق گفته است كه ارواح بعد از موت اجساد دو نوع اند بعضى منتقل بثواب و عقاب ميشوند و بعضى باطل ميشوند و ثواب و عقاب باهمى يابند و از حضرت صادق پرسيدند از كسى كه مى ميرد در دار دنيا روح او در كجا ميباشد حضرت فرمود كه هركه بميرد و او ماحض ايمان باشد محضا يا ماحض كفر باشد محضا منتقل ميشود روح او از هيكلش بمثل آن هيكل صورت و خبر داده ميشود باعمال خود تا روز قيامت و چون حق تعالى اراده نمايد كه ايشانرا محشور گرداند در قيامت انشا ميكند جسم و بدن او را و برميگرداند روح را ببدن اصلى او و محشور ميگرداند او را كه جزاى اعمال او را وافى و كامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل ميشود از جسد خود بجسدى كه مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتى از جنتهاى دنيا ميبرند متنعم ميباشد در آنجا تا روز قيامت و كافر منتقل ميشود روح او از جسد او بجسدى مثل آن بعينه و مى برند او را بسوى آتشى كه معذب باشد بآن تا روز قيامت و شاهد اين بر مؤمن آنست كه حق تعالى فرموده است در باب مؤمن آل يسين بار گفته شد كه داخل شو در بهشت گفت اى كاش كه قوم من علم بهم ميرسانيدند بآمرزيدن پروردگار من مرا و بآنكه او گردانيد مرا از آنها كه گرامى داشته است و دليل بر حال كافران آنكه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است كه آتش را برايشان عرض ميكنند در بامداد و پسين و در روز قيامت ميگويند داخل كنيد آل فرعون را در شديدترين عذابها و وجه ديگر آنست كه سوال و عذاب و ثواب ايشانرا انكار نبايد در احاديث از حضرت صادق وارد شده است كه سوال قبر و رجعت مخصوص كسى است كه محض ايمان داشته باشد يا محض كفر و باقى خلق را سوال و رجعت نمى باشد و در احاديث وارد شده است كه انبيا و ائمه ارواح ايشان با بدنهاى ايشان از زمين بآسمان ميبرند و تنعم ايشان در بدنهاى اصلى است كه در دنيا داشته اند و اين مخصوص ايشانست و در غير ايشان شهدا از حضرت رسول منقول است كه هركه صلوات فرستد بر من نزد قبر من مى شنوم آنرا و هركه صلوات فرستد بر من از دور بمن ميرسد و فرمود كه هركه صلوات فرستد بر من يكمرتبه صلوات فرستم من بر او ده مرتبه و هركه صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم من بر او صد مرتبه پس هركه خواهد صلوات بسيار بفرستد و هركه خواهد كم بفرستد پس بيان كرد آنحضرت كه بعد از بيرون رفتن از دنيا صلوات او را ميشنود و اين نمى شنود مگر با آنكه نزد حق تعالى

زنده باشند و همچنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را از نزدیک می‌شنوند و از دور با ایشان میرسد و آثار بسیار از ایشان بر این مضمون
وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده‌اند و روزی با ایشان میرسد و روایت کرده‌اند که حضرت رسول ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب
کرد مشرکان را که در آن جنگ کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند فرمود که بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او
بیرون کردید و راندید و یا خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید پس من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت
یا رسول الله خطاب تو چیست با سرهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود پس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از آنها نیستی
و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت
امیرالمؤمنین سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را
نصب کرده و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را
در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای
خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده
دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمی‌شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول
شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها بسبب روح و بسوی بدن ... از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام
نیست در هر که بمیرد بلکه در آن تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق روایت
کرده است که سوال کرده نمی‌شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص خالص و خالص کرده باشد کفر را خالص خالص و اما جماعت دیگر از
ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمی‌شوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سوال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع
میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک میآیند که ایشان منکر و نکیر اند بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند
رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود و موهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند
سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او
می‌پرسند که چه میگوئی در حق این مرد که در میان شما بیرون آمد پس میگوید از محمد رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا
است گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس با او گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند
و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیئت بر او داخل میشوند
و شیطان در پیش او بازمیآید که دیده‌های او از مس گداخته است چون آن سوال‌ها از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند
و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و از برای او دری بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در آنجا می‌بیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند
فرمود که کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند
و اعتنا بشان ایشان نمی‌کنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مومن میپرسند که چه میگوئی
در حق فلان بن فلان میگوید او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده‌ات خواب راحت گذارد و دوری

از بهشت از برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت و تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان
پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را و نمیدانم کیست آن پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و کلینی بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مومن که
کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند که کیست محمد میگوید
فلان پسر فلان میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا
ثابت داشت بر آن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت از برای
او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود
برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید
اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی براو میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب
آن نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح او را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را در گردان مولف گوید که این حدیث دلالت میکند برآنکه ایمان سنیان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان
بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک
هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر و از و سوال میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا حق
بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله است نمیدانم که حق بود یا دروغ
بود پس براو ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت
میدهم که او رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آمد بهدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند
و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و شیخ صدوق ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن
میمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند
و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خدا است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست
و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردانند
برای او نسیم و گل بهشت و این است معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی
در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر میمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند
میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی
بودی به دنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه
جواب او میگویند کلا این سخنیست که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکنند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها

و او را نشناسند و سؤال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز از و سؤال کنند گویند نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما آنچه از و سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقائد ایمانی میکنند خصوصاً امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمان روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی ابن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از و از امام بعد از پدرم گفت بعد از و امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر او را نشاندند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زرین بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چگونست حال او فرمود که مذبذب است نه از اینها است و نه از اینها و هر کرا خدا گمراه کرده نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا صلی الله علیه و آله که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از و وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از این گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما رسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را شیعه خود ندانند و ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسانیده و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشان اند گواهان بر سؤالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند

حدیث تجهیز و تکفین فاطمه بنت اسد

۲۴۰

و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم
از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه براین گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر
شدند و نافرمانی رسول کردند در اطاعت اوصیا و در سائر امور که کاش یکسان با زمین و هموار می شدند
و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا را در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضائل
و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علیه السلام بعالم اعلی ارتحال نمود
حضرت امیر المومنین علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده ات
ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود سبقت
میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او
شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت
و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت
تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر نه عقیل پسر تو علی ابن ابی
طالب علیه السلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نمیکردی فرمود
اما بتأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز
کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که او را [illegible] دو اما آنکه کفن کردم او را از پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات
او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم
که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند از
پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من
است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن
ابی طالب علیه السلام پس خدا دیده او را روشن کرد مولف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم با امامت
او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه صلوات الله علیها
باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که میت مومن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام
میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او گوید مرحبا خوش آمدی بسوی اهل خود و بخدا سوگند که دو

میشنیدم که مثل تو کسی پیرو من باشد و خواهی دید که با تو چه خواهیم کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند در قبر او دو ملک منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو او میگوید خداست میگویند چیست دین تو او میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من فرش کنید از برای او فرشی از بهشت و بگشائید برای او دری بسوی بهشت و بپوشانید او را از جامه‌های بهشت برای او بپوشانید تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس ملکان میگویند بخواب مانند خواب عروس [illegible] در آن خواب تا آنکه [illegible] باشد و اگر کافر باشد [illegible] شایعت می کنند تا قبر او [illegible] دشمن [illegible] که مثل تو کسی پیرو من باشد و خواهی دید که با تو چه خواهیم کرد پس تنگ میکنند بر او قبر را [illegible] پس منکر و نکیر داخل میشوند [illegible] و میگویند کیست پروردگار تو [illegible] میشود و میگوید نمیدانم میگفتم آنچه مردم میگفتند میگویند [illegible] و همین جواب میگوید از امام [illegible] که دروغ گفت بنده من فرش کنید برای او از آتش و بپوشانید او را از جامه آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ما است بدتر است از برای او ازین حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند [illegible] آتش از قبر او [illegible] ضربت را برکوه‌ها بزنند هر آینه ریزه ریزه میشود و مسلط میگردانند خدا بر او در قبر مارها و عقربها و [illegible] شیاطین [illegible] و صدای او را می‌شنود هر چه خدا خلق کرده است بغیر از جن و انس و [illegible] میشوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده‌اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و مخذول میگرداند ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و در روایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری می‌گشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده‌ها از آن نیکوتر چیزی ندیده پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید منم اعتقاد نیکی که تو داشتی و عمل صالحی که تو میکردی پس بگیرد روحش را و در آن جائیکه در بهشت با او نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشی آن را بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید مرحبا بر تو ناخوشایند بر تو که استخوانهای او را بهم کشد و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز از آن بدصورت‌تر و قباحت منظرتر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در آن جائیکه با او نموده بودند در آتش بگذارند پیوسته نفحه از آتش به بدنش برسد و الم و حرارت آن در بدن خود بیابد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار را که اگر یکی از آنها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است و دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و امام و امام علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سؤال میکنند

در سوال نکیرین و ضغطه قبر

و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکواتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهلبیت پس میگوید ولایت از کنار قبر به آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را دریابم و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت امیرالمومنین فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حقتعالی در روزی که او را داخل قبر می کنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی امام من است و کعبه قبله من است و قرآن سرور و شادی من و ذخیره آخرت من است و مردان و زنان مومن و مومنه برادران و خواهران من اند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را بیان کردی و واجب شد از برای تو اعلی درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مومن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از آنها در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پس پشت و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان به برادران مومنم پس آنها گویند تو کیستی که از همه بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول خدا موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک الموت قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از دین تست که بآن اعتقاد داشته و از کتابست که تلاوت میکرده و از امامی است که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حجت خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مومن و پرهیزگاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خداوند و نیکو و خوش استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و گنگ میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود

ذکر فشار و ضغطهٔ قبر

ضغطهٔ قبر چون اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه هم نباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیهٔ و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت را میکند و حضرت صادق فرمود بخدا سوگند که نمی‌ترسیم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در برزخ باشید کار با ما است و اما در قیامت پس ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده‌اند که چون سعد بن معاذ انصاری رحمة الله علیه وفات یافت حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه‌اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ و چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او دست چید و فرجهای آنرا بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می‌پوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه سعد را فشار قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود چون ملائکه بی کفش و ردا بودند مشایعت جنازهٔ او میکردند من تأسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد مسکین چون از این حالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بزخم ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیدهٔ او را بجامهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین پروردگار هوا نیز هست وحی میکند خدا به هوا پس فشار میدهد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر آن قبر گذشت دید او را عذاب نمیکنند از حق تعالی سؤال کرد از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکردهٔ فرزندش و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که ضغطهٔ قبر برای مؤمن کفارهٔ نعمتی است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گرداند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سؤال کنند در قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر چه را خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیده‌های او از مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهد که دندانهایش از هر طرف در دندانهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب ناصواب بگوید بر او ضربتی بزنند که هر چه خدا خلق کرده است

اوان قبر بسوی پیغمبر چون انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جای او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه
در میان آهن بمرتبه که مغز سرش از ناخن پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث
گرداند و از بدحالی آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است
مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در نهایت
راحت میچریدند و در اطراف شان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه دیدم که ترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان
تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن
بوده است پس پناه میبریم بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر او را
داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی
از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل
الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند صد تازیانه از عذاب خدا
بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست
گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند
که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی
نجات مییابد فرمود که پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان شهید کرد رسول خدا بر قبر او
ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد من آمد آنچه از عثمان بر او واقع شد و رقت کردم از
برای او و از خداوند رحیم کریم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر را از او بردارد پس گفت خداوند او را بمن بخشش از ضغطه قبر پس چون سعد بن معاذ
را با و بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و گفت
که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم
میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه بسبب آنکه با اهلش خلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت
رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمرو بن
یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست
گفتم بخدا که همه در بهشت اند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد
بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز
قیامت مولف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است
که چون مومن را در قبر میگذارند در قبر را با حالی بر او میگردانند و سوال میکنند از او از آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری
از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از روح و نسیم و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود
هیهات بر مومنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر

راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر می‌شود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی
اکنون کار تو با من است میدانم با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار میکند و جمع میان این اخبار در نهایت اشکال است
و ممکن است حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم هم میسر است مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم از باب
احتیاط و اطمینان خواهید از دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان
و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه سعد نداشته باشد و اخبار ضغطه سعد
اشعار به خفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت
گردد چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بوجه عموم بود و بعد از آن
بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است اگر چه بعضی از اخبار آن را بعید دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره
منقول است که گفت از حضرت امام باقر پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب نیست در دنیا
که تر است و عذاب بگیرد و یک ساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و جریده را از برای این قرار داده اند که در آن
ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد انشاء الله تعالی بعد از خشک شدن هم نمی‌شود مؤلف گوید در توجیه این حدیث دو احتمال است
اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آن وقت تفضل
کرده عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله تعالی عذاب نمیکند و این ظاهرتر است **فائده ثالثه** در بیان محل روح است و جسد مثالی
در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین میگویند
روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستیکه آن بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که
شخصی بحضرت صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است و می‌ترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ
مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی‌ماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود
بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان
در زیر درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها و یکدیگر را می‌شناسند از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌آشامند و
میگویند ای پروردگار قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح
بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی آمده است و چون اطمینان
بهم رسانید از هر یک از یاران و اصحاب خود سوال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید او بیاید و اگر بگوید که مرده
با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت به پائین پس بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض
میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده‌ای که بما داده بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در
باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سوال کردم که مردم
میگویند که فرات از بهشت بیرون می‌آید این چگونه است و حال آنکه آب آن از جانب مغرب می‌آید و چشمه‌ها در آن در آید
پس حضرت فرمود که بهشتی هست که خدا آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن بهشت

می‌برند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا میان آسمان و زمین پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای
خود میکنند و خبر از ان میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق
کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن گردند و بخورند از زقوم آن و بیاشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از انجا بیرون برند بوادی
که در یمن است و آنرا برهوت می‌نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم‌تر است و در انجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون
شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت
خدا و رسالت حضرت رسول قائل اند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند
حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر
آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات
او را حساب میکند یا به بهشت می‌برد ایشانرا یا به جهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال
و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده‌اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای
ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم از آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت
پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امامی
شما که او را امام قرار داده بودید بغیر امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات
آخرت میبود هرگز از ان بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة
و عشیا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت
که ارواح مومنان را بانجا می‌برند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه نباشد بامداد و پسین نمیباشد و ایضاً روایت کرده است در تفسیر قول
حقتعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض یعنی
پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشانرا در ان ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در ان خواهند بود مادام
که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند اند در بهشت
اند و همیشه در ان خواهند بود مادام که باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیا است که ارواح مومنان را بانجا می‌برند عطاء
غیر مجذوذ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که در آخرت
آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت
صادق پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر آن در بامداد و پسین حضرت
فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذاب
نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است

که بامداد و پسین بر آن میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزیکه قیامت قائم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون
را در سخت ترین عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد
صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلائق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی
بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب
برهوت است و آن وادی است در حضرموت یمن که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است
که از عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی
هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا می برند و از آب صدید بحلق ایشان میکنند و ایضاً
بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا آمدی اعرابی گفت از احقاف قوم
عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمی توان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی
چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده که مردی آمد بخدمت رسول صلی الله علیه و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم از برای او وصف کردند
آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب
در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در این ساعت می میرم چون سر بلند
کردم و خواستم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح
را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول گفت
آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شام است تا صنعا
یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد
که دو طرف آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری بنظر من آمد که از
یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند
یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این
نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه ها است که حق تعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان
هر درختی حوریه و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی مو ندیده بودم و در دست هر یک آبگینه بود که هرگز بآن نیکوئی
ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که
آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و حضرت آشامید و باز

آبگینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او باز باد و رخصت تمام شد دیار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی با آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم در رایحهٔ آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی می تواند بود حضرت فرمود که این کمترین چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مومن چون از دنیا میرود در وحشت را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای آن سیر میکنند و از شرابهای آن می آشامند و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را می برند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشند و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میریزند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از ابی بکر حضرمی روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و ابن بابویه در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفه های بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر یک ناقه از ناقه های بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پردهٔ آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه ها جلها و برقع ها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه ها با زینت تمام حله های بهشت در بر و تاج ها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصهٔ بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشانرا استقبال کنند و تا آسمان پائین تر ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشد که نگه دارند روهای ایشانرا از آنچه نخواهند بسوی آنچه نخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد پوشیده دارند از ایشان آنها را ایشان نتوانند مسکر دانند و امور که موجب سرور ایشان است بایشان می نمایند و بزیارت قبور

که بدنهای اصلی ایشان در آنها است می روند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند امر میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه های بهشت پس برمیگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومن است حال کافر چونست فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت که در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قائم علیه السلام گردن ایشان را میزند و میبرند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلداند که در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید باعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در قصبه های بلاد کفر یا بلاد تسنن میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی توانند ببلادی آمد که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سائر مردم را روح با ایشان برمیگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب داشته باشد و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقائد و بعض از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح را التفاتی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میداند که بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه که اکثر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سائر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان

آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قائل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت وارد شده است که سؤال قبر نمیشود بغیر این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمنان پس در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی بشکل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتها او و متنعم میسازد او را تا روز قیامت پس چون وعده اش میرسد انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بهمان بدن و محشور میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد ببرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی که بآن برمیگردد و ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن می نماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نشود با تعدیل طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد بشکل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آن در قبر و برمیگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم در بیان بعضی از شرائط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بدر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امت اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود نبیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض مساوی است و این دو صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمی گذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه بازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سوم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد

یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است
از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمیدهد چهارم دخان
است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین
یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است درد
آورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما
دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از آیات قیامت که عالم
را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بمؤمنان
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود
این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهلبیت علیهم السلام مجمل وارد شده
است و این تفصیل در آنها بنظر نرسیده است همین قدر ایمان بآن باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است
به قحطی که در زمان حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده
که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و آنچه بآن متعلق است بدانکه آیات بسیار دلالت
بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او
صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب است و از روزی که او خلق شده است
آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در آن بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام
در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده او باز است و انتظار میکشد از تو اذن و
حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و بیهوش میگرداند بدمیدن در صور مرهونان قبرها را و در قرآن مجید در مواضع بسیار حق تعالی
در سوره کهف فرموده است و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا یعنی نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است روزی که دمیده شود
در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه دمیده شود در صور پس نسبها در میان ایشان
نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است روزی که دمیده شود در صور پس بترسد هر که در آسمانها و در زمین است
و گفته اند از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد و ایشان
که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت
برپا شود در وقتی که دو مرد جامه را گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه را نپیچیده باشند که قیامت

شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و
نه بسوی اهل خود و خانه های خود برمیگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان
بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد
و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخه دوم را فرموده که نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبر بسوی پروردگار خود یعنی بسوی
عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد
خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده
است انتظار نمی کشند مگر یک نفخه را و دیگر برنمیگردند به دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که
در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور دمیده میشود پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که چه خواهند کرد و در سوره ق
فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل آید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا کند ندا کننده از مکان نزدیک
روزیکه می شنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و می میرانیم و بسوی
ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده
است پس هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات
کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند یک
دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلائق یکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه
مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند و نفخه دوم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سوم نفخه قیام است که
زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره زیاده بر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند
که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بسیار بعید است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح
آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از
حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصله میان نفخه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه
خدا خواهد پرسیدند که یا بن رسول الله خبر ده ما را که چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید
بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان هر طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون
ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان
پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت
داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در
زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمان صاحب
روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و
بر همین حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند آسمانها را که بحرکت آیند و امر میکند کوه ها

را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هباء منثور میشوند و برطرف میشوند حضرت فرمود که یعنی هموار میشوند و همچنین میشوند و بدل میشود
زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد نباشد بر او کوهی و درختی و گیاهی و
روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول عرش
گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی که
با اطراف آسمانها و زمین برسد که گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب خود فرماید
از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم همه خلائق را و میراندم ایشان را منم خداوند یگانه چون خدائی نیست شریکی
ندارم و نخواهم داشت و من آفریدم خلق را بقدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را بقدرت خود
پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور نفخه بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانها است پس در آسمانها احدی [illegible] نماند مگر آنکه زنده
شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلائق از برای [illegible]
بسیار گریست در اینوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زهد حسین بن سعید از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام شنیدم که میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلائق را و مثل
آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را پس بهمین حالت تاخیر میکند بقدر آنکه خلق کرده
است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن پس میراند اهل آسمان
دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میراند اهل آسمان سوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی
را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای
گذشته و اضعاف آنها پس میراند میکائیل را پس باز بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میراند
جبرئیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میراند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته
تاخیر میفرماید پس میراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست
پادشاهی امروز پس خود جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من چندان
دعا میکردند کجایند متکبران پس خلائق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم این چیزی میباشد
بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن خلائق درازتر است آیا بر آنها مطلع
شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی آیات و اخبار سابقه است که
دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیک دفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی
دارد معارض آن آیات و اخبار نمی تواند بود و ظاهرش آنست که ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible] صعوبتی ندارد زیرا که اینها از حکیم علیم صادر گردیده و البته [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است که در آن لطفی باشد نسبت به مکلفین که چون مخبر صادق این خبر را نقل کند

و توجه بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشانرا بر میگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمی شود و اجزای آنها متفرق و پراگنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند و متکلمین عامه را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فائده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلائل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمی شوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد و غیر معدوم نمی شوند چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف به تفرق اجزا چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند حق تعالی اشیا را چنانچه ابتدا کرده است تدبیر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغه که اکثر آنها متواتر میباشند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها از احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده بآنکه مقهورند و اقرار کننده بعجز از انشای پشه و اذعان کننده بضعف از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زائل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دائم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که بایشان انس بگیرد پس دنیا فرموده بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها

بهم ساییده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد ابقای آنها و باز دمیده‌اند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد
یا استعانت دیگر بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنا برین چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای
تصحیح معاد با قول بامتناع اعادهٔ معدوم گفته‌اند فائده نمی‌بخشد و ظاهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند
آورد چه بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور است اما اخبار فنای
مطلق بحد تواتر نرسیده است که افادهٔ قطع کند پس آن اخبار را نباید رد کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان بعضی از حوادث است که حق تعالی
خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید به همه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده
و شبهه‌های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است که هرگاه شق شود آسمان
و دیگر بار مختلف نماید و باز فرموده است که هرگاه منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کنند
و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که کواکب بر طرف شود و از آسمان فرو ریزند و آفتاب
و ماه بر طرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند مانند ذره‌های هوا و زمین هموار شود و زلزلهٔ عظیم در
زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیهای زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها
پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگذارد زمین را بیابانی مستوی که نبینی در آن کجی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند منادی را که ندا کند پس جمیع جن و انس در یک چشم زدن در یک
مکان جمع شوند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد و دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها
بزیر آورد و احاطه کرده باشند بمردم پس منادی ندا کند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بیرون روید از اقطار آسمانها
و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست و گفت [illegible] محمد و امیرالمومنین و شیعیان
او در کجا باشند فرمود ایشان بر تلی چند باشند [illegible] از نور و مردم محزون باشند و ایشان محزون نباشند و مردم می‌ترسند و
ایشان نمی‌ترسند پس این آیه خواند [illegible] پس آن [illegible] ایشان [illegible]
سوگند [illegible] امیرالمومنین است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است [illegible] حق تعالی
[illegible] اول [illegible]
و آسمان دوم [illegible] آسمان اول [illegible]
[illegible] پس منادی ایشان را ندا کند [illegible]
است از هیچ طرف بدر نتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی
وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان
است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قطعا و از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه
قصاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که با ایشان رسیده است
در دنیا از مردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها با ایشان رسیده است اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه
در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را برای حیوانی که آن حیوان
بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه با ایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که با ایشان
برساند آنچه مستحق اند ایشان او را از عوضهای المهائیکه با ایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید با ایشان آنچه
مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دائم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع
است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میگرداند برای ایشان تفضلا و خاصه و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا فرمود که حشر میکند
حق تعالی جمیع خلائق را در قیامت از بهائم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد
پس میگوید خاک شوید پس همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ
زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت
امیرالمؤمنین در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای
صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که بنده خود را دو بار
عقاب کند و دوم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلائق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از ستمی نگذرم
ستم کننده اگر همه دستی بر دستی زده باشد یا مسح بکفی بکند و اگر حیوان شاخ زده ای باشد بحیوان بی شاخ از آن تقاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه
از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را برمی انگیزد بسوی حساب سوم گناهی است که خدا آنرا پوشانیده است بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را
خاشع و ترسان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز از برای او در دنیا امید داریم و بر او میترسیم از عقاب
را مؤلف گوید که گویا این قسم دوم گناه مؤمنان است زیرا که کافر از او در دنیا و آخرت هر دو عقاب میباشد و هم در او احتمال اشکال
توبه است و اگر بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از حضرت رسول که
فرمود در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بر ناقه از ناقه های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه حمزه سید الشهدا بر ناقه عضباء و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة اموال ندهد
حق تعالی او را در صحرای محشور گرداند که صاحب هر سمی بسم خود او را پامال کند و هر صاحب نیشی بنیش خود او را بزند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
رسول ناقه را دید که پالانش بر پشت آن بسته اند حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید که مهیا باشد از برای قیامت این ناقه با او
خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که شتری که هفت حج بر آن کرده باشند و بروایت دیگر هفت حج بر آن کرده باشند آنرا از چارپایان بهشت میگرداند
و از حضرت رسول منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و از فقره دیگر معلوم است که حیوانات بسیاری در دنیا میان ایشان

در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهائم در بهشت نمی‌باشند مگر حمار بلعم بن باعورا و ناقهٔ صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات
دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقهٔ صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان می‌برند و محشور شدن جمیع حیوانات
و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته‌اند و متعرض تفاصیل نگردیده‌اند و اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین
خلافی نیست که محشور میشوند اما ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر آنها که از ایشان ایمان آورده باشند [illegible]
و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان [illegible] اعمال صالحه اختلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف [illegible]
آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند ثواب ایشان آنست [illegible]
که از سید عالم پرسیدند از مؤمنان جن که داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیره‌ها است در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند
بود و بعضی از آیات [illegible] آنست که حق تعالی [illegible]
نیز در بهشت [illegible] آیات سورهٔ رحمان [illegible]
در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است [illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible]
نکرده است [illegible] ضعیف است [illegible] **فصل** [illegible] در بیان احوال اطفال مؤمنان و کافران [illegible] خلافی نیست میان
[illegible] اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما
[illegible] من شیء [illegible] ایشان [illegible]
پدران [illegible] احادیث بسیار [illegible] اطفال مؤمنان [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و بعضی گفته‌اند [illegible] داخل [illegible] روایت کرده‌اند از حضرت امیرالمؤمنین [illegible] اولاد
ایشان در بهشت‌اند [illegible] علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] پدران ایشان در قیامت [illegible] از حضرت صادق روایت کرده است [illegible]
پدران [illegible] از حضرت امام [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] در روز قیامت [illegible] زیر عرش [illegible]
میکند [illegible] از حضرت صادق روایت کرده است که [illegible] اطفال مؤمنان [illegible]
ملکوت سموات [illegible] فلان پسر فلان [illegible] از پدر و مادر [illegible] مؤمن [illegible] فاطمه [illegible]
از پدر و مادر [illegible] حضرت فاطمه [illegible] ایضاً بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است [illegible] اطفال مؤمنان [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در بهشت [illegible]

حضرت باقر روایت کرده اند که چون حضرت رسول در شب معراج باسمان هفتم رسید پیغمبر آزرا در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است
چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختیست که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها می‌مکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید حضرت
ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال علی ابن ابیطالب سوال کرد گفت در امت خود گذاشته‌ام گفت نیکو خلیفه گذاشته
حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشانرا بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان
میمکد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن می‌یابد مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه
دهند و آنحضرت بایشان دهد در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته‌اند تابع پدران خودند در کفر با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته‌اند ایشان بهشت میروند
و بعضی گفته‌اند حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می‌ماندند از اهل سعادت میبودند ایشانرا به بهشت میبرد و اگر میداند
که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین
شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی معطل گفته‌اند و اکثر گفته
اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشانرا
ثواب و عقاب خواهد کرد و اینمعنی موافق احادیث بسیار است که در این باب وارد شده است چنانچه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از امام محمد باقر
که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق تا پیغمبر لاحق مرده باشد و از اهل ضلالت تابع شده باشد و حق
مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد و احمق و دیوانه ... که حجت بر ایشان تمام نشده باشد و معتوه خواهد بود و کسی که در ابتدای بعثت ... و بسوی او حجت
قائم نشده باشد و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و کسیکه مستضعف باشد ... و کر و گنگ باشد پس بسوی هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبر
بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید پس هر که داخل شود بر او برد و
سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و پیر خرفت
کسی را که او را یافته باشد هیچ پیغمبری نفهمیده و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان حجت بر خدا میگیرند پس حجت تمام شده
بود حقتعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده
است که از حضرت صادق سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد
و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باسانید معتبره این مضمون را روایت
کرده است در باب کر و لال و طفل و کسی که در فترت مرده باشد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و آتشی می افروزد
و امر میکند ایشانرا که خود را در آن آتش بیندازند پس کسی که خدا داند که از اهل سعادت است خود را در آن آتش اندازد و بر او برد و سلام خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا باتش برند ایشان میگویند که پروردگارا امر میکنی که ما را باتش برند و قلم از ما برداشته شده است خدا میفرماید که من
شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبر بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه و حمیری روایت کرده است از طرق عامه
بن سلام که گفت سوال کردم از پیغمبر که آیا خدا عذاب میکند خلایق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله پرسید که فرزندان مشرکان در بهشتند یا در جهنم حضرت فرمود که خدا اولی
بایشان است چون روز قیامت شود ... امر میکند آتشی را ... ایشان ...
[illegible]

و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیفکنند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم او گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و احادیث دیگر درین باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مومنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مولف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و اظهار دعوای امامت نمیکند پس هر که در میان آن میمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در صفت اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده فرمود حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشته اند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است با آنچه درباره ایشان خواهد کرد و حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و درباب ایشان چیزی مگویید و علم ایشان را بخدا گذارید الله اعلم بما کانوا عاملین مولف گوید اصل درین باب آنست و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و ظلم نمیکند و درباب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بی اتمام حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از انها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانکه سخنان او می آید که در کتاب فتوحات به هم ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت می برد و در جنب بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه درین حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند از عبادات بر وجهیکه ایشان را الم

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سوال و مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف می فرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای وی پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد

فی المیزان

ترازوهای ویش باشند آنها که نسیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ظلم میکردند و در سوره مؤمنون نیز نزدیک باین مضمون را فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بپا نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدل را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلمی و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می آوریم و در میزان داخل او و ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده پس اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازو نصب می نماید که زبانه دارد و دو کفه علیم و اعمال عباد را در آن می سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزن نمیدارند و قائم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحائف اعمال را می سنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه وزن می کنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابرین باید حق تعالی صحیفه را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی و نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی به تجسم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقائق جایز است چنانچه علم بصورت در عالم رؤیا آب شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان نیز همین بدن قائل اند و باختلاف نشئات قائل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقائق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صورتهای حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معائن گردد ولی با مذهب کسی موافقست که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قائل باشند و ایضاً خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازو از برای هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس یک ترازو است یا باعتبار عقائد و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد است و چون مخصوص این تفصیلات علم نیست ایمان اجمالی در این باب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند باآنکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان اعتقادات و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد ندارد با کشیدن کی باور میکند و می توان گفت که خود همین چیزها را آورده سنجیدی و این رجحان اظهار کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فائده در آن کشیدن نیست و مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام ابن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه می فرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آن گذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت

بعد از نیستند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و صواب و در مجاز است میگویند فلان نزد من در میزان فلانست و هم روایت است که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از میزان فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که چنین کنند از عقاب آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از و فائز میشود به نجات و کسیکه سنگین باشد موازین او که استحقاق ثواب ایشان باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش یعنی طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است بحقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات و همه دست از ظواهر آیات بر داشتن مشکل است با چون روایات در نیابت متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی از اعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در اینها بسیار است و ایمان باینها اجمالا واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء الحساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلائق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که بعضی را خدا خود متوجه میشود و بعض حسابهای خود میگذارد و پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسألن الذین ارسل الیهم و لنسألن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه آدمی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب کنند او معذب است اگر چه طول بازداشتن در موقف باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدای تعالی و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین با جمال ایشان یک خطاب و یک دفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنود و از دیگری نمی شنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس و دیگری او را مشغول نمیگرداند از مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد برای هر کس نامه که او را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگردانند و عالم بر خود میگردانند و با او میگویند بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و حاجتی نیست پس خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کرده های ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و ایشان را فوج فوج

بحساب حق ایشان برند نصب سوال زین عشر دو او برای اهل اسلام می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی
کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند
یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی
که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق آن بر من واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفایت
میدادی بقدری که میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست گفت بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن
غنی میماند تا آن قدر که عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا
حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران
پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب حسین بن سعید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است
و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض نمایم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مومن خود کند او را بر یک یک
از گناهانش مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهانش را از او نیز مستور دارد که چون بیاد آورد
خجلت نکشد پس گوید سیئات او حسنات شوید پس اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً
یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مومن گنهکار را می آورند در روز قیامت
در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند چون اقرار
بهمه گناهان خود کرد حق تعالی بکاتبان اعمال او امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم پس چون مردم اینها را ببینند
میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت برند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ما است
و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب می کند همه خلق را مگر کسی که
با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضاً بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکنند محبت ما
اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المومنین با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل
کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با او عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای
بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین
خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمومنان داده است در دنیا حساب نمیکند از ایشان آنرا در
آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است
و زیاده دنیاست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است
یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی

پس بپیغمبر باید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی بپیغمبر باید که نعمتهای مرا باو بخشیدم و
مقابله نکنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی
بآن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزگاری از شرک کرده است یعنی شیعه است عقایدش درست است خدا او را
می آمرزد برحمت خود اگر خواهد تفضل میکند براو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را
موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از حق خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ماست با ایشان بخشیم پس حضرت
این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد
خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس سؤال میکند از امت من که چه کردید بکتاب من و اهل بیت
پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود که گوش را
سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و دیگران بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه
چیز است که بنده مومن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام
و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده خواهید شد در قیامت از نعیم و آب سرد مراد از این نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود
که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبو نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر
داد مرا پدرم که این قول شما در حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد
و منت نمیگذارد بر ایشان و این منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین
پسندیده نباشد و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقادات بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از آن
سؤال میکند و آخر النعیم گفته است بر که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المومنین که رسول خدا گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگ شهادت
بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول اوست و آنکه تو ولی مومنانی بحسب آنچه خدا قرار داده است از امامت و من برای تو قرار داده ام از
وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها رسید بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان پا برهنه و بی ریش و بیعیب و پشتی که در دنیا اول خلق شده بودند و بیک
صحرا براند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و فرو حام سیاه و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد
و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خدا ندا کند که همه بشنوند پس
صداهای ایشان پست شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بجانب آن ندا و
پیش روند و حاکم عادل ایشان که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست حاکمی عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم
و مظلمه های مردم را بحسنات و سیئات ایشان قصاص میکنم و بخشیدنیها مظلمه ها را ثواب میدهم و نمیگذارد امروز از این عقبه ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه را صاحبش
بخشد و من او را ثوابی هم بر آن بدهم بر یکدیگر و مظلمه خود را طلب کنید از هر که ستمی شما کرده باشد در دنیا و منم گواه بر شما بر ایشان پس گواهی من

پس مظلومان بگیرند ظالمان را چون ایشان را بگیرند طلب حق خود کنند از ایشان پس ایشان را مهلت ندهند تا آنکه حال ایشان شدید شود و عرق ایشان بسیار شود و شدت ایشان دیگر عرق تا دهان ایشان برسد و غم ایشان بسیار شود و ایشان را بگذارند که ظالم فریاد کنند و آرزو کنند نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید پس ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه ها بیکدیگر ببخشید و از عقوبت خلاص شوید اگر نمی بخشید مظلمه ها را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمه ها میبخشند تا آنکه از آن نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند خداوندا مظلمه های ما از آن عظیم تر است که ببخشیم پس ندا رسد که قصرهای بهشت که قصری از نقره و قصرها ی جنت الفردوس بسیار است با انواع نعمتها و ظرفها از طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه دهند پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصرها را ملاحظه کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از آن او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و قلیلی شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه از مسلمانان نزد او باشد تا آنکه مظلمه او از حسنات او بگیرند پس گروه خلایق مستعد حساب شوند پس ایشان را میکشانند که بعرصه حساب پیش عرش الهی و نامه ها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهداء و گواهان بر خلق اند هر امامی گواهی دهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است پس مردی از قریش گفت یابن رسول الله هرگاه از برای مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه ای باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر هست پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه او را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مولف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از که سؤال و حساب میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب مینمایند جمعی اعتقاد نموده اند که از جمیع احوال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرام دنیا عقاب است و احادیث سابقه گذشت که مومن از نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که از ماکول و ملبوس و منکوح حساب نیست و ثواب بسیار از برای اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب به بهشت میرود و پس آنچه در باب بی حسابی بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصوص عموم احتمال دارد و حساب نسبت بغیر ایشان محمول خواهد آمد و جمع میان احادیث بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتها نسبت بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن آنکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده محشور شدن در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که بکفنهای خود محشور میشوند که آنها محشور خواهند شد ممکن است که اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر مومنان کامل باشد و ثانی در باب مومنان یا کاملان ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد سخن حضرت رسول از برای اطمینان ایشان بود فصل پنجم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامه ها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند

استشهاد شهدا گویند علمی نیست ما را تو می‌دانی بسیار دانندهٔ غیبها و فرموده است که پس البته سؤال خواهیم کرد از آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده‌اند و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان پس خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کرده‌های ایشان و فرموده است چه خواهد بود حال استشهاد تنها که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از انفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشانست عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و در این باب بسیار است و بعضی شفیعان آیات بسیار وارد شده است با سانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول حقتعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با وصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعد حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را در عرش حقتعالی باز دارند و حقتعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی که او را طلبند ندا کنند که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب امام شما علی بن ابیطالب را طلبند پس بیاید و او را بجانب چپ رسول خدا بایستد پس امت آنحضرت را با سایر امت طلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس هر پیغمبری را با امتش و از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان طلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سؤال کردن طلبند قلم باشد بیاید و برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حقتعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر کردم نموده بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه ترا الهام و امر نمودی آن کرده بودی از وحی خود حقتعالی فرماید که گواهی تو کیست پس گوید ای پروردگار آیا بغیر تو احدی از خلق تو مطلع میتواند شد بر سر تو حقتعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم بایستد پس حقتعالی با او بفرماید که آیا قلم نوشته کرده وحی ما را که من الهام کرده بودم و امر با آن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را طلبند و بیاید بصورت آدمیان با لوح بایستد پس حقتعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه با او رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا کردم رسالت تو را به هر پیغمبری و رسولی و تمام وحی و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر فرمود که پس اول کسی که او را میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبدالله است پس او را نزدیک عرش خود جا میدهند که کسی از او نزدیکتر نباشد در آنروز پس خداوند امتثال آنچه بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من آیا انبیا را وحی کرده بودم بتو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحی نمود آنرا بسوی من پس حقتعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بسوی تو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من رسول خدا گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حقتعالی بمحمد گوید کیست که شهادت میدهد از برای تو با این آنحضرت گوید ای پروردگارا تو شاهدی برای من به تبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان امت من و بس است ترا شهادت تو پس ملائکه را طلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا

تعلیم شما نمود و اظهار ایشان شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت علم نمود و فضل او بر جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین گردانید
که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان امور را که در آن اختلاف کنند بعد از تو حجت و خلیفه باشد در زمین پس محمد
گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی ابن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود و ختم
راه هدایت بها و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من در دنیا پس علی ابن ابی طالب
بطلبند و از و بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که ایشان را راه هدایت نمایی باشی و آیا بعد از او قائم مقام او
گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من نمودند امت او و مکر کردند با من و
مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و
اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بامر تو تا آنکه مرا کشتند پس بعلی گویند که آیا بعد از خود در امت محمد خلیفه و حجتی در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان را بسوی
دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود و دختر زاده پیغمبر را پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سؤال کنند که از علی کرده
و همچنین هر امامی بعد از امامی بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و در بیت حق تعالی
فرماید که این روزیست که نفع بخشد صادقان را راستی ایشان کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان جمع خلایق
را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از و پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح
بیرون آید و بیاید بسوی مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر تلی باشد از مشک و علی با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سيئت وجوه
الذين كفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب منزلت نزد حق تعالی رویهای کافران سیاه و متغیر گردد پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت
حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران
خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجاست حضرت فرمود که منزلت و شان علی از آن بزرگتر است
که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید از آن جهت نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد که بعد طلبند حضرت رسول و اوصیا او صلوات الله علیهم اجمعین
عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند منبرها و حاضر گردانند پیغمبران و
شهدا او شهدا ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهند برای اهل زمان خود که قیام نموده اند در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده اند ایشان را بسوی راه خدا
کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عز و جل فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد حضرت فرمود که این آیه
در امت محمد نازل شده است و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و براین مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل
زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان را بشهادت او بجهنم می برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح
روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بر خلق حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید
در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود و اینست حجت
بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که هر که از شما یعنی شیعه یا علمای شیعه در محله باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او
پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او در شب نمی شنیدید پس او حجت خدا است بر ایشان حق تعالی میفرماید در وصف
قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر میشود علی ابن ابراهیم گفته است که مراد از صحیفه ها اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق

روایت کرده است که چون روز قیامت شود هر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می‌آورد تمام آنچه کرده است هر نگاه کردنی و سخن گفتنی و قدم برداشتنی و غیر اینها را چنانچه گویا الحال کرده است پس میگوید وای بر ما چه میشود این نامه را که هیچ کوچکی و بزرگی را فرو نگذاشته مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق سبحانه حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند بسوی آن در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیده‌های ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکردند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جمعی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس انکار میکنند و میگویند که ما هیچ از اینها را نکرده‌ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود که پس میگویند پروردگارا اینها ملائکه تواند شهادت میدهند از برای تو پس قسم یاد میکنند که ما نکرده‌ایم هیچ یک از اینها را چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشانرا پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جمعی اند که غصب حق امیرالمؤمنین کرده‌اند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می‌آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از آنچه که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است بسوی چیزی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته‌اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده‌اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشانرا گویا میکند پس میگویند بعضوهای خود که چرا گواهی دادید بر ما عضوها جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خدائی که هر چیزرا گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نبودید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده‌های شما و نه پوستهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و دعوای تناقض آیات قرآن مجید میکرد و از آن جمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حق بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر میفرماید که مجادله اهل جهنم حق است و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده‌اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جمعی اند که ظاهر شده از ایشان معصیت در دار دنیا و معاونت کرده‌اند بر ظلم و عدوان و مستکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود میگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند تمام خلایق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه میکنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشانرا بسخن می‌آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکرده‌های خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و بسخن در می‌آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر از دهانهای ایشان برمیدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند گویا کرد ما را آن خدائی که هر چیزرا گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن می‌آیند در آن تمام خلایق پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حق بگوید پس سؤال از ایشان خواهند کرد چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا

وحضرت رسالت گواه خواهد بود بر ایشان و شهدا پیغمبران اند و جمیع میشوند و بمواقف میگیرند و آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و ابن بابویه از ... الست خصلت ... انبیا ... حساب بهشت ... که در حساب مشغول شود ... بحال خود و به یکدیگر نپردازد و رسول ... از خدا برکت آن ... و در ... روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون ... توبه بنده صحیح بکند حق تعالی او دوست میدارد پس ستر میکند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه ستر میگرداند فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکل اند آنچه را که بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعه‌های زمین که پنهان کنید بر او آنچه که بر روی شما از گناهان کرده پس چون بمقام حساب آید هیچ چیز نباشد که برای او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد یا شفاعت میکند از برای کسی که آنرا تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلا درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که میآید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در روز قیامت که بعد از این مرا هرگز نخواهی دید و شب نیز چنین ندا میکند ایضا از آنحضرت منقولست که مومن را در روز قیامت نامه عطا کرده میشود که در آن نوشته است که این کتاب خداست از خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول خدا فرمود که چنانکه خداوند عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای اجابت خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان از برای ایشان که گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل گردانیده که آنچه ضبط میکنند ... و صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردنهای او و همچنین بقعه‌های زمین که بر آنها طاعت و معصیت میکند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند برای او و از برای او و سایر بندگان مومن خدا گواهانند برای او و از برای او و کاتبان اعمال گواهانند برای او از برای او چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و بدبخت گردد بگواهی اینها بر او و بدرستیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدا همه را میشنوند و حشر میکنند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین پس کسیکه عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه‌های زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب میگردد سعادت ابدی و کسیکه عمل بدی کرده باشد اینها بر او گواهی میدهند پس شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز و بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزها و شبها و اعمال صالحه کردن اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان نمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مومن را حساب کند نامه او را بدست او دهد و در میان خود و او حساب کند که دیگری بر آن مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کرده‌ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس کسی که نامه او بدست راستش داده شود پس بزودی حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و بسوی اهل خود مسرور و خوشحال بر میگردد پرسید که اهل کدام است فرمود اهل او در دنیا ... اند اگر مومن باشند پس هرگاه نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب کند او را علانیه در حضور خلائق و حجت بر او تمام کند و نامه او را بدست چپ او دهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او دهند پس بزودی خواهد گفت ای وای و داخل جهنم خواهد گردید بدرستیکه او در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشانرا از پشت سر بدست

حساب ایشان میرسند با همه حالات اشاره شده است و در بعضی احادیث که شهادت میدهند اعضا و جوارح بر اعمال بد چون مهر بر دهان ایشان زنند

چون انکار کنند و گواهی دهند دستها و پاها و سایر اعضا بر آنچه کرده‌اند و گواهی دادن اعضا آنست که بعضی گفته‌اند حق تعالی احداث

صوتی در آنها میکند و بعضی گفته‌اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته‌اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها کند و

سخن گفتن مجاز است و همچنین گواهی دادن زمان و مکان و همچنین گواهی اعمال و ملائکه که با ایشان بوده‌اند و بعضی گفته‌اند مراد از گواهی دادن

ملائکه است که با اینها موکل بوده‌اند و بعضی گفته‌اند حیوانات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته‌اند در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلت نطق میدهد

و بعضی گفته‌اند مثالی از برای ایشان خلق میکنند و احوط آنست که به اینها مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر تفسیر و بیان

میفرمودند به ما نقل میشد والله یقول الحق و هو یهدی السبیل **فصل پانزدهم در بیان وسیله و لواء و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت**

رسالت پناه و اهل بیت او صلوات الله علیهم در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین است و ایمان به اینها واجب است

خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر اینها در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم

و سایر محدثین به سندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند

که وسیله چیست فرمود آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و میان هر پایه تا پایه دیگر راه یک ماه اسب تیزرو است بعضی پایه‌ها از زبرجد است و بعضی از مروارید است

و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس آن را در قیامت نصب کنند با درجه‌های سایر

پیغمبران و آن در میان درجه‌های ایشان مانند ماه باشد در میان ستاره‌ها پس نماند در آن روز پیغمبری و شهیدی و صدیقی مگر آنکه گویند خوشا حال کسی که این درجه

از او است پس ندا رسد از جانب حق تعالی که ای جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان بشنوید که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من آن روز بیایم و جامه‌ای از نور پوشیده

باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لواء من بدست او باشد و آن لواء حمد است و بر آن لوا

نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک مقربند ایشان را نمی

شناسیم و چون بر ملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا بر منبر بالا روم و علی با من باشد پس چون به بالای درجات منبر برسیم علی یک پایه از من پایین‌تر بایستد

من و علی را باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامیند بر خدا و ندا کند عالمیان پس

منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلائق بشنوند که این حبیب من محمد و این ولی من علی بن ابیطالب است خوشا حال کسی که او را دوست دارد و

وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او ببندد پس حضرت رسول فرمود که نماند در آنروز در عرصه قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه سینه‌اش از این ندا

و رویش سفید و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود

و پاهایش بلرزد و در این حالت دو ملک بیایند از جانب پروردگار عالمیان یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من

و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوانم خازن بهشت امر کرده

است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم از پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه

انعام کرده است بر من و آنها را به برادرم علی بن ابی طالب بده پس رضوان کلیدها را به علی بدهد و برگردد و پس از آن دیگری نزدیک من آید یعنی مالک خازن جهنم و بگوید السلام

علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکری است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار که کلیدهای

جهنم را بنزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است مرا و تفضیل داده است مرا آنها را به برادرم بده اینها را

من گویم و علیک السلام

برادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد و در حالتی که صدای زبانه‌اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شراره‌هایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانیده علی گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می‌باید کرد پس می‌گیرد و جهنم آنچه آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس جهنم در آنروز اطاعتش برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ پس علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آنروز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و او را بجانب راست عرش الهی بدارند پس حضرت ابراهیم را بطلبند و حله سفیدی براو بپوشانند و بجانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیرالمؤمنین را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و بجانب راست حضرت رسول بازدارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و بجانب چپ حضرت ابراهیم بازدارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و بجانب راست حضرت امیرالمؤمنین بازدارند پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و بجانب راست حضرت امام حسن بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حله‌های گلرنگ بپوشانند و هریک را بجانب راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند در برابر ایشان بدارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او از فرزندان او و شیعیان او پس داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو سبطانند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان راه یابنده گانند از ذریت تو که فلان و فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم نام برد و خوب شیعیانند شیعیان تو پس محمد و علی و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فائزان و رستگاران پس امر کنند که همه را به بهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فائز گردیده بسعادت ابدی و در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلائق او را ببینند و حضرت امیرالمؤمنین بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی ابن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلائق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر که را نشناسد و خود ندانند داخل جهنم کند و تفسیر این آیه است که حق تعالی میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و از مؤمنان علی بن ابی طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب بمحمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامیکه همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت شود بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد پس من بر منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بطلبم که بر منبر یک درجه از من پست تر بالا رود و لوای حمد را بدست او دهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدست علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود و دشمنان ذریت خود و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را بدست من

علی بن ابیطالب بگناهم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت من باشد شعوه ... اینست معنی قول حقتعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد
پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه و ثنا کنند
بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس آنگاه ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلائق بپوشانید دیده های خود را تا فاطمه
دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او آیند چون بقصر خود رسید حضرت
امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره
کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که پیش از آنکه در محاسبه بندگان نگاه کنم داخل بهشت شوی تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان تو پس حقتعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حقتعالی که در حق ایشان فرموده
لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوهگین نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس
ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آباء طاهرین صلوات الله علیهم روایت کرده است که رسول خدا فرمود
یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لواء حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه آن بزرگتر
از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از آباء طاهرین علیهم السلام که رسول خدا بعلی علیه السلام گفت
که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل شوم گفت بلی زیرا که تو علمدار منی
در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شده و علم من در دست تو باشد و آن لواء حمد
است و آدم و هر که بعد از او است در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که جبرئیل نزد من آمد بشاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارنده
حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هرچند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لواء حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب
و ماه است و من بر کرسی از کرسی های رضوان و خوشنودی حق تعالی نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی
ابن ابیطالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه وسیع تر از آفتاب و ماه است
حضرت در خشم شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او صدا دادی
و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست که اولین و آخرین بر ایشان غبطه برند
و بسند معتبر عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیرالمؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی
را با اهل زمان او پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه اعمالش ...

بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس وای آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده‌اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که امت من بر حوض کوثر بر من وارد میشوند به پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس بر میخیزم و دست او را میگیرم چون قدم بر میدارد رویش سیاه میشود و پاهایش میلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر که پیرو او شده باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت کردید با من در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن پس تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقشان را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان از نهر تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بتر چون ابوذر گفت او را کم کرده‌اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده‌اند و حق او و کلش را باطل کردند و ایشان گروهی‌اند که غضب نکنند از برای خدا و راضی میشوند از برای دنیا و غضب میکنند از برای ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشان بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و حال اتباعش نیز مثل او شود پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه لب و آب برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب ایشان بر همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سر کرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و سیراب شوید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیرالمؤمنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسرین خلاف کرده‌اند در معنی کوثر بعضی گفته‌اند پیغمبری و کتابست بعضی گفته‌اند خیر کثیر است و بعضی گفته‌اند کثرت اصحاب و اتباع و امت است و بعضی گفته‌اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته‌اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه باین مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده‌اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست‌تر و در کنارش قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیک است

آن مرغان فربه و نیکو باشند حضرت فرمود که خورندهٔ آنها نیکوتر از آنها است گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فائز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهری است در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داده عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که نهری است که وعده کرده پروردگار من بمن آن نهر خیر بسیار و آن حوض من است وارد میشوند بر آن امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستاره های آسمان است پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند که نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پابرهنه پس باز دارد ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال مانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر مابین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین را هم بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان برمیگردانند بگرید و بگوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید که چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتیم و ملحق کردیم ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را در زمره تو قرار دادیم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدیم و قبول کردیم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتیم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسیار مرد و زنی که در آن روز گریان شوند و ندا کنند یا محمد چون این را ببینند پس هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمعی از مشایخ بسندهای معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سؤال کرد از کوثر فرمود نهری است که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبو است و پایه های آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن چهار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره و گیاهش زعفران است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید است و این نهر از برای من و امت من است از همه خیر و بشارت باین است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس باید که دوستی کند با ولی من و متابعت کند

ذکر ساقی حوض کوثر و واردین آن

وصی و خلیفه من بعد از من علی ابن ابی طالب است که او ساقی حوض منست و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آب آن بنوشد
تشنه نخواهد بود و هرگز سیراب نخواهد و هر که یک شربت از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من عترت من خواهند بود و عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که
با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید در ملاقات ما
بر سر حوض کوثر پس بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است و از آن دو ناودان از بهشت میریزد یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر کنار آن حوض زعفران روئیده است و سنگریزه اش
مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که [illegible] کوتاه خواهد بود دست ایشان
از حوض رسول خدا دشمنان او وارد خواهند شد و دوستان او [illegible] و دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
وارد نمیشود بر حوض من مگر کسی که از روی پاک باشد و دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه پاک باشد و نیستند ایشان مگر منقاد گردندگان
باشند وصی بعد از من که علی ابن ابی طالب است آنها که آنچه بایشان میدهند با آسانی میدهند و آنچه بایشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میگرداند از حوض
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه شتر غریب را از میان شترهای خود دور میکنند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلان اند و اصحاب من که بر طریقه من ثابت باشند
بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادران مؤمنان اند و امت من بهترین امتهایند و من بهم
بهترین اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصری و صنعا است و در آن ابریقها هست بعدد ستارههای آسمان و خلیفه من
بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی ابن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب
میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و طاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود
فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را پیش من برند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر
را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طول آن ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن وضو سازد
هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا شکسته باشد و کسی که اهل بیت مرا کشته باشد و از حضرت رسول روایت کرده است که یا علی هر که از شیعیان تو نیست
از آن [illegible] و احمد بن حنبل در فضائل [illegible] باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است
از حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن فرحی که هرگز از دل او بدر
نمیرود تا وارد حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدرستیکه ما چون او وارد شود حتی آنکه او بچشاند از لذت انواع خوردنیها که نخواهد از آنجا
بجای دیگر برود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز آن سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل از عسل
شیرین تر است و از مسکه نرمتر است [illegible] از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بنهرهای بهشت میگذرد و بر ریگها و سنگریزه
مروارید و یاقوت جاری میشود [illegible] بوی آن از هزار ساله راه احساس میشود قدحهای آن از طلا و نقره و انواع
[illegible] مثل آن چیزی دیگر نمیخواهم ای مسمع کردین

فرود از آن نخواهی بود که از آن حوض سیراب نشوند هر شیعه که بر شیعیت ما بگذرد البته خوشحال و شاد گردد و نظر کردن بکوثر و آب بیند تا
از آن همه دوستان ما را آب القدر بمحبت و متابعت ما از آن لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر
حضرت امیرالمؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و تبرها میشکند دیگر از درخت طوبی و دو
میکشند دشمنان ما را بان عصا پس یکی از ایشان بگوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان
و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند اگر گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی
که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود به نزد تو بهترین خلق
شفاعتش رد نمی‌شود گوید یا علی هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده گرداند شیعه گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که
نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است از بسیاری از اعمال
قبیحه و چون نام اهلبیت نزد او مذکور میشد دشنام نمیداد و ترک می نمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت می نموده اند از گستاخی
نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل
نموده و بسیاری خود را از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش ملتزم
نصب عداوت اهلبیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس با این اسباب نزدیک حوض
می آید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان
مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست
در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران است
نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم
اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند بجهت آنکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا
کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق
شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی بر حضرت آنحضرت شفاعت
شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا
روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد که مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و از
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران
پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد شفاعت مرا خدا باو
نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی
شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای

در بیان شفاعت

ذکر شفاعت آنحضرت بعاصیان امت

رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بطریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مومنان و نجات امید بخدا الشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و موید آنست آنچه در روایت اصحاب از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفارست و تابعان ایشان و مخالفان و منافقان ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشند و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا ترا نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آنرا از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم که او را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود آدم گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح چون نزد نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید بروید بنزد محمد چون نزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در کمال و بشارت المصطفی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس بیرون آیند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدان اند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما گویند مائیم علویان مائیم ذریت محمد رسول الله مائیم اولاد علی ولی خدا مائیم مخصوصان بکرامت خدا و مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد

که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکنید و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدران بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست در شفاعت کنندگان و نه دوست ناصحی پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم از مومنان و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شدند که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا او حق خدمت بمن دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یک در از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت داده اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما میرسد بمردی که با او آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا برمی آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مومن بگوید بملکی که موکل باو گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان آن مومن را اجابت کند و او را رها کند و ایضاً بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند از برای دوست خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع پیغمبران مرسل و ملائکه مقربین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالم و عابد را بیاورند چون ایشان نزد حق تعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کرده ای و در روایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصور بر خود بود پس برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست هر که از علم تو

منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر بحضرت باقر ع
گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد
پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد
در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آنرا نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب
کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب منبری از نور بگذارند در میان منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حقتعالی آنحضرت را امر کند که خطبه
بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از
برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان گویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از هیچ
از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران
کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی
و حسن و حسین گویند که مر خداوند یگانه قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین
و فاطمه قرار دادم ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیدها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقهای
بهشت که دیبا جهاز او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت
و بر آن سوار شود و حقتعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای
خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بنماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست
گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس
در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت
فاطمه در آنروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
رسند حقتعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب مرا
شفیع گردانیدیم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید
هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از
برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت حضرت فاطمه دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود
والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است پس میگویند
کاش بدنیا برگشتیم پس می بودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا
برگردند هر آینه عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض
کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل می آورد حتی که نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله بسیار عظیم شمردی این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از برای
ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهلبیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند

[illegible]

و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبول است مگر برای ناصبی مقبول نمی‌باشد و مؤمن
شفاعت میکند از برای همسایه‌اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایهٔ من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از
برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ
حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از
اعشار آنها داشته باشد **فصل سیزدهم در بیان صراط است** بدانکه از جملهٔ ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست
که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبرهٔ خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده
تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص به نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند
و بعضی از عقبات آن بجهنم فرو می افتند و آن در آخرت نمونهٔ صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرات
ائمهٔ معصومین از ذریت اوست و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از هر جا عقبه از صراط آخرت می لغزد و بجهنم
می افتد و صراط مستقیم سورهٔ حمد اشاره بهر دوست و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر
جهنم است و بر آن ممر جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است **و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا** یعنی احدی از شما نیست
مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان
کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول ص بعلی گفت یا علی چون قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط
و نگذرد بر صراط مگر کسی که براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید رحمه الله گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین ع و ائمه از ذریت
او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزلهٔ جسریست که مردم بر آن میگذرند و آنست صراط
که رسول خدا از جانب راست او می‌ایستد و امیرالمؤمنین ع از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بایشان می آید که بیندازید در جهنم هر کافر معاندی را و در
امالی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چند قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر برنده
تر است بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسپیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را
آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد و جیء یومئذ
بجهنم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را
در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با صد هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدای و در هم شکستن و خروش و غضب
عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند
پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند
که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن
بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم و بر دوم نماز باشد و بر سوم عدالت
پروردگار عالمیان یعنی حکم و ترک ظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس بر عقبهٔ اول صلهٔ رحم و امانت ایشان را نگاه
میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه میگذرند تا از عهدهٔ آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یابند

نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حقتعالی فرموده است
ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه هست یا در کمینگاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپا پیش انداخته
بپای دیگر خود را نگاه میدارند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده ندا و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عفو کن بفضل خود
و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله که بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و محو میکند خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده
و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند که امانت در اول باشد و فعل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی
در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم آل محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است
و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا ذکر نشده است مگر آنکه گوئیم نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط پایش
از دو صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راهیست بسوی معرفت خدا
و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد
میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق
و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در
تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حقتعالی فلا اقتحم العقبة که بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال راه است که
هزار سال بزیر میروند و هزار سال پر خار و خسک و عقرب و مارها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنم
و دوم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهلبیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او
ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط
از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب
آن شتابند پس اهلبیت محمد و آل او پیوسته و گروهی بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب
و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان
عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان
از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگذرد و در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ
و دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت
شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسیکه نامه نجاتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب بوده باشد و اشاره باین است
قول حقتعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب

ذکر عقبات صراط

و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلائق را مبعوث گرداند منادی پروردگار از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلائق بپوشید دیده‌های خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلائق دیده‌های خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه‌ای از ریشه‌های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا مکث می‌نمایند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است در کتاب عقائد گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی پس هر عقبه که برسد که باسم واجبست اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس همیشه او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار البقا پس حیاتی میباید که هرگز در آن مرگ نمی‌باشد و سعادتی میباید که هرگز شقاوت و تعب با او نمی‌باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس اگر نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و درنیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی لغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در آتش جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلائق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او اگر ایشان بآن کرده است نجات میباید و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و بنام هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم در حقیت و حقیقت بهشت و دوزخ است

ذکر مذهب اشراقیان

بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بیشک کافر است و فلاسفه در این باب دو طائفه اند اول اشراقیان اند که قائل اند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائل اند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی جدید اند از قبیل اجسام دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آئینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قائل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است اول آنکه

انچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود بدن عنصری است در حشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قائل اند
غیر از عالم مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیف است مانند اجسام ملائکه و جن که روح در عالم برزخ با آن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال
نمیکنند سوم آنکه مشائیان که اکثر فلاسفه ایشان اند جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل می کنند بلذاتی که روح را
میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که درین نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهل اند و این
علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت اند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و درین عالم چون مستغرق در تدبیر بدن
بودند و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بودند ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمی کردند و بعد از مفارقت بدن اینها بلذت ظاهر میگردد و چون اکثر
امم عوام بودند خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب آسمانیه و کلم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند برای ترغیب ایشان
بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و بدعات و معاصی و سیئات و بسبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و انهار و اشجار و امثال آنها و از
آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای
اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند
میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند
از ترس قتل و تکفیر بلفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها قائل اند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
و گاهی بسبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت می کنند میگویند انا معکم انما نحن
مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم وتابی قلوبهم واکثرهم فاسقون و ایشان با آن
عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قائل شده اند در این باب معذورند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر
واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولی و عناصر را قدیم داند و انواع
متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله درمیان آنها قائل نباشد و خرق و التیام
در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد باآنکه خدا
فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث اند و بهشت جسمانی و آنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه
و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه
اجسام اند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس
باسمان رفته اند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در
غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خروارهای چوب و ریسمان را و امثال آنها پس معلوم شد
که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از باب ارباب
جهل و جهالات دانند که در تمام عمر ایشان سر این نبرده اند و مرهم را الضلالت و جهل مرکب انداخته اند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند
و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریبتر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع می شمارند و اهتمام عظیم در باب
ایشان بآداب و مستحبات می نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان شنیده که در مقام رد و انکار

در دفع شبهات ایشان در آید و سعی در رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کنند و فخر میکنند که ما از جملهٔ لاعنین ایشانیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجود اند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجود اند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قائل شده باشد و این قول را نسبت بسید مرتضی داده اند و بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن صریح میکنند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول داخل بهشت شده و جهنم را بآنحضرت نموده اند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز خلق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امر و تقدیر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حقتعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان می کنند و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و لیکن انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را می بویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است بهشتی که مأوای مومنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بزانو درآمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا و همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیرالمومنین سوالی چند کردند از جملهٔ آنها پرسیدند که بهشت در کجا است و جهنم در کجا است فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگر اند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که از شیعهٔ ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت را و از حضرت امام رضا روایت

کرده است که کسی که اقرار کند به رجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان
و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقاً و از شیعه اهل البیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق اند
و رسول خدا داخل بهشت شده و جهنم را دیده در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن
از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار
آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب طلوع و غروب میکند و جنت خلد
نبوده و اگر جنت خلد بودی هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است
و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمان و زمین را پهلوی یکدیگر
بگذارند وسعت بهشت مثل همه آنها است و بعضی گفته اند یعنی آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هریک از این طبقه ها سطحی باشند مؤلف از اجزای
لا یتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود همانا مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی باین قدر خواهد بود و بهر تقدیر اعتراض
کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم بالای آسمانهای هفتگانه است
پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است و در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست و روایت کرده اند
که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجا است حضرت فرمود
سبحان الله روز که آمد شب در کجا است و معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی باشد
شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در
زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت بالای آسمانهای هفتگانه است و در زیر عرش و اگر
گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور کنند بسوی بهشت
جواب میگوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه ضرور نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها کردن باعث تطرق
شبهات شیطانی است نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بردارد و آیات و اخبار را وجدان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا
که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که و
ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر بسیار نزدیک چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و چنانچه علی بن ابراهیم
روایت کرده است که دریاها و زمینها همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون
از دنیا گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر وجهی که حکما گفته اند فلکی قرار نداده اند بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام
مرا است و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار ساله راه است با اینها موافق است و مکان امری است موهوم و تابع جسم ممکن است
و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبوده و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد
و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیریکه محال باشد ممکن است که
حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بر دارد همه

اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی ست والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والمآب.

فصل پانزدهم در بیان صفتی چند ست که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم ست باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت ست و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام باهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ بهشت چنانکه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند نه چنین ست درآیه دیگر فرموده که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول که مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل ست و دار خلود ست هرگز از آن بیرون نمی روند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و عداوت و حسد و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بانچه حقتعالی باو عطا کرده است راضی ست و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا رتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص شود و این ضرور نیست زیرا که ممکن ست که حقتعالی ایشانرا بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در ریاضات خسیسه اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن ست که در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند لهذا فرموده است لهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد اما در روایات معتبر وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه میروند دیگر آنکه ایشانرا بول و غائط و کثافات نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان نیز از حوریان میباشند و آدمیان را حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غائط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهرة را باین تفسیر کرده اند در روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتابست و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با آن میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را با اضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسی های بافته از مفتول طلا و مرصع بجواهر و دیبا و حریر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر و گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زائل نگردد و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت مرغ کباب هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیه که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن بلطف و کرم خداوند کبیر که با این ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشانرا بچه سامانی و آیاتی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و الا آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک و له الحمد و هو الغفور الرحیم و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه هاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزه ها در غرفه ها بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول ست و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند

باسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین کنند بلند میشوند بقدری که میخواهند و در میان منازل و در زیر غرفه ها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از وصف بناهای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگره های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک پاره سنگ است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع پانصد ساله راه است و آنرا خروشی و ناله ای هست و میگوید خدایا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود اما در بزرگ پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل پرهیزگاری اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند با او چون داخل بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را با آن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه های سبز اند و در اینها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب رویان و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت با یکدیگر باهنگ نیکو غنا و خوانندگی میکنند بصداهائیکه خلائق مثل آنرا نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که خشم نمیآئیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان زنان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را گویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت آن زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حقتعالی حاکم و عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر زن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت رسول فرمود که مگوئید که بهشت یک بهشت است حقتعالی میفرماید در پائین تر یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و نگوئید که بهشت یکدرجه است بلکه درجه ها بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا می تواند فرمود آنکه بالاتر است پائین می تواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ابو بصیر روایت کرده است که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از اینکه ما میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید

حتی

ومن دونهما جنتان یعنی والا ایشان دو بوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود بلکه گفت ایشان کافر بودند فرمودند والله
اگر کافر میبودند داخل نمی شدند گفت مؤمن بودند فرمودند والله اگر مؤمن می بودند داخل جهنم نمی شدند ولیکن در میان مؤمن و کافر
و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحه های طلا آویخته است چون حلقه
بر صفحه می خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شامی از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام
میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت
آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و گاهی دست باز میگیرند پرسید چه سبب دارد که گاهی میسازند و گاهی دست باز میدارند گفتند تا خرجی
بیاید پرسید خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه
دست بر میدارد ما دست بر میداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که طوبی درختیست
در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر آن
خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سوار تند روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی
از پایین آن بپرد از کبر تا از پیری بیفتد ببالای آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در
بهشت درختی هست که از بالای آن بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بالها بیرون می آیند که سرگین و بول نمیکنند
و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار
ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت می ایستادند و خواب
نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی ورزیدند
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
آنها بیرون آنها دیده میشود و ساکن میشوند کسی که سخن او نیکو باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند
و شبها که مردم در خواب باشند نماز بکند و ایضا از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول پرسید که زنی
دو شوهر کرده است و هر دو داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را آن شوهری
میرسد که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست
و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول حضرت فاطمه را بسیار می بوسید عائشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر
می بوسی حضرت فرمود ای عائشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم
پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می بوسم بوی درخت طوبی
از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند
رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافت تمامی دنیا احساس میشود است

کمترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که در خدمت او است هیچ چیز کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل میشود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست ترین شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی را بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز به من عطا کن ندا باو رسد که شاید این را که بتو بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمی کنم چون داخل آن حدیقه شود سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در این حال دری از جنت الخلد بر روی او گشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید گوید حمد و ستایش پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان النعیم

در روایت دیگر است که امیرالمؤمنین گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن دختران رسیده است هرگاه مؤمن بیکی گذرد از آنها و گذرد و او را خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای او دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاد کن فرمود هر مؤمن هفتصد دختر باکره دهند و چهار زن از زنان دنیا و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره خواهد بود فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان رود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله از حله خوشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آئینه مؤمن باشد که روی خود در آن بیند و جگر مؤمن آئینه او باشد گفتم فدای تو شوم آیا حوران سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که باشند بحلاوت و غنج و دلال و خوانندگی کنند بصدای دلربائی که خلائق مثل آنرا نشنیده باشند گویند ماییم خالدات که هرگز نمیریم ماییم نعیم و ناعم که هرگز آزرده نشویم ماییم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بیرون نرویم ماییم خشنودان که هرگز خشم نیاییم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم ماییم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدهارا خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما در میان آسمان بازدارند هر آینه مستغنی گردانند ایشانرا از نور آفتاب و ماه و در کنز الاعمال

روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بایشان نمایند و بگویند اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد هر آینه اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه می مرد هر آینه در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث دهند و این است معنی قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ عمل حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده است برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود که بدرستیکه

خدا را کرامتی هست و بندگان مؤمن خود و در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت و حله چون ملک بدروازهٔ بهشت مؤمن رسد گوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان نزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو بر دروازه ایستاده رخصت می طلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نشنیده ایم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله ها را بکمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذرد از نور آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند پس بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقت ها را از شما برداشتیم ایشان گویند چه چیز بهتر می تواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی با ایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید پس در شبی که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تهلیل و ثنا بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن برگردد بهر چیز که بگذرد از نور او روشن شود تا نزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کردم بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمی برند و حائض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود درختی در بهشت هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی سازی نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیدهٔ آنرا مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است می گشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از حضرت رسول سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزگاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا پرهیزگاری کرده اند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهار ناقه ها از ارغوانی و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک بروند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ ایشان از روی عزت تمام ببرند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ایست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاده از جسدهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانید بایشان پروردگار ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمهٔ پاک کننده پس بروند بسوی چشمهٔ دیگر از جانب چپ

آن درخت پس غسل میکنند و ران و آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس ایشانرا باز میدارند در پیش سوی عرش و حال
آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشان اند
رحشر کنید دوستان مرا ببهشت و ایشانرا با خلائق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است
رحمت من از برای ایشان چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات باز دارند پس میبرند ایشانرا ملائکه بسوی بهشت چون بدروازه
بزرگ بهشت برسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان
مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را
برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما دوستان
آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی علیه السلام از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی
لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفه ها هست که از بالای آن غرفه ها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه ها را یا رسول الله
حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش
کرده اند به نقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی بر بالای
بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور اینست معنی قول حق تعالی
وفرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت گذارند و بپوشانند بر او حله های
طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره
و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدستبرنجها از طلا و مروارید و لباس ایشان در بهشت حریر است
و چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار گیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد بر او ملکی که موکل
بهشت های اوست که تهنیت و مبارکباد گوید او را پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود
که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مصاحبت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل
فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه باشند و هفتاد حله پوشیده
باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پایش
دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد که برخیزد
بسوی او از بسیاری شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال
از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش
لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی
من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه چون باول دری از درهای بهشت
او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت طلب از برای ما بر ولی خدا که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است
ملک گوید با ایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب باغ عظیم فاصله باشد و چون حاجب

و او را اعلام کنند که هزار ملک از پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می طلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از
برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم
و او را اعلام کند و قیم برود بنزد خدمتگاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان پروردگار و خداوند جبار بر در غرفه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند
که برای تهنیت ولی خدا آمده اند و او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتگاران بولی خدا عرض کنند رخصت ایشان
ایشان داخل شوند و غرفه هزار در دارد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند
و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند بر ایشان از در
از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر
کردید در دنیا پس نیکو خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره است باین قول خدا واذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان را و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره ایست بآنچه ولی خدا در آنست از کرامت
و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از
زیر قصرهای ایشان و میوه ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا یعنی و نزدیک
باشد بایشان سایه درختان آن بهشت ها و آسان کرده باشند چیدن میوه های آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر بر خیزد
درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها میرسد و اگر بخوابد فرود آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود
چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان مومن از هر نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها
با و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری و فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را جنت های بسیار است بعضی را معروش کرده و بعضی را
نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت خواهش میکند
برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مومن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود
یعنی در سایه ها مانند سایه بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مومنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مومن
یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاع نوری او را
فرا گیرد و گوید بخدمتگاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد
خدمتگاران با او گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز بنزد تو
نیامده است مشرف شده بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو و بر او غالب شده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرده
بسوی تو از شوق تو و آن شعاع که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی دندانها و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت
دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز از برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است
پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردیده
بمشک و عنبر و مغز ساقهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض مابین دوشهایش ده
ذراع باشد و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتگاران او را با طبق های طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او

نثار کنند پس سالها باید که بگیرند و معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود و پس حضرت امام محمد باقرؑ فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف اند باین بهشتها و از برای مومن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید و تنعم کند در انها بهر نحو که خواهد و هر گاه اراده کند مومن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی
او بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باین هست آنچه حقتعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی تحیت خدمتگاران نسبت بایشان سلام است که برایشان سلام میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از
لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العلمین و اما قول حقتعالی اولئک لهم
رزق معلوم یعنی خدمتگاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سوال کنند
فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمی کنند مگر آنکه ایشانرا اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از
جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادقؑ روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق
کرد خشتی از آن را از طلا قرار داد و خشتی از آنرا از نقره و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش از زمرد و خاکش
زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو قائم است
و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسیست که داخل من شود پس پروردگار بعزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع
منزلت خود که داخل تو نمیشود کسیکه مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه یساول
ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا و قدر حقتعالی کند یا کسیکه بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقرؑ روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه حقتعالی خلق کرده است آنرا و خالی
نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزیکه آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مومنان در برزخ
در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد مومنین و کافرین درین حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی
که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعالی میفرماید روزیکه
بگوییم جهنم را که آیا پر شدی او گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حقتعالی جهنم را وعده داده بود
که او را پر کند چون که در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعالی بسبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بسبیل فغان گوید که آیا جای
زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا
پر نمیکنی پس حقتعالی در آنروز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادقؑ فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورت دنیا را
ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدینؑ فرمود بر شما باد بقرآن زیرا که حقتعالی خلق کرد بهشت را
بدست قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر کرد از مشک و خاکش زعفران است و سنگریزه اش مروارید است و درجات
آنرا بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس هر که بخواند و از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران
و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که بخدمت حضرت صادقؑ مسلمان شد از آنحضرت پرسید

که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند و تناول نماید بجای آن میوه بعینه در درخت بهم رسد و حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا
چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج
بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو جدا میشود
گفت چون میشود که حوری هر چند پیش شوهر او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض نمیشود
و آفتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش سوای آلت شوهرش داخل نمیشود و حیض داخل (؟) و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود و لیس رحم او بسته
پیچیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمی آید گفت میگویند که او هفتاد حله می پوشد و شوهرش او را
مغز ساقش را از عقب آن حله ها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف می بیند که
هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت به نعیم آن و حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزندش یا پدرش یا یکی از اقارب
یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون او را نبیند در بهشت شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود ایشان را نعیم بهشت
هرکسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی
گفته اند انتظار قدوم ایشان میکنند و امیدوارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور
فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت می تواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود محبت ایشان از برای
محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند چنانکه در دنیا
نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را می کشتند و لذت
از آن می بردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا
و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه وصاحبته وبنیه فی الجمله شهادت بر این مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل
ذکر نکرده باشند و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله العالم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از رسول خدا
که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی
از آن هست و اعلای آن سبدها است مملو از حله های بهشت از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی
صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده و عرض
بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره تند رو صد سال
در سایه آن می تازد و آنرا قطع نمیکند این است که حق تعالی فرموده است وظل ممدود و پایینش میوه های اهل بهشت است و طعام
ایشان که در خانه های ایشان آویخته است و در هر شاخ صد رنگ صد نوع از میوه ها باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید
و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بهم رسد چنانکه فرموده است لا مقطوعة ولا ممنوعة و جاری میشود
نهری در زیر آن درخت که منشعب میشود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد
و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت

فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله‌ها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانهٔ علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما که صاحب ورع و پرهیزگاری است و معتقد اهل بیت است و نماز بسیار میکند و بدین حال مبتلا شده است بصحبت لهو باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نماز را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه‌های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود این حالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه‌های شیطان است ان شاء الله آمرزیده میشود از برای او لیکن فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساختی که می‌ترسیم که به بلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سعید بن جابر بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه‌دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده‌اند و براه دیگر گذشته‌اند گوید شما کیستید و از کجا داخل شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست دُرّ سفیدی است که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش دُرّ زردی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود که ایشان زنان شیعه صالحه‌اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان سفید مستوره‌اند که در خیمه‌های دُر و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده‌اند که دربانان ایشانند و در هر روز کرامتی از خدای عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند جزاک الله خیرا حضرت فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می‌آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هست که از زمین روئیده‌اند هر یک را که بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده‌اند خیرات حسان پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده‌های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین از رسول خدا سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که شهدا را کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و سنگریزه‌شان مروارید و یاقوت است و خاکشان زعفران است و تلهای آنها کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف‌اند بدرختها از مرجان

و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها هست از یک قطعهٔ دُرّ سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید پس برپا ایستاده اند و
از اندرون ایشان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایه‌ها
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حلهٔ سبز و هفتاد حلهٔ زرد بوده باشد و مغز ساقهای او
از پشت استخوان و پوست و حلی و حله‌ها چنان نماید که شراب صافی در شیشهٔ سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسو بدست کنیزی
و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کنند و از آن مجمره بخار خوشبوی ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن
بابویه در ثواب تهلیلات و شیخ در مصباح روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت و ما بین هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد برفتار سوار تند رو و در هر درجه شهری و در آن
شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و تکیه‌ها و مسندها و خوانها و خدمتگاران و انهار و اشجار و زیورها و حله‌ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند نمود و چون از قبر
بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب
چپ او تا منتهی شود بدر بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش از یاقوت
سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند
ای ولی خدا آیا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چند بودیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی
و این شهر و آنچه در آن شهر است ثواب تست برای آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا (ع) بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش (ع) که روز
غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت
آن از طلا و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار
نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن درختان مرغان
هستند که بدنهای آن از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر میشود وارد میشوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر
بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه (ع) را که درخت طوبی بر ایشان
افشانده بیکدیگر هدیه میفرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن
گردیده اید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی (ع) و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نمایند از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل
و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها شکافته شود و هفتاد حله
از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل امین در شب معراج دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد و آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای

دیده های او در سیاهی مانند سینه نرگس بود پس گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله صلعم من گفتم تو کیستی گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند به آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم و آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابیطالب ع و در کتاب اختصاص از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خلود و دار کرامت خود داخل شوید بطول حضرت آدم ع که شصت ذراع بود و بر جوانی حضرت عیسی ع که سی و سه ساله بود و بزبان محمد ص که لغت عربی است و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از رویهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حقتعالی بمحاسبه مجازات بندگان دو بهشت است حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشت اند از برای مومنین سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از آنها در فضیلت نه بحسب دوری مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آن از طلا است و خشتی از آن از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگره های آن از نور است که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد که عرض هر یک یکساله راه است بدویدن اسپ نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورسش زعفران است و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حقتعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجله ها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجله ها از مروارید و یاقوت باشد اما از ابریشم سبکتر و از حریر نرمتر و بر آن کرسیها از فرشها بقدر شصت غرفه از غرفه های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرمود که مراد از ارائک آن کرسیهای بافته است که حجله ها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود از برف سفیدتر است و از عسل شیرینتر و از مسکه نرمتر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود چشمه ها و نهرها بهر جا و هر جا که دوست خدا خواهد در بهشت های خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله ها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشه هایش از مروارید سفید است و برگش از حله های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرینتر از عسل و نرمتر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذرع بوده باشد و از بالای سرش تا پائین خرماها بیکدیگر متصل بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بوده و اشاره باین است قول حقتعالی

لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی به بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و میوه‌ها از درخت ریش لقمه برده لیوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد
و میوه‌های ایشان از در و مروارید و آیضاً از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و موی در بدن ایشان نیست و مخلوق نمیشوند
سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبوب و مکرم و هر یک از ایشان به قوت صد
مرد بپیمایند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام و آشامیدن چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر بدنهای ایشان
و بر بدنهای ایشان جامه بپوشانند سفید رنگ و زرد و زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند
و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و خوشحال باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند که هرگز نگریند و همیشه گرامی باشند و هرگز خوار
نگردند و نیکو طینت باشند که هرگز رو ترش نکنند و همیشه متنعم و شاد باشند و به لذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه
نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و به زیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که همیشه در نهایت
حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا همیشه در دستهای ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و هر که سعادتی که داده نظر کند
بسوی آنها و تحیت و سلام همیشه از جانب مالک علام با ایشان برسد با آنکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز
تحریر و تقریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است
و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام رزقنا الله و سائر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها
حق الیقین بمحمد و اله الطاهرین فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست اعاذنا الله و سائر
المؤمنین منها بمحمد و اله حق تعالی فرموده است بترسید بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ گوگرد است
گفته اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتها است که با جاهلان آنها بجهنم می برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است
و فرموده است بدرستیکه آنها کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف
نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند
و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد او کافر باشد پس ایشان حبط کرده شد اعمال ایشان در دنیا و آخرت و
ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمی خورند در شکم خود مگر آتش را
و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقول است که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت
که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت خواند این آیه را یعنی خورندگان مالهای یتیمان اند و فرموده است
هر که بکشد مومنی را عمداً پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پائین تر آتش اند
مفسران گفته اند جهنم را طبقات و درکات است چنانکه بهشت را درجات است و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر
شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن نیز با آن و خواسته باشند فدای خود بدهند از برای رفع عذاب روز قیامت
قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش جهنم و بیرون نخواهند رفت از آن
و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی دردآورنده بسبب
کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافران

عذاب الیم و فرموده است آنها که گنج میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم روزی که گرم میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ می کنند با آنها پیشانی های ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند این است آنچه گنج کرده بودید از برای نفسهای خود پس بچشید جزای آنچه را گنج میکردید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است پس بگوئیم آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب همیشگی را آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار معاندی و از عقب او است جهنم و باو می آشامند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد و بخوبی نمی تواند فرو برد و میآید او را اسباب مرگ از هر مکان و حیات نیست او را که بمیرد و از پی شد تا خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظ بدتر از این هاست حضرت صادق ع فرمود که صدید خون چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته اند که رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنرا نزدیک آن می آورند و او کراهت دارد چون نزدیک او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود که مانند روده از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که جویها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده بر طرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه و آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است و از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت خدا دستها را بعرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درک اول جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند که آتش هفت در دارد و آن درکهاست بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشان را و دوم محل یهود است و سوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک اسفل است محل منافقان است و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاده کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند که زیاده می کنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند اشترهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طائفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزگار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است

چنانکه برابر ایشان شده و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس روایت کرده اند و فرموده است جهنم
میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرمود که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن
سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانهٔ آتش است که پیش
میرسد یا کنایه است از احاطهٔ آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل
یعنی مس گداخته یا مانند دُردی زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل و بد مکانیست از برای ایشان
جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه ها
از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشان
و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و تنگی نفس برگردانیده میشوند
بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها
را بروی زمین بیاورند جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و اکثر روایت کرده اند که آتش بزبانهٔ خود ایشانرا
ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار ندهند
و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه جامه
آدمی را فرو میگیرد و لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون
خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکست ترازوهای اعمال ایشان
پس ایشانند که زیانکاران جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانهٔ آتش بر روی ایشان میوزد و روهای ایشان قبیح
گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان
گشوده شده باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما آنها را تکذیب میکردید گویند پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت
ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر باز عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود
بر نفس خود پس حقتعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب بقیامت کند آتشی افروخته
که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دور می شنوند از برای او صدای خشم آنرا و نالهٔ آتش را یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان
تنگی از آن دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبورا و واویلاه ملائکه بایشان گویند امروز یک ثبور را
فریاد مکنید بسیار فریاد خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقول است که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند که تنگی جای ایشان
مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است
آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته کنیم
گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود
که این سرزنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا یاوری نیست

و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را بر مومنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده‌ام امتحانی از برای ستمکاران
آن درختیست که بیرون می‌آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر سر آن شوربی از حمیم گرم جهنم است که بر سر آن می‌آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی
جحیم است که ماوای ایشانست مفسران گفته‌اند که زقوم درختیست در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر
کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حقتعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده‌ام از برای ستمگاران و سر شیاطین
بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته‌اند شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر آن مار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند میان عرب مشهور است که چیزهای
قبیح منکر را تشبیه بشیطان میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس
ایشانرا بسوی آن درخت میبرد که ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می‌آید در شکم ایشان مانند
دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می‌آورد و چون نزدیک
ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق و
بعضی گفته‌اند غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا می‌سوزاند و بعضی گفته‌اند چشمه‌ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی
گفته‌اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلق ایشان میکنند و بعضی گفته‌اند عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب
است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذابست که شبیه باینهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش است
از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند آنها که در آتش‌اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی
عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلائل و براهین واضحه گویند بلی آمدند گویند پس خود بخوانید و دعا و استغاثه
کنید فایده نمی‌بخشد شما را و نیست دعای کافران را مگر بی فایده و فرموده است تخفیف نمی‌دهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید
از نجات و فرموده است ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود هرگز شما را مرگ
نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام آن گناهکار است
که ابوجهل باشد از باب مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از باب جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را
و بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند با او بچش بدرستیکه گمان میکردی که عزیزی و کریمی و زقوم خورده ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است
گویند قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید
در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیرالمؤمنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را
یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته‌اند خطاب بدو ملکست که موکل اند بکافر و فرموده است
شناخته میشوند مجرمان یعنی کافران بروهای سیاه ایشان پس بموی پیشانی ایشانرا با پاهای ایشان جمع میکنند و در جهنم می‌افکنند و گویند باینکه
با ایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه بآتش ایشانرا عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است که هرگاه ایشانرا
بیندازند در جهنم صدای عظیم از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را
که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ما را ترساننده و ما تکذیب

کردیم گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلها که گران است
و طعامها داریم که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست نمی گذارد هیچ
چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکل اند بر آن
نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است و نیش های ایشان مانند شاخهای گاو است و زبانه آتش از
دهن های ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید
و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و بر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که خصوص نوزده
ملک موکل اند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفر اند و شما هر یک شجاعانید آیا نمی توانید هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما
دو نفر را کفایت کنید در این وقت آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیدیم
عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا و بروید بسوی
آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد یعنی دودی که از جهنم بیرون می آید و شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و جانب راست و از
جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه می شود و در آن
حالت هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون در ظل آن باشند فایده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع
ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان
است و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند حقبی
حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر
روایت کرده اند بسند معتبر که این آیه در شان جماعتی هست که از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق
روایت کرده اند که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما میشمارید
و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آن که آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند
در آن سردی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است کلا که مال او
نفعی نمی بخشد و البته می اندازند او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آن
بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را بمیخهای آهنی از آتش
تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که کفار و مشرکان
سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان
حمیت بهم رساند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت
کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید

ای ارحم رحم کنندگان جهنمیان هم بیرون آیند برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پشه‌ها و جانوران که زنده در آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را می‌کشند و درها را بر ایشان می‌بندند و سجدا سکوند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و ترش کرده بود و پیشتر که می‌آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سوال نمود جبرئیل گفت که امروز دمهائی را که بر آتش جهنم میدمند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسند ملائکه گرزهای آهن بر سر ایشان میزنند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر تاثیر میکند پس حضرت به ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که اجل ایشانرا مرگ نمی‌باشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بنوشانند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورانند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا در رند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نکنند و برو ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نگردد و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و این است حال جمعی که در جهنم میروند و از حضرت صادق منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می‌افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد حال ایشان در جهنم چنین است و یک در دیگر دریست که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق پرسیدند از معنی فلق

فرمود که دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد
جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده‌اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت
و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه
مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانو استغاثه درآیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیی است در جهنم که در آن سیصد
و سی قصر هست و در هر قصری سیصد و سی خانه هست و در هر خانه چهل زاویه هست و در هر زاویه ماری هست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است
و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست
که درکات جهنم هفت مرتبه است مرتبهٔ اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می‌آید و مرتبهٔ دوم لظی است
که حق تعالی در وصفش میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را تا پوست سر ایشانرا و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق
و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبهٔ سوم سقر است و حق تعالی در وصف او
میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را می‌سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را
باز میگرداند و آتش دست برنمیدارد و باز می‌سوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافرانرا یا ظاهر و هویداست برای ایشان
و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشکهای عظیم گویا شتران زرد اند
که بسوی جهنم میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکنند و میکوبند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی‌نماید و چون مانند سرمه ریزه
شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول برمیگرداند و طبقهٔ پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون
مالک بفریاد ایشان میرسد طبقی از آتش برمیگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته
و بایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورد پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن
چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده‌ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد
ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون نزدیک دهان ایشان ببرند بریان کند رویهای ایشانرا بد شرابی است مهل از برای ایشان
و بد تکیه‌گاهی است آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن
پوست دیگر برویانند و طبقهٔ ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر
قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش هست و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش
برای اهل آن طبقه مهیا کرده‌اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده‌ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات است و صعودا
کوهی است از مس در میان جهنم و اثاما دره‌ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است و این موضع بدترین جاهای
این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادیی هست که آنرا سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده
نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم

بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدبوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا گردانیده از عذاب خود. و در آن وادی کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه بخدا پناه می برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق هست که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعت کرد و گفت من هم میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورده اند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند و در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاندی است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد ص داشته باشد و فرمود کسی که در جهنم عذابش از همه کمتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بیشتر است و حال آنکه عذابش از همه سبکتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی هست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی هست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پس آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفسی بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان کسی را می گزد که چهل قرن یا چهل سال درد آن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر مدت میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن

۲۹

مارها بمنابه نخلهای طولانی هست می‌آید نیز و فرزند آدم و می‌گیرد یک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون
می‌گریزد از آن مارها در نهری از نهرهای جهنم می‌افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست
که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید
خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که ببینید
این مرگ است پس حقتعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم
خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هر کس
منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافل اند حضرت فرمود مراد این روزیست که حقتعالی اهل بهشت و دوزخ را فرمان دهد
که همیشه در جاهای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال
از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان
جحیم واویلاه و اثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر منادی میشوند با یکدیگر میگویند چه حالتست که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم
از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک
و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس میگویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب ما را آزار میکند
گویند که او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکنند و آنکه امعای خود را میکشد او پروا نمیکرد از بول بهر جای
بدنش که میرسید و آنکه ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را
بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می‌افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت
رسول ص فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل ع گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم
انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل ع بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان
اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر
و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم
گفتم یا جبرئیل ع این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است
و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاد میگردد و خدا باین انتقام خواهد کشید
از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بودی هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت
پس گفتم بجبرئیل ع بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد همه اطاعت او می نمایند چنانکه حقتعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر میکنید
او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل ع با او گفت ای مالک بنما بمحمد ص آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه
بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل ع بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را
که برگرد ان برگردید و ابن بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن
تا از دنیا رفت آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که آتش جهنم

در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آن کسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس آتش امیر را برباید چنانچه مرغ دانه کنجد را برباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آن کسی که خدا دنیا بسیار گشاده فراوان بتو داده اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهم و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیرالمؤمنین ع در نامه اهل مصر نوشت در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است عذاب سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حقتعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان و حضرت باقر ع فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند و درهای جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شوند فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز و این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده در قول حقتعالی مقرنین بالاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیر سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکار ومن یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر ع فرمود اثام رودی است از ارزیز گداخته و در پیش آن رود سنگستانی است از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می نامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول حقتعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر روند و چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را بالا اندازد پس گرزهای آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق ع که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت نفس کشید جمیع اهل جهنم را بسوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق ع سوال کرد که آیا آتش بس نبود که حقتعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقربها و مارها گروهی را عذاب میکند که میگفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی از خلق برای خدا قائل میشدند پس آنکه بچشانند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه بردارند اهل جهنم از گرمی آن چاه بفریاد می آیند و آن چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مومن میکرد چون آن کافر مرد حقتعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر میرسید و میگویند باو که اینها بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت

امام محمد باقر روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بوده و در مقام آزار آن مؤمن بود از وی گریخت و ببلاد مشرکین رفت و بر یکی
از اهل شرک در آمد او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک شد وحی کرد بآنکه بعزت و جلال خودم سوگند که اگر در بهشت
مسکنی می بود ترا در آن مسکن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بدر آور و مترسان اما آزار باو مرسان
و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث
منافات ندارند با آنچه گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذب اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمییابد زیرا که بودن ایشان در جهنم
عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دوم تخویف و ازعاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف
نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده باشند و از محمد بن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند که مردم را که
صراط بگذرانند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی میگوید بمالک که استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم
بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشانرا که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد
سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بروی ایشان ببندند و از موضع دیگری در بگشاید و گوید از این در بیرون روید بسوی
بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بروی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند
چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزئون اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی
در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعالی
هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی را در جهنم که دار کلفت و لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشانرا بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت قرار دهد
مؤمنانی را که منافقان بایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنات بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف گرداند و ایشانرا
که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان گرفتار اند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی
ایشان بآنچه که منافقان میکشند باشند لذت و سرور ایشانست تنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را
بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی
در میان چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان
میکوبند و عذاب و نکال ایشانرا شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده اند و بر ایشان میکشند ایشانرا در میان آنها و بعضی را زبانیه
رجم میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذاب اند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند
مؤمنانی را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بولایت محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند بعضی در
فرشهای نرم و تکیه کرده اند و بعضی بانواع میوه های بهشت تنعم می نمایند و بعضی بر غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان
و غلمان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام می نمایند و ملائکه
نزد ایشان هدیه های جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه ها و هدایا و میگویند سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه
همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در موقف خفت و خواری فرو مانده اید بیائید بسوی ما درهای بهشت را برای شما گشوده ایم تا خلاص

شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای بهای کی بما این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می توانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و با ایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته این نحو دوند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان حمیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزاء و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس امروز آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران می خندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته شده است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت گردانید بحق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادیی هست که در آن وادی آتشی هست که نمی سوزد بآن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است و موید این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیرالمومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل که در میان ما ثالثی نبوده است که چون مرا از زمین فرستاد بخطا السبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلی آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بتو بنماید پس رفتم بسوی مالک گفتم خداوند سلام ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین هر مرتبه که می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بدیده های خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آن را که ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده ای آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشانند و ستم کننده بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طائفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند

و سید ابن طاوس رض در کتاب زهد النبی روایت کرده است از امیر المؤمنین ع که حضرت رسالت ص فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر یک قطره از زقوم را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آن خدائی که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوه های زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضاً در کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول گریست گریه شدیدی و صحابه آنحضرت ص از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل ع چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سوال کرد و آنحضرت ص چون فاطمه ع را میدید بسیار شاد میگردید پس بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه ع که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جو پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد و احوال آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه ع برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که از ده موضع آنرا بلیف خرما پینه کرده بود و چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه دختر محمد ص که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه ع بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکرد از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را فرشی مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول ص فرمود ای سلمان این دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه ع گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه ع چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و نام جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغی بودمی و در بیابانها مرا میخوردند و مرا حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین ع گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت امیر ع دست بر سر گذاشت و گریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند و بیمار چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیر چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه کتان جامه های آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است همین قدر بر سبیل اکتفا نموده و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الاطهار

فصل هفتم در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان گوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا

کجی نمودند بر مردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که موذنی که ندا در قیامت
این ندا را خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده که گفت علی را در قرآن نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن
است که درین آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانی است که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند
بحق من پس فرموده است میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود و گفته اند آن اعراف است که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر
اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و نیز در ایشان
طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند
اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فائده نبخشید شما را جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول
حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس اینها را گویند داخل شوید بهشت خوفی بر شما نیست
و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه الفاظ ظاهر آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف
حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش از آن طرف رحمت است
که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که در طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند که اعراف کنگره های بالای آن حصار است و بعضی
گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر باشد حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده میان ایشان و بهشت پس ایشان را درین موضع گذاشته اند تا خدا
حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند که ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواه اند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند که نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس علیهم السلام در آنجا میباشند و دوستان خود را
میشناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم
هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر
باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعراف اند رسول خدا و ائمه هدی خواهند بود که مؤمنان حقیقی
را اول مرتبه داخل بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق
شیعه و مستضعفان عامه که بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اهل اعراف اند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع
ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند
و بعضی همیشه در اعراف می مانند و هر دو محتمل است چنانکه ابن بابویه در رساله عقائد گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست
در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او میباشند
که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد
و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان

حکم خدا بر ایشان یعنی گناه ایشان را خدا بیامرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله سره گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاری است در میان آنها و مجمل سخن در اینباب آنست که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است و در روز قیامت شوند در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال و حقتعالی بایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردد چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طائفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را می شناسند و حضرت امیر المؤمنین فرموده که منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حقتعالی ساکن میگرداند در اعراف طائفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب و عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهد ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول خدا و امیر المؤمنین و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طائفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بالمها که در دنیا رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و داخل بهشت با آنها نمیشوند و اینها که ذکر کردیم بعقل ابا ندارد و از بعضی اخبار در این باب وارد شده است و حقتعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان دوزخ و بهشت و می ایستند در آن حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق که اعراف تلی چند است میان بهشت و دوزخ و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود چنانکه می ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام می کنند گناهکاران بایشان چنانکه حقتعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامر از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم پس عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمایش و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمایش و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف هستند که ما اهل بیتیم می شناسیم جمیع خلائق را بسیمای ایشان پس اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با جمعی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان داخل بهشت [illegible] رفته اند [illegible] با شیعیان خود گناهکار [illegible]

برادران مؤمن خود که بحساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه علیهم السلام بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق گردان پس شفاعت کنند ائمه آنجماعتی را که ایشانرا بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند بآنها که این شیعیان و برادران من اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بگناهکاران شیعیان خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل هجدهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد در عذاب جهنم خواهند بود و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند بلکه گذشت که یا داخل بهشت میشوند و یا در اعراف خواهند بود و یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانستند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حقتعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را یا جنبی خراب کند یا عمدا در آن بول یا غائط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول و ائمه هدی استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی را استخفافی کند قولا یا فعلا مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجا کند یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را که جمع میباشند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد یا آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد بقصد یا پیشانی خود را بروش هنود رنگ کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند یا مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بائمه میگویند یا مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشانرا خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق منقولست که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله

ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدتر است یکه حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بدتر یا بصورت بسیار میدانند ایشان نیز کافرند و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبین چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آباء و اسلاف بدین باطل قائل شده اند و قوت تمییز میان حق و باطل دارند و تفحص دین حق نمی کنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند و دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمییز میان حق و باطل نمی توانند کرد و یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره بانها شده آنکه جماعت سوم مشهور میان علما آنست که ایشان و اهل مرجون لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند براهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که راه حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند مانند اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مومنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد که شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزد یک در گاهیکه پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برد و دیدم جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی نزدیک بچهار سالی بالسبت داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بخود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی و الله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی ع دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی رض و جمعی باین قائل اند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول در جهنم بدر آیند اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف

است و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین نشده است اکثر اصحاب ما قائل اند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسق اند و آنها که قائل اند که ایشان فاسق اند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قائل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتیکه دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولی است در نهایت ندرت و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از آثار و اخبار و اقوال قدمای اخیار ندارند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را در غیر اهلش قرار دهد ظالم و ملعون است و حضرت رسول فرموده است هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و مثل سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در بیزاری آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگونه عائشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه هدی مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافر اند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و به راه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی و رستاقی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیرالمؤمنین کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است زیرا که معصوم داخل [illegible] و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که [illegible] هر دو در این یک نحو است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقائق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان و ناصبان در حکم آخرت کفار اند و مخلد اند در جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند از [illegible]

که دولت باطل بعد از دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و صحبت و معامله با مخالفان ضرور خواهد بود بنابراین در دولت
باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانیدند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم به طهارت ایشان کنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از
ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در دولت
ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بت‌پرستان بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی به این تصریح
کرده‌اند و به این وجه جمع میان همه احادیث می‌شود و ایضاً ممکن است بگوییم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان جاری
می‌شود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر صریح را که معجزات باهرات ظاهر شده است انکار می‌کنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر
ایشان می‌کند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود به مرگ جاهلیت و از حضرت
صادق پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی به کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس‌اند
که حق تعالی نظر رحمت نمی‌کند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمی‌کند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند
و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس بهره‌ای از اسلام دارند و احادیث
بسیار به تأویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است به اهل سنت و مخالفان کرده‌اند و ایضاً در اخبار بسیار وارد شده است
که ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و داخل
آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل الشرایع و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد زیرا که هیچ کس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه ما اید و دوست ما
و بیزار از دشمنان ما و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی
و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی به زیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیرالمؤمنین و اعتقاد به امامت آنها داشته باشد حضرت
در جواب نوشتند که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب
معراج چون مرا به آسمان بردند حق تعالی به من وحی کرد در باب علی و فاطمه و حسن و حسین و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آن قدر که مانند
مشک پوسیده شود و بیاید نزد من با انکار و جحود ولایت و امامت ایشان او را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم
و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند به او خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم‌اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه
به او کند آن است که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک به خدا است
و کفر به او و کفر به نبوت محمد و کفر به ولایت علی ابن ابی‌طالب و خلفای او هر یک از اینها سیئه‌ای است که او را احاطه کرده است یعنی احاطه به اعمال او
کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان به این سیئه احاطه کنندگان اصحاب نار اند همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی به سند معتبر
از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هرگاه انکار کند امامت امیرالمؤمنین را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی
از حضرت صادق روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابدالآباد و دهر الدهور بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت
باقر روایت کرده است [illegible] چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که [illegible] علی بن ابی‌طالب [illegible]

بمن گویید تو ای علی گریم منعم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس من گویم راست گفتی و قول بهشت شو امرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و شیعیان ترا از فزع
اکبر قیامت و داخل شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی روایت کرده است که فرمود
بر جماعتی که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند و در امامت و در معانی الاخبار
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق گفت بجبران که خدا دین حق و ولایت اهل بیت را علمی میان خود و میان اهل عالم و هر که مخالف
او باشد و ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت ما کند و از
لیسیان ولایت بیرون رود و بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حقتعالی
علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مومن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که
شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیرالمومنین کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند
و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر
شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب خصال از حضرت صادق روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر دوازده نجیب اند
که ملک با ایشان سخن میگوید پس هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده است از آزاد کرده حضرت علی بن الحسین که از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر
و عمر حضرت فرمود که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده که ابوحمزه ثمالی از آنحضرت از حال
ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث
متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبائر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست
میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند ماند و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی البته بایشان ملحق خواهد شد چنانچه گذشت
و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق گردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان
یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب اختلاف و ابهام آنست
که شیعه جرات بر ارتکاب کبائر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبائر مخلد در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار
بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر
و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مومنان او را از گناهان صغیره سوال نمی کنند حقتعالی میفرماید
اگر اجتناب کنید از کبائر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و محو می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی
راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مومنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی
که شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی
نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبائر می باشد و حال آنکه حقتعالی میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبائر میشود پسندیده نیست
فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود که بس است

پشیمانی از برای او توبه و فرموده که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن
میگردد پس او مومن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست از برای ظالمان روز قیامت هیچ خویشی
و شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مومن نیست کسی که پشیمان نشود بگناهی که مرتکب آن
گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود گناه کبیره از گناهان را و داند بعلم الیقین که او را خواهد عقاب کرد البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است
و هرگاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه
مومن نیست به او زنگ کرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود کبیره نیست
با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد
و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی هر که دین او داخل است کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود هرگاه مرتکب شده از گناهان
چون میداند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی
از سیئات هر چند بزرگ باشند مگر آنچه پاک میسازد ایشان را از گناهان به محنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت
موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای
خود به نعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت
و امامت علی کند نخواهد دید بهشت را هرگز مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مومن میبودی
موالات علی میداشتی جای تو در اینجا میبود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش را نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو بنمایند و بگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا می
بود آنگاه اگر گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند بآن قدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک
کند پس بشفاعت موالی و امامان خود او را از جهنم بدر آیند پس حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود
هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود
احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان
مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرع الهی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس
پس گویند یا محمد و علی که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک
کنند ازین کثافات پس او را داخل در طبقه بالای جهنم کنند و به بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر
بعضی از شدائد بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که ایشان را میچینند
و میربایند ایشان را از مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی که گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را
بشدائد و نوائب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد یا بآفتها که در دنیا در بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند
طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره
ایشان باشد و اگر گناهی بماند سختی که بعد از مرگ بایشان میرسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر

عظیم‌تر باشند و طبقهٔ اعلای جهنم عذاب بیشتر کنند و ایشان از بسیاری معصیت‌ها عذاب ایشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیم‌تر است و این جماعت را
شیعه ما نمی‌نامند بلکه محبان می‌نامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما می‌گویند نیست شیعهٔ ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید
و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا روایت کرده‌اند که فرمود که بخدا سوگند که هیچ‌یک از شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند
که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن هست فرمود در سورهٔ رحمن که می‌فرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس ولا جان یعنی سوال کرده نمی‌شود
از گناهان او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت که منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که اول عثمان انداخت و اگر نباشد باید
عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند
گفتم ما نزد دشمنان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت‌پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من
اعاده کردم فرمود بخدا سوگند که دو نفر از شما داخل جهنم نمی‌شوند نه والله که یکی نیز داخل نمی‌شود شما باید اهل این آیه که مضمونش این است چه می‌شود ما را
چرا نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم می‌شمردیم پس فرمود که دشمنان شما را در جهنم طلب می‌کنند و یکی از شما را در آنجا نمی‌یابند
و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا فرمود
یا علی تو در قیامت بنور من متوسل می‌شوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور فرزندان تو پس کجا خواهند برد شما را بغیر از
بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان
من بسوی آنچه تفضیل داده‌ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند
گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما یا نسیمی بما رسیده پس مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری
بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی‌ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر
ترا من پنهان نمی‌کردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد نماید و او تصدیق نماید پس همه گویند یا فلان که عذر گناهان
ما را از خدا طلب بکن که ما را ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان در بهشت ملامت کنند و ایشان را
جهنمیان گویند پس ایشان گویند یا فلان که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب جهنم نجات داد پس دعا کنید که این نام را
از ما [illegible] بهشت [illegible] جای بجای ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ما [illegible]
در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق
از جهنمیین فرمود که پدرم می‌گفت که از جهنم بیرون می‌آیند پس ایشان را می‌آورند بسوی چشمه‌ای نزد دروازهٔ بهشت که آن را عین الحیوان می‌گویند
پس از آب آن چشمه بر ایشان می‌ریزند پس می‌رویند چنانکه گیاه می‌روید گوشت و پوست و موی ایشان می‌روید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است
از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم شود پس او را بیرون می‌آورند و داخل بهشت می‌کنند حضرت فرمود
اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب می‌گفت فرمود که مردی چند را بیرون می‌آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس
می‌برند ایشان را بسوی نهری [illegible] در بهشت که آن را [illegible] ایشان می‌ریزند پس گوشت و موی [illegible]
ایشان می‌روید [illegible] زغال [illegible]

شفاعت ایشان در می یابد پس بسوی ایشان بسوی نهری که از در قصر اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس بسوی دیگر میروید گوشتهای ایشان
و خونهای ایشان و بطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس میگویند اهل بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس بجمله
بلند میگفتند که خدا و بجمالی ابرار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را
شفاعت نرسد نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق عرض کردم که شیعیان میگویند و تعجب میکنند
از جماعتی که دعوی می کنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا
نمی خوانند قول حقتعالی را ومن دونهما جنتان در بهشت جنتی نیست غیر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی نیست غیر از آتشی میباشد آنها با دوستان
خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم و وقتی قائم
ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا ببستان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت
روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود
و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند
و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که درین احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم
بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در ابتدا داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد
و ابن بابویه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مومنی را بعد از آنکه
او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را بعد از آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش
میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق نیز این را روایت
کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای
شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگویید و اعتقادهای شما را نمی داند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن
میدارد و نمیداند چه میگویید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت
صادق عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم بسیار تعجب میکنم از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان
را امانت و راستگویی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و راستگویی و وفا ندارند پس حضرت
درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا
نباشد امامت او و عتابی نیست بر کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را
دینی نیست و اینها را عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
و فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی

ظلمت یا تاریکی یا حضرت فرموده یعنی ایشان بر نور اسلام اند چون اختیار کرده اند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب
نار اند همیشه در جهنم خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی
را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و البته
عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمگار و بدکار باشند
و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا
نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد
هر چند در اعمال خود بدکردار و ستمگار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت
شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود و هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر کس مظلمه او را
در میان او و مردم باشد بخشش میکنیم از ایشان و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضاً
از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول خدا بعلی گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که
نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرموده است
از مودت ما اهل بیت بردارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که
جانم بدست قدرت او است که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی
که رسول خدا گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضاً از حضرت امام رضا روایت
کرده است که رسول خدا فرموده است که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی
که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که نمی خورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً از حضرت
باقر روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست
که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند در بدنش از علتها و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند
و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است در اعمال
ایمانی را همراه آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت لیکن او در آخرت با پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صلحا خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت
دیگری ندارد و دوم مؤمنی است که پای او می لغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روئیده گاهی کج میشود و گاهی راست
میایستد و بهر طرف که باد او را میگرداند میگردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است
و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت
است بدرستیکه حقتعالی میفرماید که پس لازم است که نجات دهیم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که روز

حضرت رسول در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند فرمود جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود پس سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر کس دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این است و او آن کسی است که نصب عداوت ما کند پست ترین مومنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند و در مرد پست کس اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلایی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی برای او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راست اند و بر خیر اند و پدرم میگفت که دوست دار دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند بسیار روزه دار باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضاً از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند سواره بر ناقه هایی که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامه های سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشند و آن ناقه ها از نور باشند و جهاز آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید الله بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر اشاره نمود که بلی و ایضاً روایت کرده است عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسند صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند همین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناختند شیعیان شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان

از فقرا و مساکین و فرزندان و یتیمان و در راستگویی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگهداشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله
باشند ... پس جابر گفت یا ابن رسول الله احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر به راه های باطل مرو دیگر همین
بس نیست مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی
و متابعت رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت او را فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل آنچه نزد
خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر
باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش
نیست شما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمی توان رسید مگر به پرهیزگاری
... در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد
او در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها
شیعیان اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در شبی از شب ها از مسجد بیرون آمد
متوجه صحرا شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاده از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیرالمؤمنین پس آنحضرت
نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد روبان از بیداری
شب ... از بسیاری گریه ... خشک شده ... ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت و شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری روزه
... ایشان ... از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روهای ایشان نشسته ... از حضرت باقر منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت
خدا کند ... و از حضرت صادق روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را
... شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما ایشانند ...
... بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
... داده شود ... خیر بسیاری ... شناختن امام است و اجتناب کبائری
که خدا وعده آتش بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است گفت از حضرت کاظم پرسیدم که گناهان
کبیره آیا ... را از ایمان بیرون میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز ... حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مومن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مومن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان
است ابدی خواهد بود یا عذابش منقطع خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و آنرا حلال داند
بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه که کرده است حرام است و بر آن
... او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ... خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه بدارد و نماز کند
و گمان کند که مسلمان است کسی که چون امین اش دانند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه

احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جملهٔ آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مترددمیان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجا و چون غالب شود منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس شیوهٔ ایمان و دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر درد را بتو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است که ما غرّک بربّک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخباریکه متضمن تهدید و وعید و عقوبت های شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی کنی که شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردید چرا آن شفعا خود شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جان سوز از سینهٔ حقیقت و خفیه میکشیده اند و نهرها از آب دیدهٔ حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضاً شفاعت فرع بایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضاً چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقائد ایمانی را در صندوق سینه و حقهٔ دل تو گذاشته اند و فرائض و ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازالهٔ اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را باندرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقائق ایمانی ببر باید یا بآتش شک و شبهه را باطل گرداند و تو باید یک از پاسبانان را بدر نکنی که اینها ضرور نیست قفلها و در بندها را می گشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا داده و ملائکه رحمت را که حارسان دین اند از خود رانده و شب و روز آن دزدان ایمان یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطان اند و جان کندن شیاطین عدیله نیز با پریشان میگردند و گهی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه تو مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلّی اعمل صالحاً گوئی فائده نکند و شفعای تو همه خصمان تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غیر دریا باطل ابتر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق فرموده است که حقتعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آن که ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای آن میگفتند که می دانستند که بعضی دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضاً آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه بآنها مغرور میشوند و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث کدام معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضاً مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت

چه بدین لبس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را از دعا و عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلاف است در معانی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه چون خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قائل شده است لیکن در معانی تصدیق خلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند سخن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بهم رسد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول الله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئی است هویدا پس فرموده است و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از و صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و بدین خود قرار دهد و عازم باظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هر چند بدل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعت واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارت است از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابی علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سوم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارت است از اعتقادات و عبادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید ره باین قائل شده است و یا عبارت است از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بآنها قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر میکند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قائل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقائد

حقه است با ترک کبائر و فعل فرائض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از
اخبار صحیحه معتبره ظاهر میشود و سوم آنکه عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود و چهارم یقین بعقاید
حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات و پنجم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه
چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانچه از حضرت امام رضا منقول است که اصحاب کبائر نه مؤمن اند نه کافر
بلکه محل شفاعت اند و مسلمان اند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است
و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان
در وقت ارتکاب زنا و دزدی از او مفارقت میکند و چون فارغ شود یا توبه کند باو عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبائر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن و دوم
عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب کبیره
باشند از گناهان یا تارک فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و محشور با صدیقان است یا تضاعف ثواب
و رفع درجات سوم عقاید حقه است بالیقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه
و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان
مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک اند احادیث بسیار وارد شده است
که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از
انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد ذی الجلال و شفقت
کبری و المقامات العلی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود
در دنیا امان یافتن است از جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن
یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و اورا از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد
یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها
بر او وارد شود و بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را
باین معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال ایشان و بر هر تقدیر مشروط است
بآنکه فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانچه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق ارباب مذاهب
باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناوسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشری است
زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا
نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود گو در دل اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بامامت ائمه
نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و اورا نکاح توان کرد و مستحق

ملیرفت از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل
سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان تمام آیات و اخبار میتوان شد و در
هر مقام مناسب آن مقام هر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال
و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سوم آنست که ایمان محض عقاید
حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا شرط اعمال و ترک مناهی دارد اطلاق میکنند محمول بر کمال ایمان باشد و مرتبه کمال ایمان
بسیار است و آیات و اخبار متعلقه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزدیک
است بوجه اول اما احسن بوجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم که ایمان اصل اعتقادات است و عقاید و ایمان ... میان
با اعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند دارد و مشتمل بسیار از اعمال
و عبادات وارد و مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد
اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد اعتقاد او بیشتر ظاهر میشود
و خوف و هراس او بیشتر میشود و تدبیر بیشتر میکند تا آنکه بچشم خود می بیند که شیر از دور می آید در آن وقت بیتابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامها
بلند خود را بزیر می اندازد و همچنین سایر مراتب ایمان ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود و شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش
از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمان اند چنانکه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول
فرمود که ایمان بآراستن خود و بآرزوها درست نمیشود و ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و گواهی
بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات ایمانی و روحانی نیز بقلب است و چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری
آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است
چنانچه حق تعالی در شأن کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند
و کورانند و لیس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست ولکن دیده های دلها که در سینه هاست
ایشان کور است و این بسبب آنست که حیات عبارت از امریست که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات
ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقی است
و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را
بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان
حضرت ملک ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزن ها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع
روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه
قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی
بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که محلش خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه
عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف به بدن و آلات آنست

و باین جهت با آنکه از عالم قدس ست تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و ماده لا بخیری که باعث حیات بدن ست و منشا حس و حرکات جزئیه است که روح
حیوانی ست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب ست بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع
شده است و مدار اصلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا
و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر
بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند
و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و چندین دل بشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و اقسام عقلی
و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت احتیاج هر یک بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته
جاریست آماینده را ضرورست که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زائل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی
بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زائل گرداند تا آن دو عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا
بتایید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه
آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی ست و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث
است تمام بدن خبیث ست و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسم اند یکی دل سرنگون ست که هیچ چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافرست و یکی دل آنست که خیر
و شر هر دو در آن در می آید هر یک که قویتر است بر دل غالب میگردد و یکی دل است که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است
که پیوسته انوار آن ساطع ست و هرگز نورش منطفی نمیشود و آن دل مومن ست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که منزلت قلب
از بدن آدمی بمنزله امام ست نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دل اند و همه از جانب او متحمل اند و همه را
خبر میدهد از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول می کنند همچنین امام بمنزله جان عالم ست و باین نحو می باید او را اطاعت کنند
و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او ست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم
در دل او ست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس هرگاه که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایب را بآنها ببیند
و عیبهای خود را بآنها می داند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش هست
روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرها را تلقین می نماید پس هر یک
که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق فرمود که پدرم فرمود که هیچ چیز دل را فاسد تر نمیگرداند از گناه بدرستیکه دل مرتکب
گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی
بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المومنین منقولست
که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی دل و قساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و درین باب احادیث بسیار ست و این
رساله گنجایش زیاده ازین ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی از اعمال دل ست و مراتب مختلفه میدارد
و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آن اند و باین وجه جمع میان جمیع
آیات و اخبار میتوان نمود و درین مقام بیان چند معنی دیگر ضرورست اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان

هست یا نه اکثر متکلمین گفته‌اند که ایمان عبارت است از یقین بعقاید ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فروع
خلاف در معنی ایمان قرار داده‌اند و گفته‌اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاده
و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی
و نقصان میکند تاویل کرده‌اند که مراد زیادتی کمال ایمان و کمال نقصان آنست و بنابر تحقیق که سابقاً مذکور شد میتواند بود
که در اصل یقین هم ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم گفته است که سوال کرد از حق تعالی که پروردگارا بنما
که چگونه زنده میکنی مرده‌ها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و ایضاً در وصف
مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میگرداند ایمان ایشان را و باز فرموده است زیاده شد ایشان را
ایمان با ایمان ایشان و ازین باب دلائل در آیات و اخبار بسیار است و ایضاً معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین
رسول خدا و ائمه هدی نیست و حضرت امیرالمؤمنین فرموده که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این یقین
مخصوص آنحضرت و امثال اوست و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که روزی رسول خدا نماز صبح میکرد پس نظر کرد بسوی
جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می‌آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بچه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده‌ام یا رسول الله با یقین حضرت
فرمود که بهر چیزی که دعوی میکنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده‌اند
و خلائق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل بهشت را که متنعم می‌شوند در بهشت و بر کرسیها نشسته
تکیه کرده‌اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا از صفیر
و آواز جهنم در گوشم نشسته است پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود این بنده‌ای است که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است
پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حالی که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار
که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر در رساله قواعد العقائد گفته است
که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری
پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه معصومین بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان
معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل تصدیق به نبوت دانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است چنانکه محقق [illegible] گفته [illegible] امثال آنها [illegible] نیست
که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن [illegible] مگر آنکه کسی [illegible] باشد که تازه مسلمان شده
و هنوز اطلاع بر ضروریات اسلام بهم نرسانیده باشد [illegible] محقق ثانی [illegible] گفته که معانی [illegible] ایمان بآنها حاصل

میشود پنج اصل ست اوّل معرفت حق جلّ و علاست و مراد بآن تصدیق جازم ثابت ست بآنکه خداوند عالمیان موجود ست و ازلی و ابدی نیست و واجب الوجود بالذات ست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیهٔ ثبوتیهٔ او و منزّه داند او را از آنچه لائق بعظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیهٔ الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت ست قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و علامه رحمه الله و بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت ست و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دوم تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلاً قبیح است از و صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و بامورى که بر خود واجب گردانیده و حکمت آنست که فعل عبث از و صادر نمیشود و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت ست سوم تصدیق بنبوت محمد ست و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلاً در آنچه معلوم باشد تفصیلاً و اجمالاً در آنچه معلوم باشد اجمالاً و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلّف قادر باشد بر علم آنها تفصیلاً واجب ست علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرائع از برای عمل بآن و امّا تفصیلاً آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سائر امورى که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر ست در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلاً معتبر ست در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالاً کافی باشد باین معنی که اگر مکلّف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق ست بحیثیتی که هر وقت خبر داده و ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلاً تصدیق نماید بآن تفصیلاً مؤمن ست هر چند مطلع نبوده بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید این ست آنکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی [illegible] لازم آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید ست از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از کمالات ایمان ست و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن لیکن این سبب نیست از برای وجوب آن نه از جهت که ایمان موقوف ست بر آن و آیا معتبر ست در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران ست و بعد از و پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و ظاهر آنست از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر ست و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگر چه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلاً و بسایر ما جاء به النبی اجمالاً کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد و ندیده باشد که اینها مطلع نگردیده باشد مثل نماز و روزهٔ ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القا باو اگر

قبول کنند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول ص
و این اصل مخصوص فرقهٔ امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم
بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوب اند نه
باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم
ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان الیقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام سابق اخذ کرده است بالنفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان فائض میشد یا بجهات
دیگر که موجب الیقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را بآن محتاج میشدند
ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و آنکه
دنیا به تمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است و او زنده است و چون از جانب
خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است
آن دو وجه که در خصوص گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند
خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد بامامت و وجوب اطاعت چنانکه
از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه ع بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار
میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را
تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب حدیث و رجال روایات هست که دلالت
بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعیست که بعد از امامت ائمه ع بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم
عامی که شیخ زین الدین ره فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است
بوجهی نیست زیرا که بسیاری از صفات ائمه است که از ضروریات دین شیعهٔ امامیه شده است و هر ضروریست رسیده است که ائمه ع اقرار فرموده اند
و این نیز ضروری دین امامیه شده که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک از خصوص
دیگری چگونه اثبات میکنند پس چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار
ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه هدی است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروریات
دین شیعه است از تشیع بدر میرود آنچه وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه ع و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود
و آنکه حضرت مهدی زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالم اند بجمیع علوم که امت بآن محتاج اند
و امثال اینها همه اینها ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که علما مختلفند یا خبر
ظاهر باشد و بعضی ظاهر نباشد و هیچ ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان
و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بودن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث

ظاهر می شود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند و لهذا ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضاً اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر ضلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر از فضلا علما آنها را تاویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیکان و بدان مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو کرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اند اعتقاد تفصیلی در آنجا تفصیل است باینکه اگر امامت دوازده امام را بالتفصیل از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا به تواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد برای او لازم نخواهد بود و در قبر سؤال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام محمول برین است پس فرموده است

اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان به اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قائل شده اند پس از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقاً مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلائل سمعیه بر آن دلالت کرده از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق به آنها اجمالا از برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق به تفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل به آنها مخل بایمان نمی باشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سوم در معنی اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان بیک معنی وارد اند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است یا اعتقاد به آنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو اعتقاد به آن هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخل اند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان جاری نیز میشود و در اکثر معانی ایمان که سابقاً مذکور شد اسلام را اطلاق می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات شان آنها است که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضاً خلاف است در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیک اند بیکدیگر بظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع برین کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضاً در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضاً حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواهد نصیر

علیه الرحمة در حصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی و در ایمان و قائلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند باآنکه در صدر اسلام اکتفا نموده است که در اول حال القای دلائل و براهین برایشان نکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین می‌نموده اند و ایضاً لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلائل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مومنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلائل وجود صانع و توحید و سائر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسیدند که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل دانسته گفت بپشکل شتر راه که می بینیم استدلال میکنیم که شتری ازین راه رفته است و چون پای آدمی میبینیم میدانیم که آدمی ازینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستاره‌های روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمی کند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بچسبید بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است و کسیکه رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که اسلام میآوردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر می فرمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطیل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهره نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در پنجم خلاف است در آنکه مومن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زائل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمی شود توبهٔ ایشان و ایشان اند گمراهان و ایضاً فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی را از آنها که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و ازین باب آیات بسیار است و نسبت به سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زائل نمی تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانچه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهنهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان

ایمان

ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمی کند آنکه
در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم
بارتداد او بکنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد و نزد خدا بایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است
از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که تا اساس آنچه محفوظ باشد و کسی جرأت برین امور نکند چنین گفته اند بعض
از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول
ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه یا از براهین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر رفع
آنها نداشته باشد زایل گردد و بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن که بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر
تسلیم کنیم که زوال یقین باقی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف محرمات الهی
جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این
افعال از و صادر شود دلیل آنست که باین یقین متصف نبوده باشد و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص
مقربان است که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از و محال است و اگر بمحض علم تجویز احتمال نقیض
باشد باعتبار دلیلی که بران قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از و ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر
قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و کوهها زایل می شود و آن زایل نمی شود و ایمانی
هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب می کند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند
حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمی خواند احدی را بسوی
کفر پس هر که ایمان آورد نزد خدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی فرماید او را خدای عزوجل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس
مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل می فرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه
مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بران نمی شناسند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را
بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد و مولف گوید که گویا مراد از فطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند حاصل
جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند قابلیات و استعدادات ایشان و حجت
خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و تکلیف را و قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر بسبب خلقت
و بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق تعالی و فیاض مطلق گردیده اند و اینها صاحب ایمان مستقر گردیده
و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر
بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان شده و محتمل است که مراد بان در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بان هدایت عامه هدایت
یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول بطریقه اخبار اوفق و انسب است و بسند صحیح از حضرت امام باقر علیه السلام و حضرت صادق روایت

کرده است که آفریده است حق تعالی خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو جماعت آفریده است
و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و به سند حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در شام مؤمن است و در صبح کافر و گروهی هستند که
ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می نامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من
در خدمت حضرت صادق نشسته بودم و حضرت موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من بآنحضرت علیه السلام
گفتم که ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از آن امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم
و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت و آن کودک فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز
زایل نمی شود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمی شود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را
معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از اینها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت
حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سوال و جواب را نقل کردم بآنحضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و به سند دیگر از آنحضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است اوصیای پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است اوصیای
پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مومنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریت داده است
اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خود ثابت خواهند بود و به سند دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و ویل و تمام
ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر
آنرا پرسیدند که چیست حال آن جماعت که نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتارش پس گواهی
داده شده است از برای او به نجات و هر که فعلش با قول او موافق نباشد پس او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی خلق کرده است دلهای مومنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد که بگشاید آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر نمی گرداند میفرستد
بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیان است و به روایت دیگر فرمود که دل آدمی
مضطرب می باشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی
فرموده است و من یومن بالله یهد قلبه و در قرائت اهل البیت چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب
مولف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق
آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا
و اوصیا و اکمل مومنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل
تکلیف محال است و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که
ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معارین است و
در بعضی زوالش ممکن نیست به قبول شبهه با اعتقاد و نه بعمل و در بعضی ممکن است زوالش بقبول نقیض شبهه با اعتقاد و مانند جمعی از کفره که علم بصدق حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله یا بشبهه انکار میکردند مانند ابوجهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که بعض

بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط الیقین جزم در ایمان شکی نیست و در اکثر مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن مشهور و در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باخلال یکی از آن عقاید حقه حاصل می شود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید حقه مشروط است بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر می شود و از ایمان بدر می رود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بنفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن می گذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمداً یا انداختن نجاسات در کعبه مشرفه عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر چه توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا می شود و عده وفات می دارد و مالش را میان وارثان او قسمت می کنند این حکم او است ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او را وقوع می دانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست که مکلف باسلام هست و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملاتش صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمی گردد و اما بعد عده گفته اند که آن زن را بعقد دیگر می تواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز می تواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محال است که خود بر خود لازم کرده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند که حدی ندارد تا احتمال می دهد که او بر گردد او را امر نمایند و جبر میکنند و بعد از آنکه مأیوس شوند او را می کشند و این احکام در باب مردان است و زنان بعد از مرتد شدن حبس ابد می کنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را امر نمایند که مسلمان شود

و این چنین از علمای قائل شده است که هر که متیقن است خواه علمی باشد خواه قطعی یا ظنی تقلید او نمیکند اگر او چه کند قبول نمیکند الا او را می شمرد و
اکثر سنیان با این قائل اند و خالی از قوتی نیست و با آنکه علمای حلادشیه عامه قبول گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصر
نکرده اند آنها را و متفرق در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که درین مقام بعضی از ضروریات دین گفته شود
بدانکه ضروری دین امری را می گویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن
دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات
هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنابر قول اظهر هرچند بعضی از صور خفائی داشته باشد
و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنابر اظهر و واجب
بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه
ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل
بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن مجملا اعم
از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنابر احتمال و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله
و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن پسر مردم از روی
شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب انگور بلکه بوزه و شرابهائی که غیر از انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی
حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنابر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله بنابر احتمالی و
حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهتی مسلمان را و آزردن و
تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب بنابر احتمالی و اقوی و راجح بودن به نیکی با پدر و
مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر
وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنابر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث
حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت جانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی
مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنابر اظهر و مودت اهلبیت رسالت و تعظیم ایشان و اینکه نواصب و
خوارج کافر اند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموریکه متواتر و معلوم باشد نزد
عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنابر اظهر و آنکه امام زیاده از
دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و ادیان باطله را غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بناحق کردند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت کرده اند

و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و ... و یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهم جنگ کرده تو بلا علوم نشده است تبری از جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد و محبت بحضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و
شیعیان ایشان عموما و حلال بودن متعه حج و متعه و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و مسح پا در وضو و رجحان از بالا به پائین شستن اعضای وضو بنابر اظهر
و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بنابر احتمال
و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان
شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه بسیار سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنابر احتمال
اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بر بنابر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از ضروریات دین اسلام می توان
شمرد و بجا اهر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد از او انکار ضروریات
دین ایمان نخواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروریات
دین اینها بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و
در باب برائت از ابو بکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان نجوید
شیعه ما نیست بلکه دشمن ما ست و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده ام و در کتاب بحار الانوار
زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مامون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام
آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و احد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاج اند و او قائم بذات خود است و همه
باو قائم است و شنوا و بینا است و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و خواهد بود و عالمی است که بهیچ چیز جاهل نیست و نمی باشد و قادری است که
هرگز عاجز نمی شود و بی نیاز است که هرگز محتاج نمیشود و عادلی است که هرگز جور نمیکند و آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد
و ضدی ندارد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادات و دعا و امید داشتن و ترسیدن و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او
و برگزیده او است از خلق او و بهترین مرسلان است و خاتم پیغمبران است و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست و تبدیل کننده نیست
ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است
از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند
حکیم کریم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید که ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن
و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل او بیاورد و گواهی دهی که
دلیل و راه نما بعد از او و حجت بر مومنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی او و خلیفه و ولی او که نسبت
باو بمنزله هارون است از موسی علیه السلام و او علی بن ابی طالب علیه السلام است که امیر مومنان است و امام متقیان و کشاننده شیعیان دست و پا سفید
خود است ببهشت و بهترین اوصیاء و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است و پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام
و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند
عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت

ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و راست گوئی و عفت و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و صبر و نیکوئی با مردم و مصاحبت کردن با خوبان پس افعال وضو را فرمود و مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غائط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه با مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را فرمود و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد در پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمی توان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز سلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر کنی روزه را نیز باید افطار کنی و کسیکه در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پائین پای قبر بزیر برند و هموار بقبر ببرند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و اجناس و مسائل خمس را بیان فرمود و زکوة فطره را و احکام حائض و مستحاضه و نفسا را فرمود و روزه ماه رمضان واجب است روزه را بنابر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افراد را که عامه میکنند نمی باشد مگر از برای اهل مکه و کسی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نتوان بست و جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و هر که کشته شود پیش نفس خود پس او شهید است هر که کشته شود پیش اهل خود پس او شهید است و نکشند کافر را و ناصبی را در دار تقیه مگر کشنده باغی را و این وقتی است که بترسی بر نفس خود حلال نیست ترا مالهای مخالفان و غیر ایشان و حدیث و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمیکه کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود از او گناه و کفاره ندارد و طلاق بغیر سنت که سنیان می کنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار بخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس می گویند که اینها شوهر دارند و زیاده از چهار زن از روی عقد دائم نمی توان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او واجب است در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و ذبح کردن یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی با پدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد ذبح کردن مادر آنست اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر خطاب در میراث میکنند بدعت است و مخالفت قرآنست و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او حصه قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسیکه سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر خطاب کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد

و ختنه سنت واجب است از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و خدای تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل خدا نیست
فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قائل مشو
که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناه گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان بیگناه مردان را عقاب نمیکند خدا
فرموده است متحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راست که عفو کند از گناه و تفضل کند
بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را اکراه می کنند
در معصیت می افکنند و اختیار نمی کند از برای پیغمبری و برنمی گزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او اطاعت شیطان
خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان
مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتیکه دزدی می کند و زنا کننده مؤمن نیست در وقتیکه زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب
جهنم میگردند مسلمان اند و نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمی کند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد
کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل
توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جائز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار
ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرائض است که خدا بر انسان
واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت است بدل و اقرار است بزبان و عمل است باعضا [illegible] بعد از
قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون
آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت امام را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت
را شکستند و پرده حرمت رسول صلی الله علیه و آله دریدند و زوجه آن حضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند و
شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان
صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده ها و بیرون کرده های رسول صلی الله علیه و آله را پناه دادند و اموال را [illegible] قسمت کردند [illegible]
مثل معاویه و عمرو بن العاص [illegible] و بیزاری از اتباع ایشان که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند [illegible] مهاجران
و اهل فضل و صلاح از سابقین [illegible] و بیزاری از آنها که [illegible] مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت و خوارج که [illegible]
شان ایشان فرموده [illegible] ایشان [illegible] کافر شدند
بآیات پروردگار [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
ایشان [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
علیهم السلام [illegible]

و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر بشراب نمیشود زیرا که دوا نمی کشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبائر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی بخوردن و ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوت و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اطاعت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را عبث ضائع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بعید تأخیر کردن و جنگ با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرائع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد ببرند و قبر را مربع کنند و مسطح بکنند و محبت دوستان خدا و اهل بیت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و هتک حرمت آنحضرت صلوات الله علیه نمودند و از فاطمه علیها السلام فدک را غصب کردند و منع نمودند میراث او را و حق شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهلبیت گذاشتند و تغییر سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم الهاویه و بیزاری از قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه علیهم السلام واجبست و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنانند نه کافران و شفاعت جائز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کبائر اول مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شرائع حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم

مقصد ششم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از آن حال تکلیف آن محال است و بعد از آن مکلف می شود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسائر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه

نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بر این بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است
از صبی تا بالغ شود پس می باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان
بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند
در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است
و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر جمیع کس در اول زمان عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت
است باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور لازم می آید تکلیف
ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری است که
از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنابر آنکه واسطه نیست میان این دو پس
می باید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمی شود جواب میگوئیم که ممکن است داخل شدن
او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را
تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة و در وقت نظر و فکر
بلکه تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او
باقی است بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و حق
آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی بحالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی می فرماید لا یکلف الله
نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را با او داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و
محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که تفسیر این قول ما اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت بکرد
بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در آن
کتاب امر و نهی کرد و امر کرد بنماز و روزه پس فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان
آسان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که با ایشان گذاشته است و هرچه خواهند میتوانند
کرد بلکه هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت
ایشانست و هرچه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است ولیکن مردم را در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت
مخالفت میکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر
محسنان و نیکوکاران راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم
چیزی که شما را بر آن سوار کنم برگردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس از اینها تکلیف برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان
دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمی گیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است
و بایشان شناسانده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که نبوده است که خدا گمراه کند گروهی را
بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی تا شناساند بایشان آنچه باعث

خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه
باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند
یا ترک میکند و باز فرموده است اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه
حق برای او ظاهر میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود
کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند
که بوقت آن آلت توان رسید فرمودند پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمودند بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف
نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا راست بر خلق که
بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق است که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از آنحضرت
پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمودند و در روایات دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است از ایشان
در آن تکلیف نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند
از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ایشان ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه
مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها
نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما مجملاً معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام
نکند او را بترک آن عقاب نمی کند و اتمام حجت انواع بسیار دارد یک قسم آنست که کسی که پدر و مادر او مسلمان باشند و در بلاد اسلام نشو و نما
کرده باشد بسبب حق در نفس او جا کرده است و در اول بلوغ اعتقاد ایشان دارد بدین حق و این چند قسم است یکی آنکه محض حسن ظن به پدر و مادر
از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و ظنی است که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد دوم آنکه دین حق
را بدلائل اجمالیه بپرورش او ضرور نیست در اول بلوغ علم باطنی بحسب العلم از روی آن دلائل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی
و اگر بعلم الیقین باشند و بعد از بلوغ بطاعت و عبادت و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نهایت
معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مراتب یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این باب
بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض شود که ایشان را از دین برگرداند بمحل عفو آلهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
علیهم السلام امیدوار خواهند بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف می باشند اگر
تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت
ایشان برمی انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر ترک کنند ایشان را معذور نمیدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش سخن حق
نشنوند و راه خیر و دین نجویند معذور نخواهند بود و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان فی الجمله بهم رسانیده باشند اهل
من جهل کلام الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود
ممکن نیست که ایشان معذور اند و اگر ... احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً مذکور شد

مجمل این است که حق تعالی اراده نمی کند ظلمی بر عباد و ظلم نمی کند تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و آنچه شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریک اند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق می کنند باعتبار نسبت بمافوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت به شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب می کنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشند مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می برد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را حقیر نمی باید شمرد و نسبت بخداوند کبیره صغیره حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است لیکن بعضی گناهان از بعضی بدتر است و بعضی نسبت ببعضی خرد تر بنابراین حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی برد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی آنها را بفضل خود می بخشد و گویا بمقتضای وعده خود عقاب نمی فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی آنست که مداومت بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما که صغیره بکند و بخاطرش نگذرد و نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست که اصرار نیست شاید اعمال صالحه او صغیره را محو نماید و کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید [illegible] بعضی گفته اند که اگر بعد از صغیره عزم صغیره دیگر داشته باشد اصرار بر فعل می باشد بعضی گفته اند همین که صغیره بکند [illegible] می آید و باین فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است [illegible] هر نوع که خواهد از انواع [illegible] بعضی قائل شده اند که هر یک از اینها اصرار است و بعضی [illegible] گناه هر چند از یک نوع نباشد مشخص که ارتکاب آن گناه زیاده از اجتناب باشد و هر گناه او بیشتر شود [illegible] و البته قدح در عدالت او میکند و آنچه حقیر گفته است آنست که محض عزم صغیره بعد از [illegible] اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن انواع صغیره که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و دلالت بر آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند گناهی است که حق تعالی در قرآن وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر به بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سوم فحش گفتن است بزنان

عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی
سیزده گناه دیگر را بر اینها افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی
و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را
اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند بغیر حال ضرورت و رشوت گرفتن
و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف
کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت
امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبائر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت
و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم
بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در
قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی
اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است
و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص واقع شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن
و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز
عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اینها
آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب به شصت و هشت میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است
و آنها است که در حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال
استطاعت بدون عذر و آشامیدن مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت شاید در این زمان رفتن
ببلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و
عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر آنکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند
کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها
کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قوادی و مساحقی و در حرام اصرار بر گناهان صغیره
و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلاف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن
بی سببی زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسیکه مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال
خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای
ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن

ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و آزار مسلم تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا مکرر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر اینها و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین ع را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیهای برای زنان هرگاه مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بجواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آینده است و هیچ تحریری در آن نباشد و همچنین گاه است که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیث که در باب خواندن قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است محمول بر این باشد و آنچه تصریح به ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مثل طنبوره و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردگان بازی و هرچه در آن گروبندی باشد مگر در شمشیربازی و نیزه بازی و اسب دوانی و شتر دوانی و الاغ دوانی و استر دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمارها که نهی از اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هرچند گرو نه بندد و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردگان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک زده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آنحالت در گناه مساوی اند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا کرده و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آن نهاده بر ساعت منتظر غضب الهی اند اما گرو دویدن و سنگ گیرودانداختن و چیزهای سنگین را گرو برداشتن و بلند کردن و کشتی گیر دو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گروبندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم به حرمت مشکل است خصوصاً هرگاه بقصد غرض صحیح

و غلبه بر خصم بوده باشد و جنگ و در خصوص کشتی احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحیثیت کشتی گرفتن حسنین علیهما السلام در حضور
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیه السلام هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد
و علامه رحمه الله حرام کرده است گرو بستن انگشتر بازی و اعلام آنکه وارد است در حدیث است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو
انداختن و بپا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو پراندن و پای دویدن
فرستادن و دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است
و از برای فرستادن نامه با جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدان غرض باشد بخلاف است و جواز خالی از
قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که
متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه یا ظروف همسایگان اشتمال
داشته باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه
و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ بیکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت
باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مومنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا مطلقا خواه
معین خواه غیر معین خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر
و آن گرهی است یا افسونی یا نوشتنی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری
بیا تر آن کرده و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را
مثل صرع یا حاضر شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل
کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا
بیرا است و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه برای آنکه احتراز از آن بکنند و شاید که واجب کفائی باشد
بجهت فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که چون حضرت رسول
با جمعی ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه ... اگر انگشتان را ... پیغمبر
صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان
سحر ابا میشد احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام اوان اصح تر و ظاهرتر است که احتمال سحر در آنها رود و عجایب و ...
کنند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین نهر از آن سیراب شوند یا عصا مار شود و عصاها و ریسمانها را ببلع کند و بعد از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر انشاء الله مخفی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی
وارد شده است که حل سحر بکنی اما نبندی و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آن که بقرآن و ذکر و دعا حل کنی و بر طرف کنی سحر را نه بسحر و کسی که
داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملی است که اطاعت آن بعضی از
جن حاصل گردد و آدمی را خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک است بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کهانت
کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال عجیبه است
که مردم گیران می کنند که بتعجیل دستی کاری چند می کنند که غریب بنماید و کسبش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد

یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و غدر و مال ضایع کردن ست و فریب دادن مردم و همه اینها حرام خواهد بود و اگر ممکن باشد
که اصلی داشته باشد و ظن غالب آنست که درین زمان کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام ست و بر فرض محال
که کسی داند که درین اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط اولی
اجتناب از همه اینها ست و ایضاً خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن ست بعلامتی از مشابهت ترکیب
صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه مذکور شد و ارباب قیافه پای او و پدر او زید را
ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام ست که جزم بآن بکنند و امر حرامی بران مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که
شرعاً ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند و امثال اینها و در عرب عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت آدمی بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع
کرده اند بر حرمت فروختن چیزی که شراب گردد ... مانند انگور و مسکرات مانند بوزه و فروختن سگ غیر سگ شکاری و گله
و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در فروختن عذره و بول ماکول اللحم خلاف است
و جایز بودن اقوی است و روغنیکه نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان
و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و در غیر اینها بودن امثال آنها توان کرد و بعضی انتفاعها نیز بآن چرب توان کرد در وقتی که اشیا نجس
کرده باشد مشهور آنست که مطلقاً استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه امور
که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند ست که کافران آنها را عبادت
و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیه السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه
و نای و دف و نقاره و امثال اینها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از مصوبات
بعمل آید که مقصود مشتری از برای آن منفعت حلال بود اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام ست که شکسته اش
قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی مستعمل شود و
اعتماد بدیانت مشتری داشته باشد میتوانند فروخت و بعضی علما گفته اند که بانواع آنها ناخوشند از نهی میتوانند فروخت و در فروختن
ظروف طلا و نقره نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتیکه جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و
بعضی مطلقاً حرام دانسته اند و بعضی گفته اند حرام ست فروختن اسلحه با هر زمان و دزدان از برای این امور مطلقاً و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است
فروختن انگور از برای شراب کردن هر گاه مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در متن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب
از برای تراشیدن بت یا آلات قمار اگر بکسی بفروشد که این کار را کند و مذکور نشود که از برای این بخرد مشهور کراهت ست و بعضی حرام دانسته اند
و از احادیث جواز بسیار است و ایضاً خلاف ست در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن مسکرات
و ایضاً خلاف ست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز ست خصوصاً حیواناتی که شکار کنند مانند باز
و یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه ست و بعضی دعوای اجماع بران کرده اند و ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان
ست مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن براج گفته است که پیش از دباغت تصرف نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و

ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان خوردن و اقتنا ایشان نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر شخصی بر یک طرف آن نتاید سایه اندازد خواه متصل به دیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبر آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه داشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صورت مجسم نیز مشهور حرمت است و کواکب را موثر دانستن چنانکه جمعی از علما قائلند کفر است و موثر ناقص دانستن یا آنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب و حرارت ماه در رطوبت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین و چنین کند در افلاک هر سه فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حقتعالی این را علامتی چند این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است که مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم یاد گرفتن و آموختن آن را حرام میدانند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد تاثیر نداشته باشد حرام نیست آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هستند و کمال این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این یک راه علم ایشانست با امور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در این و حکم کردن به حدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم را در این باب نیز علم ناقصی است و حقتعالی قادر است که دعا و تصدق و توسل بحضرات مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و ترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد را نحس گرداند لهذا در دفع نحوادث و رفع بلایا امر به تصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر به احتراز از بودن قمر در عقرب نموده اند گمان فقیر آنست که آن نیز موافق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده است و در میان عرب تقویم شایع نبوده است از عادات جمیله [illegible] معلوم است که بنا بر عادات و مصطلحات ایشان ابراز و ظاهر گذشته است که خواص و عوام ایشان یک نسبت داشته باشند و در بیان اکثر ستاره های عقرب به هیچ قوس منتقل شده است اما علم هیات افلاک پس حرکات اینها مشهور نیست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت و قدرت حقتعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاده بر آن موجب تضییع عمر است اکثر مبنی بر اوهام خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب به آنها منطبق میشود و بعضی حیران شده اند و از اشکالات آن فن عمرها صرف کرده اند و اصلاح نکرده اند و اکثر امور باید که مخالف اند و بغیر خداوند یگانه اینها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا علیهم السلام که با ایشان وحی و الهام بوده است دیگری را بر حقایق آن اطلاعی نیست اما قلیلی از آن که منجر به اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر آن بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله فرموده است که اما مثل فال و مثل آن اینها حرام است با اعتقاد مطابقت آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست اگر به سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مولف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار

و نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و بعضی گفته‌اند عراف خبر از آینده میدهد و کاهن خبر از گذشته بسند معتبر منقول است از حضرت امام علیه السلام که فرمود
صلی الله و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مرد منجمی
هستم که بسیار است که خبر میدهد کسی از مال و دزد برده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی و تصدیق او بکند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته‌اند
حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی زنان که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته‌اند حرام است مردان را
لباس زنان پوشیدن و خود را زینت کردن که مخصوص زنان باشد و سرمه بر چشم کشیدن و لباس مخصوص زنان پوشیدن
و خلخال و دستبند پوشیدن و همچنین گفته‌اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان است مانند عمامه و کمربند و خنجر بستن اینها خالی
از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت سایر اعضای زنان از قبیل سر حرام دانسته‌اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط
آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی
وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند طعامهای دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان که ایشان نیز دشمن من خواهند بود
چنانکه آنها دشمن من اند و اکثر علما گفته‌اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن
و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته‌اند که میتوان گرفت و همچنین
گفته‌اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت
بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده‌اند و روزی دادن موذنان و پیشنمازان و قاضی از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت
کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و طلاق و خواستگاری و جمعی از علما گفته‌اند جایز نیست
فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر خواهند بفروشند باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته‌اند و احوط آنست که جلد و غلاف را
بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود مصحفها را نفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمایی در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را
بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته‌اند که بر تو حرام خواهد بود و گناه آن بر تو خواهد بود و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است
که فرمود که مصحف را دوست میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت
مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند
و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جدول و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار دهند
و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را
که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را اجرت برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند
کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه
اصول دین و فروع دین را حرام دانسته‌اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته‌اند و حرمت
اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور میان علما آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت

ذکر اموریکه بعمل آوردن آنها حرام است

قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه اگر شرط کرده باشد کراهت
شدید وارد و احوط عدم شرط است و رشوت گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از جمله کبائر است
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوت گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و رشوت دادن نیز حرام است مگر آنکه محق
باشد و داند که بدون رشوت از برای او حکم نمیکنند و حق او ضائع میشود و درین صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور
و کسیکه اهلیت حکم کردن نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری
نشود و دران صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در ...
که اگر بحق نیز برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند ...
مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی هست که عشر
مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت این معاش من است حضرت فرمود اگر از برای خدا ...
خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن وراق منقول است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام
قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آنرا مگر
نوشتن قرآن را بطلا و فرمود که خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانچه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیر المؤمنین نه نوشتن
عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را
بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی را حرام دانسته اند و ...
او هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را
نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن
و سائر خدمات مساجد و در بعضی از اخبار منع از مطلق مباشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان باشد
و حقتعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس
یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان درین آیه مشرکان اند و بعضی گفته اند
مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر
ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم
بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت
مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب
منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سائر مخالفان و کتب حکما و صوفیه ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن
یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حق از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان
میتوان خرید و قبول میتوان کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر از کسی حرام گیرند
بر محلی یا جائی است گرفتن و درین شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از مال

صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد بهتر است
و احوط آنست که زن مرافعه نماید ... اگر زن از مال شوهر بی رخصت او ... و تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکرده باشد و بداند که
راضی است ... و مشهور آنست که اگر خود موصوف باین صفت باشد از برای خود میتواند برداشت
بعضی قید کرده اند ... و بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که با نهایت ... باشد بردارد و اما
بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی
کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است ... جایز است ... تمثال آن
انسان ساختن را بعضی کروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال ... از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بان کرده اند خواندن
قصه هائیست که همه آنها دروغ است مانند خواندن قصه حمزه و افسانه هائی که معلوم الکذب باشد یا افسانه هائیکه بعضی از آنها معلوم الکذب باشد ...
که مشتمل است بر ... انبیا ... فسوق ... با ایشان ... یا کرامات ... صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه ... مگر آنکه
غرض ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود و خواندن و شنیدن آنها چنانچه ... سماعون للکذب ... بعضی از تفاسیر
و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است ... و از جمله ... صحبت داشتن شب بقصه یا قصه خوانان که ... اختراعی را
نقل میکنند ... زیاده میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است ... قصه یا اختراعی
دیگر ... شیخ ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که قصه خوانان
در خدمت حضرت صادق علیه السلام ... از آنحضرت سوال کرد ... قصه خوانان
آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمودند ... هر که گوش بدهد بسخن گوینده ... پس
از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است ... از قول حق تعالی که
... حضرت فرمود ... قصه خوانان ... احوط آنست که قصه های ایام کفر جاهلیت و پادشاهان عجم ...
... ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله ...
کسی هست که میخرد حدیث باطل را ... از یاد خدا غافل گرداند و آیات قرآن را استهزا کند ... ایشانراست عذابی خوار
کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار
پادشاهان عجم را میخرید و میاورد از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم
قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش آمد ایشانرا شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را و این را کلینی نیز روایت کرده اند
و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند
تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
... احادیث جاهلیت ایام کفر را نقل میکند ... خواندن شعری که مشتمل ...
... باشد مکروه است بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و در شب جمعه و روز جمعه ... و حال احرام و در حرم ...
شعر حق باشد ... منقول است ... از آنکه ...

در آن روز رها نیست و از حضرت رسول منقول است که شعر از شیطان است اما از آنحضرت روایت کرده‌اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیرالمؤمنین و از حضرت امام رضا و سایر ائمه شعر نقل کرده‌اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده‌اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی و مرثیه حضرت امام حسین وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینه یا تعریف حسن پسری مطلقاً حرام است اگرچه واقع باشد و این سخن خوبی است و گفته‌اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکنند حرام نیست و بعضی گفته‌اند اگر هیچ حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد ولیکن اشتراط مروت که فقها گفته‌اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر محمل بر تجوز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی گفته‌اند که کذب بآن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر آن نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه انشا بر میگیرد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست و علما اینها را حرام دانسته‌اند مطلقاً اما چون اینها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می‌آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله کبایر شمرده‌اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقاً زیرا که ترک معاشرت اینها بسیار میباید و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده است و ایضاً مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنه در و دیوار بنظر حرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بلکه ممکن باشد زیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نبوده باشد و دیبای ممزوج و پالان ابریشم و امثال اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی هیچ یک گفته‌اند و احوط آنست که بر رو نپوشند و اگر تکیه یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده‌اند اما شراب و مست کننده را بایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کوبی که استعمال کنند مانند سرمه‌دان و شمشیر و زنجیر و حلقه کمر که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته‌اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده‌اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه‌دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف است زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در قلیانها و سینیها و نعلبکیها طلا و نقره اشکالی است و احوط اجتناب است خصوصاً از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله‌ای طلا و نقره در قسمتی که مجوف باشد و در سرمه که بدهان میگیرند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و آئینه‌ها و صندوقچه و آنکه ملبس باشد بطلا و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر کاسه قهوه را ظرف

طلا و نقره ظرف دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلی به طلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت به رو و زلف پسران ساده بلکه بی شهوت نیز و در این خلافی نیست ظاهراً میان علما و ایضاً حرام است بوسیدن ایشان به شهوت و از رسول خدا منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و بادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر که ببوسد پسری را به شهوت حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر او کند و منقول است که هر که ببوسد پسری را به شهوت لعنت کنند او را ملائکه آسمانها و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین [illegible] مشهور میان علما آنست که [illegible] نظر کردن [illegible] زن [illegible] عورت مرد [illegible] پوشانند [illegible] محرم اگر بالغ باشند [illegible] و عورت مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن قبل و دبر است و بعضی گفته اند که عورت مرد از ناف تا زانو است و بعضی گفته اند از ناف تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند نسبت به زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت او را نیز و تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید حتی عورت و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید بغیر عورت [illegible] و برعکس [illegible] محرم شده باشد این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظر میتواند کرد از زن محرم روی او و دستهای او و سر او و سینه او و ساقهای او و بازوهای او زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها موضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زنان نامحرم را بغیر رو و دستهای ایشان نمیتوان دید خواه به شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقاً و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و [illegible] خلاف است و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیه ایشان را بریده باشند خلاف است بعضی گفته اند که آنها خود را میتوانند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقاً [illegible] نیست و دوری جستن احوط است اگرچه بعضی اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصاً قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند به رو و دست او و بعضی گفته اند بر سر و گردن او هم نظر میتوان کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند به مردی که اراده [illegible] دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر [illegible] و در سایر بدن غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سوم مشهور آنست که جایز است نظر کردن به رو و دست زنان کفار [illegible] اگر از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر به کنیزک بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن به دختران کوچک و زنان پیر است که شهوت و لذت نباشد علی المشهور [illegible] ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شناختن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آنست که او را منع کنند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان [illegible] و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زن را نیز جایز نیست نظر کردن به مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی زنان به مجالس [illegible] می آمده اند و [illegible] می‌رسیده اند [illegible]

سیر گفته‌اند ایشان را منع نمی‌باید کرد و شنیدن صدای آن زنان اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و بعضی بالتذاذ و خوف فتنه حرام دانسته‌اند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پیش مرد آید به درشتی سخن بگوید و از نرمی و ناز و عشوه و سخن خوش آینده سخن نگوید و در وطی زنان در دبر خلاف است بعضی حرام دانسته‌اند و اشهر کراهت است و حرام است که ذکر را به دست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید اگر به دست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود بازی کند تا او را منی بیاید جائز است و همچنین اگر جماع نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود به دست زوجه یا کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر به بعضی از سائر بدن او بغیر فرج خلاف کرده‌اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرد با ... که در عروسی پاشیده باشند جائز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جائز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته‌اند برداشتن از آن جائز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته‌اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته‌اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دائم خواسته باشد و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی است میباید بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذر مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرام‌اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است در وقتی که شرائط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر او مادران آن زن و مادر پدر و مادر مادر او هر چند بالا روند و دختران آن زن و دختر پسر او و دختر دختر او هر چند پایین روند و آن زن حرام میشود بر پدران وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران و پسران و فرزندان او و دختر زن حرام مؤبد نمیشود تا با مادر او وطی نکند و تا عقد او هست دختر او را نمیتواند خواست و اگر از یاد رفته باشد دختر او را میتواند خواست و در زن بمحض عقد و بی وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه که پدر یا پسر وطی کرده باشد بر دیگری حرام میشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد جمع نمیتواند خواست خواه خواهر پدر و مادری خواه خواهر پدری یا مادری خواه بعقد دائم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده‌اند و مشهور آنست که ... میتواند خواست بعد از عده یا بعد از عده بائن و ... خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جائز دانسته‌اند و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و احتیاط در ... و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنا که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند او را حرام نمیشود و در زنا که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته‌اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته‌اند اگر زنا با عمه یا خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر با غیر اینها باشد باعث حرمت نمیشود و اگر کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته‌اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده‌اند و اکثر علما گفته‌اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر اینها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند بلکه اگر یکی را وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد ...

ذکر محرمات سببی و نسبی

و بانکه عقد در عده حرام است آن زن براو حرام مؤبد میشود و هرگز براو حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عدهٔ رجعی و عدهٔ بائن و عدهٔ وفات و عدهٔ شبهه و میان عقد دائم و متعه و در بعضی از اینها فی الجمله خلاف هست و اظهر آنست که در آن تفاوتی نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده را دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار براین دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود و آن زن بر زنا کننده و در دلیلش سخنی هست و در عدهٔ بائنه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد براو حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن براو حلال نمیشود و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کنند باینکه او را بخوانند بآن حرامی که پیشتر کرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضاً خلاف است در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هرچند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند بپسری که بعضی از ذکرش در دبر او داخل شود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد و مثل مادر مادر و مادر پدر او و همچنین هرچند بالا روند و بدختر دختر و پسر هرچند پائین روند و خالی از اشکالی نیست و بهرتقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشد یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و سندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن براو حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار زن را جائز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هرچه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هرچه خواهد و ملک یمین نیز میتواند باشد کسی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان نباشد حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهرش با او لعان کند حرام مؤبد میشود و از جملهٔ احکام عدل میان زنان است و از جملهٔ آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بی رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جملهٔ توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جملهٔ آنها لعانست که نسبت زنا بزوجهٔ خود بدهد یا نفی فرزندی که از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن براو حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولا فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرائط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار

است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جائز نیست و لقطه و مسائل نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع
و مساجد و مدارس و طرق و سائر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبائح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و
محرمات ذبیحه بخلاف بسیار هست از چهارده تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است
و در حلال بودن آن خلاف است دوم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سوم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم
نیست چهارم خصیه ها است و آنرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت
ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن
میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم
علباست و آن دو پی کشیده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دم کشیده است دوازدهم غدد ها و گرههاست
که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهاست که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزة
الدماغ است و آن غدهٔ خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد و تقریبا بقدر نخودی است پانزدهم حدقه
است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است و گویا مراد از ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی
از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت
را از ریشه بشوید بلکه باید اگر کنند بیرون مثل پی کشی که یهود میکنند هفدهم دو گوش دل است و در غیر پنج چیز اول که مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه
دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج
جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از متاخرین کله و پاچه را حرام میدانسته اند باعتبار آنکه آنها را غالبا با پوست می پزند و چنین
حدیث مرسلی با معارضهٔ عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون
استثنائی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت
شهادت خواهند داد و از برای شما گوش شما و دیده های شما و جلدهای شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته
اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که بدنی غدره انسان بخورد به تنهائی گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور
و بعضی گفته اند مکروه است و در حدش خلاف است و بعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش بدبو شود و با استبرا از جلال بودن
بدر می آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز
یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که
در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپا را اگر آدمی وطی کند گوشت و آن نسلی که بعد از آن بهم رساند حرام میشود
و واجب است آنرا ذبح کنند و بآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی اگر شیر خوک را بخورد
اگر گوشتش بآن نروئیده باشد و استخوانش بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبرا کنند
و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و
خوردن خاک و گل حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین بقصد شفا و شیرهٔ انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود و یا سرکه

شود و در غیر عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز
نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه‌ها که حق تعالی در قرآن فرموده است و لا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی
بر شما نیست آنکه بخورید از خانه‌های خود و بعضی گفته‌اند که مراد بخانه‌های خود شما خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر
دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اینها را ذکر کرده‌اند برای آنکه بالطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس
از برای مبالغه در حلیت ابنای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی
یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران شما و خلاف است در آنکه اجداد و پدران داخل اند مثل پدر پدر یا نه و همچنین خلاف است در آنکه
جدات و مادران داخل اند مانند مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران
شما و برادر و خواهر عام اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم
یعنی یا خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما اینها نیز عام اند از آنکه عمو و خالو پدری باشند یا مادری
یا پدر و مادری و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه یعنی یا آن خانه‌ها که مالک باشید شما
کلیدهای آن را و بعضی گفته‌اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال بنده از آقا است یا خانه کسی که آدمی امر او و ولایتی بر آن داشته باشد و ولی و وصی طفل
که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته‌اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از او است و از حضرت
صادق منقول است که مراد از این مرد است که وکیلی داشته باشد در مال و قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم
یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته‌اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته
اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق منقول است که فرمود بخدا قسم
مرد دست که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت
از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را در آستین مصاحب خود یا جیب خود داخل میکند که مال او را بگیرد گفت نه حضرت فرمود که پس
شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را
در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده است که صدیق
بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کنند استغاثه به پدران و مادران نکنند بلکه گویند نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده
و متفرق و بدانکه ظاهر این آیه آنست که آدمی از خانه‌های این جماعت مطلقا چیزی بتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما تقیید کرده
اند این حکم را که با آنکه اگر علم بعدم رضا مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده‌اند و بعضی [illegible] کرده‌اند که باذن ایشان
داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته‌اند که جایز است خوردن از چیزها که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و [illegible] بسیار بعید
است گویا از برای آن این تخصیصات کرده‌اند که بنای حکم را بر این گذاشته‌اند که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و لهذا [illegible]
ظاهر حال از این خانه‌ها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را [illegible] تمام [illegible] کرده [illegible] جایز است
رخصت طلبیدن [illegible]

از خداست و او عالم است بمصالح عباد و آیه مطلق است که شامل است از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه علیهم السلام منقول است که باکی نیست خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از باب رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ بخورد یا در سفری گله گوسفندی ببیند و تشنه باشد و از شیر آنها بیاشامد و این توسعه‌ایست که حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل و صدقه از خانه زوج خود و اول فرزندان از خانه پدر و مادر و از خانه فرزندان پس اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد و شرائط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از عدالت است و اگر اجماع متحقق شود بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تصدیق در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند بخورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه که کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز کردن و خوابیدن در فرشهای ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآبهای ایشان و سائر تصرفات در اموال ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سائر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوه یا صحرا و گیاه یعنی انچه در صحراها مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانچه متواتر است از حضرت رسول که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی یتیم مال ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری خود و اجرة المثل را بردارد و در مشهور میان علما آنست که جائز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سائر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جائز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن بغیر از خدا یا رسول و ائمه هدی حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبت طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و مو کندن بر میت ایضاً مشهور حرمت جامه چاک کردن است مرد را بغیر از پدر و برادر و زنان را از برای شوهر و سائر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را بر پدر و برادر و روایت معتبره وارد و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جائز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دوا کشیدن و میل در آن تراشیدن و امثال

اینها با شما بایست احتیاط و غیر یا ذوق را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند
بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کنند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر
یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن خواه مرد و زن خواه خویش خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم
و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از
حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و میان ایشان جامه نباشد
بی فرجه و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر با پسر و پسر با دختر و دختر با دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند
از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب
ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست
که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن
و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش کراهت باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت
طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حقتعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده
اید داخل مشوید در خانه‌های غیر خانه‌های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید به
گفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکنید که خبردار کنند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنجا که گفته
اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت دهند داخل شود و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت
گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه‌ها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر
گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه‌تر است از برای شما و خدا بکرده‌های شما دانا است بر شما گناهی نیست که داخل شوید در خانه‌هایی که محل سکنای
مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در اینها تمتع از برای شما هست یا متاعی از برای شما است که از برای خریدن گذاشته اند که بخرید و
خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان خانه‌های اکثر مردم که قرائن اذن در دخول آنها باشد از اینها حکم داشته
باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دوم حذر میکنند و در سوم اگر خواهند
رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده بر میگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حقتعالی
فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها
و کاروانسراها است و آستانه‌ها و رباطها که در آنها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که نهی کرد رسول خدا
از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خواهد شود و پسر هرگاه خواهد داخل خانه پدر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است
که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد
او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی بر رفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضاً
بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشد و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد

داخل نشود در خانه او بی رخصت خواه شریک خانه‌اش باشد یا نه و سایر معاشر مگر با اذن ایشان و سلام کند خصوصیت نمی‌پسندند و سلام طاعت خداست و حق تعالی
فرموده است ای گروه مومنان باید که رخصت طلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده‌اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در شب
و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه‌های خود را میگذارید که بخواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آن هست که خود را
خواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان گناهی اگر رخصت طلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر بر یکدیگر بعضی از شما بر بعضی که احتیاج دارند
چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات احکام خود را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت طلبند در همه اوقات چنانچه رخصت
می‌طلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است احکام و فواید بسیار از آنها مستنبط
میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده‌اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته‌اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی
از فواید را باید که در اینجا بیان کنیم اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت طلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد کنیزان
و احادیث با نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته‌اند غلامان اند و حدیث زراره در تحیت است بر آنکه مراد غلامانند و بس کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته‌اند
غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این حکم است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب یا بر تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند
بر آنکه غلامان نیز مانند اطفال محرم باشند و اقلا فرقی میان ایشان و آزاد نباشد و موید قول جماعتی میشود که غلامان خواجه سرایان را محرم میدانند سوم آنکه تکلیف
اطفال با ممیزان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته‌اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را امر بر این بکنند و آنکه فرموده است
باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته‌اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت با ایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر
طفل صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته‌اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در هر یک مظنه کشف عورت اکثر است
اما پیش از نماز صبح برای آنکه وقتی است که از خواب بر میخیزند و جامه‌ها را میکشانید و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین در وقت ظهر وقت قیلوله است و جماع با یکدیگر را اند
بعضی از جامه‌ها را همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته‌اند در این اوقات جماع میکرده‌اند که نماز را با غسل بکنند
جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت طلبد در سه وقت عورت
هر چند خانه او در میان خانه تو باشد خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت اند طوافون علیکم تاکید و تعلیل است
از برای آنکه در غیر آن سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شغل ایشان احتیاج دارند به شما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت طلبند
کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیت پس تحیت کنید بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و دانا است و از برای آن
این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته‌اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند
هر عادتی که در این داخل است و بعضی گفته‌اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این است و بعضی گفته‌اند مراد عطیه و بخشش است
تا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که امر در خصوص سلام است یا سلام و دعا و اکرام را شامل
است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسین یک گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کردند
بسبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب نموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که رد

جواب آن بنا بر مشهور واجب است مانند رد سلام و اخبار و احادیث بسیار است در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتی است که سلام کننده
مؤمن باشد و رد به مثل در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوئی و علیکم السلام و رحمة الله
و برکاته تحیت با حسن کرده و این نهایت سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند که تحیت با حسن برای مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی
نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت
فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک صحابه گفتند یا رسول الله
از برای اول و دوم زیاد کردی و از برای سوم زیاده نکردی حضرت فرمود سوم چیزی از تحیت از برای من نگذاشت پس مثل آنرا بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است
و جواب مثل آن واجب است و تحیتهای دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز تحیتها انشاء الله مذکور خواهد شد و بعضی از علما گفته اند اگر بگوید السلام علیک
یا علیکم السلام صحیح است و واجب است و ابن علامه رحمه الله گفته است که اگر علیکم السلام بگوید جواب مثل واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام
است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده‌ها
است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنحضرت جواب او گفت و میگوید علیک السلام و تحیت خلاف کرده اند در سلام و سلاماً و السلام و سلام
علیک و سلام الله علیک ما بقول ابن ادریس آنست که در هیچ یک از اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل همه اینها است و وجوب رد ظاهر
است سوم خلاف است در آنکه آیا تعیین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر قول علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد
بگوید علیک السلام و اگر واو را عطف کرده بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس باشند و یکی سبقت کند بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب
سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی دیگر را اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافی است و این قول اظهر است چنانچه
در سند ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافر بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم
ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبر است و اخبار بسیار دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجب
است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوی اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است یعنی پس چون یکی رد کند از دیگران ساقط میشود اما شرط است که
آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخصی خاص باشد او باید جواب بگوید بجواب دیگران ساقط نمیشود و
مکروه است کسی که بر جمعی داخل شود و مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مستحب است سلام بر همه باشد خلاف است که رد کردن صبی ممیز
از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است ظاهر آیه وجوب
است ششم مشهور آنست که وجوب فوری است پس اگر تأخیر کند گنهکار است و بعضی گفته اند که تأخیر را بسیار نکند که عرفاً جواب نگویند و اکثر علما گفته اند واجب
است که جواب سلام را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و تقدیراً اگر کر باشد و بعضی گفته اند که اگر شنیدن میسر نباشد و بعد از آن بداند
شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که بشنوانند تا نگوید سلام کردم و جواب نگفتند شاید سلام
کرده باشد و ایشان نشنیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام نگفتند و علما گفته اند که اگر کسی از پس دیوار
یا پرده بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا پیغام بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و در نامه یا رسالت یا پیغام
بعضی از علما گفته اند واجب است جواب و بعضی از ایشان ترجیح داده است که اگر بنامه رسد بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد
از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند از دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست و سنت است

مؤلف گوید که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب نیست و در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هرگاه یکی از شما از مجلس خود برخیزد باید وداع کند ایشان را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی
شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع
کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا بآنها نکرده است و دور نیست که از برای استحباب آن با ملاحظه تسامح در ادله سنن بر آن توان کرد و بعموم آیه
استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد ششم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبیه بنا بر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متاخرین این مذهب را نفی کرده اند بنا بر آنکه دلالتی که
حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده اند
که رسول سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیرالمومنین سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زنان جوان سلام کند و میفرمود که میترسم خوش
آید مرا صدای او و بیش داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام
میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلاف است که جواب بر او واجب است یا نه و ظاهر
وجوب است در جمیع این صورت نهم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث
بر نهی وارد شده است اما اگر احتیاج بنا بر تقیه یا جهتی داشته باشد حرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید سازد بغیر ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده
است که گفت عرض کردم خدمت حضرت کاظم که اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی آیا بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود که بلی اما دعای تو او را نفع نمیرساند و ایضا از
بسند حسن کالصحیح این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او یعنی کافر که گمان کند که از اهل ایمان است و بعد از
سلام معلوم شود که ذمی بوده است جوابش بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا تعالی یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح
ترا یا اطال الله بقاءک یعنی خدا تعالی دراز کند بقای ترا و اگر در سلام ابتدا کند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است
که رسول فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق منقول است
که حضرت امیرالمومنین فرمود که ابتدا نکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقول است که اگر
یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم میشود که
کفار را سلام ابتدا السلام علیکم نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا علیکم یا و علیک و علیکم
با واو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از علما بدون واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام بر تمام ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان
بر یکی از اینها که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است
از حضرت امام رضا که بحضرت صادق گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود که میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو
در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردیم که ملاقات میکنیم با ذمی یا مسلمی مصافحه میکند فرمود که دست خود را بخاک یا بدیوار بمال
گفتم مصافحه با ناصبی دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوید و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست
خود را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر
علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند دهم در سلام و ابتدا السلام فضیلت
و ثواب بسیار وارد و اخبار بسیار وارد شده در باب آن و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

لهذا اگر کسی ابتدا بسلام نماید اولی است بلکه از رسول و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده سلام
کننده و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول منقول است که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار
در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول خدا فرمود
که افشای سلام آنست که بخل نورزی بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی
بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید
جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند
و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که سلمان میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای
ظالم ترک سلام نکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد
روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال
از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که بیاید بنماز جمعه و
کسیکه در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست
در هنگام مستی و بر کسیکه صورت تماثیل میسازد و بر کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم
پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش که شش کس اند که بر ایشان
سلام نباید کرد یهودی و مجوس و نصرانی و کسیکه بر غائط نشسته باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش
بزنان عفیفه گوید و بر آنها که بفحش طیبی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که شش کس اند
که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط می نوازند
و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند و شاعر و ایضا از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود
و نصرانی و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر
مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گزارنده زیرا که نماز گزارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است
و جواب او واجب است و نه بر کسی که سود خورنده و نه بر کسی که بر غائط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه
فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار است و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شطرنج باز وارد شده است
و راویان این احادیث اکثر عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی
از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جواب او واجب نیست و این احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتواند کرد و اگر سلام کند
مسلمان جواب او واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه آخوند
ملا احمد رحمه الله سره را احتمال داده است و کراهت سلام کردن در حمام وارد شده است در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام
سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف وارد شده و بعید نیست که احادیث نهی محمول بر
تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و بر کسیکه تغنی و خوانندگی کند و بر کسیکه از روی

لهو و لعب بازی کنند و کبوتر پرانند و بهر کس که مشغول معصیتی باشد و در کلام غیر از نماز پدر و مادر نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کنند خوب باشد و گفته‌اند
بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند که ساقط می‌شود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است
زیرا که واجب ساقط نمی‌شود بسبب اشتغال بمندوب بلکه اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول
گرداند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب کند اگر رد نکند و این قول علامه است ره و ضعیف است و در آداب سلام سنت است که سلام
را بخطاب جمع بگوید چنانچه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس‌اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد می‌باید کرد و هر چند
یکی باشند اول در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد دوم مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم سوم مردی
که دعا از برای مردی بکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبین اعمال و غیر آنها هستند
آدمی باید قصد همه بکند یا آنکه می‌باید سایر مومنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب
مذکر واقع شود و اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است بهتر است و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم
آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است
و باید زیاده بر رد سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر معتبر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین ع گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته
و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز نکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت
و مستحب است سلام سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و بر الاغ
سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر بر بعضی از ایشان اکتفا کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت
رسول سلام میکرد بر اطفال و از جمله آیات است که فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة
یعنی هرگاه داخل شوید بر خانه‌ها پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت در دنیا و آخرت
و طیبت و پاکیزه و موجب طیب و سرور نفس شود بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آنخانه است که با ایشان
بمنزله جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت
صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است
چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون نزد آنحضرت می‌آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت
اهل جاهلیت بود پس حقتعالی فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی و هرگاه آیند نزد تو تحیت میگویند ترا با تحیتی
که نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است
بگوئید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام
مرد است بر اهل خانه در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او گویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت
صادق روایت کرده است سوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون کسی داخل خانه خود شود و اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند و اگر

کسی نباشد بگوید السّلام علینا من عند ربّنا و بعضی از علما چنین گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قصد کند ملائکه را که با او می باشند و بسند حسن متصل السند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید السّلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السّلام علینا من عند ربّنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیّاک الله بالسّلام بگو حیّاک الله بالسّلام و احلّک دار المقام و از حضرت رسول منقول است که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و در حدیث هم ظاهر وجوه بسیار وارد شده است با احادیث معتبره و مکلف به فسلموا علی انفسکم نباید کرد و بنابرین دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا یا آنکه بگوید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است چنانچه خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که بلفظ کند رد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا باطل است و بعضی گفته اند مطلقا باطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از افعال نماز را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در رسائل ذکر کرده ایم و حکم به بطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریت که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد و جواب هم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب سلام مثل آن باشد و جایز نیست جواب علیکم السّلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب است و متابعت مشهور اولی است و احوط و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد کافی است و اگر سلام کننده علیکم السّلام بگوید بعضی گفته اند جواب واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه درین مسئله تردد کرده و اگر جایز باشد جواب و آیا واجب است یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست و بنابر وجوب آیا متعین است سلام علیکم در جواب یا مثل جایز است ظاهر عبارت محقق دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است و ابن ادریس تخییر دارد و قول تخییر خالی از قوتی نیست یا نه و هرگاه تحیات دیگر غیر سلام در غیر حال صلوة بگوید مانند تحیت صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه و ظاهر کلام اکثر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا السلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام نگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسد باشد کمتر است اگر چه متابعت سنت قرآن بهتر است و اگر این عبارت را کسی بگوید در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی یا با لحن بگوید مثل سلام علیک یا سلام علیکم و امثال اینها و ابن ادریس و محقق طوسی گفته اند جایز نیست و او را جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او اگر مستحق دعا باشد و بقصد دعا کند نه رد سلام منعی نیست و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید و کند مثل آنرا و نگوید علیک السّلام از برای آنکه عکس قرآن است چه حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السّلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود لیکن علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر بقصد تحیت بوده است جایز نیست رد بهمان لفظ و به سلام علیکم برای عموم آیه و اگر بقصد تحیت نبوده جایز نیست و در جواب دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد بقصد دعا کند نه رد سلام و مخالفت رد او غایت اشکال است و جواب از رد و بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بحیثیتی یا بغیر گرفتار شود اعاده نماز کند خواه جواب بگوید خواه نگوید و هرگاه کسی سلام کند در اثنای نماز شود آنست که جواب بگوید ...

نشنوند که به کسی که با او نشنوند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق رحمه الله آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آنست که در غیر نماز باید که بشنوند یا اشاره بکنند که او بفهمد
که جواب او گفته است و اقتصار به دلالت بر علم وجوب شنوانیدن بیک مرتبه مشابهت محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه
آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود و ثواب رد او داشته باشد
و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد و بحث سیم اگر کسی جواب سلام را بگوید و در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی
گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله
بسط دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل
هبه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسبت بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض آنرا دادن واجب نیست
و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آنرا بدهد و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که هبه پست تر نسبت به بلند تر
مقتضی عوض است و میباید اقلا مثل آنرا عوض بدهد تا عوض ندهد تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست
که کسی که چیزی می بخشد یا بشرط عوض میکند یا بشرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود
و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه آنچه
شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند کرد و اما آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست
و میتواند قبول نکند و فسخ کند هبه را چنانچه متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر بر مقداری یکدیگر متفق اتفاق
کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت
موهوب در وقت قبض موهوب باعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است که متهب واجب است وفا بشرط
یا مخیر است در آن و در بعضی فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غائط
و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حائض را مس کتابت قرآن و مس اسمای خدا و انبیا و ائمه را نیز حرام دانسته اند و حرام است
ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن
در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه حضرت رسول خدا و ائمه هدی نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسما شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن
جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند که حرام است تادیب کردن کودک و غلام و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه
تازیانه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بنده مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد او شده باشد زننده را کفاره نیست
بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب
می تواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول می تواند کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله
محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر تجسسی حرام است خواه بالاصاله تجسس باشد
یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان و رفع ظلم کردن از

ایشان

ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواندن شعر و نقل کردن
و گوش دادن و همچنین جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و کرم شده تا سر
نشود مرد در آنجا نشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابوالصلاح حلبی و کفاری از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن
و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات
قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات
و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار کردن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن
از انتفاع حالی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و طلا زینت کردن سلاح حرب
و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای غیبت
و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا به رای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهه ها
و قبیح در اداء اهل ایمان میکند یا بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بغیر علم یا حاکم و مفتی علم بر آن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور
واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده و قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جاکردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل
یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری
کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل دادن مرده و تجهیز ایشان و بر داشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان
و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن اینها
همه حرام است و حرام است لواطه با پسران و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در زیر یک لحاف و وطی جمیع بهائم و طلب نمی کردن
پست و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفسا
تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا غسل نکند و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره ندهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء رحم نکند
و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا یک حیض او را استبراء کند
و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد همیشه بر او
محرمات نسبی و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابقا بر سبیل اجمال ذکر کرده بودیم اعاده ننمودیم و آنچه در این ابواب
ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون در زیاده از دیگران در این باب اقتصار کرده است و محل قبول او غالبا با احتیاط اقرب است
کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و قلیلی است از بسیار که تکالیف متعلقه در هر جا و در هر باب بسیار است و مقتضای
آنها در مجلدات بسیار بیان میشود و مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرامی است و اگر موجب بطلان باشد
کرده الیست و قریب به هزار مستحب از مندوبات در کلام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن هر واجبی را در محل خود بجا آورد
و اجتناب از ترک آن حرام است و مستحبی را اگر بجا آورد ثواب کند یا اگر با عنوان وجوب بجا آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکاة و حج و سایر
و هر چه آدمی میبیند هزار حکم با آن متعلق است و اصلا یا مباح یا مکروه یا مستحب یا واجب یا حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه

چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوت دادن بر وجه سداد و حفظ حرمت ایشان کردن و تعلیم ایشان
بلند حرف نزدن و بی ادبی با ایشان نکردن و نگفتن و اگر دشنام دهند و نزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوت
دادن و ضرر بایشان نرسانیدن که باعث عقوق ایشان شدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات
و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوت دادن و خدمات شاقه
نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و اجتناب از اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن و در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار
جماع کردن و سایر حقوقی که تفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکلیف
شاقه بایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه را از زمان و حق همسایگان را رعایت کردن
و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیر مایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش
در وقت حاجت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حقتعالی میفرماید که پس وای و ویل از برای نمازگزارندگانی است که از نماز خود غافل
اند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقولست که ماعون قرضی است که میدهی و معروفی و نیکی است که میکنی
و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت که ما همسایه ها داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را می شکنند
و فاسد میکنند آیا بر ما باکی است که بایشان ندهیم حضرت فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانی است که در خانه نگاه
میدارند و واجب است که کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقت شان بار نکنند و لعنت نکنند و در روایتی وارد شده است که حقتعالی زنی را عذاب
کرد در باب گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از
خانه بیرون رود در معاشرت با دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و براه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث
آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق علما و مصاحبان و حد و قاعده برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آنها سلوک با اهل ذمه و ترک
و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بایشان
و گمان بد بردن بایشان و تعصب اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و لنگ شدن سقا
و بیجرم کردن و دشنام دادن و فحش گفتن بی سبب شرعی کسی را زدن و تجسس خلق کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن
مردم و فتوی بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب معاصی شدن و امثال اینها که بر
هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و عداوت
نگرفتن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد و خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان
کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلم کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بجون برسد و در
تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است
و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مومن دیگر جایز است
و در سوگند تا ممکن باشد باید توریه کنند مثل آنکه مال مومنی نزد مومنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند و او سوگند یاد کند که مال او نزد من
نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر جایز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او را در قرآن مجید

وستاده و تحقیق در بیست حضرت رسول و ائمه علیهم جایز است از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در برابری از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد
و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه بکند و نماز بگذارد و گفتن با ایشان و گفتن را نخواهد بگذارد حیا کرده در حضار کرده یا تقیه بکند حیا کند که عار
کرده مستحق باید کرده مستحق ثواب که آدمی را چنین بلیه مبتلا کند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و مسح بر موزه و سکرات
نمی باشد و در مسح بر موزه و در ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است به سبب احادیث را تاویلات کرده اند و اگر منحصر باشد در اینها اکثر علما تجویز
کرده اند و احادیث بسیار به عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و جمله در رعایت تقیه اشکال است و دروغ گفتن که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است
با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شخصی وارد شود و جمعی آمده و او را باز میدارند و میگویند بگو در خانه نیست دروغ مخصوصی را قصد میکنند خالی
از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال میکنند در قیامت مگر
سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس کند به هر یک خیلی بگوید و دیگری گفته است
بگوید یا کسی که وعده با اهل خانه خود بکند و وفا بآن نکند و بعضی گفته اند که دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مومنان باشد جایز نیست
گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر آنکه شرط کنند در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند به عدم جواز
مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفا بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان
همنشینی نکنند و مستحقات و واجبات و مناهی درین رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در حالتی از احوال تکالیف بسیاری بر آدمی هست در گفتار
و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم
و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و لواط و شراب است و امثال اینها
پس آدمی باید همیشه مستیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند تا داند که موافق رضای الهی است بعمل بیاورد
و اگر بغفلت از و خطایی صادر شود و متوجه تلافی و تدارک آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره
به بعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه از تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام
یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل به اینها متعلق است و هر یک یا نحوی که هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المومنین بر منبر فرمود
ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید بعد از آن متوجه تجارت شوید به درستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد
و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق به هر یک
از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر کسی محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود به تقصیر کرده باشد
معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و لقطه و عاریت و مضاربت و امثال اینها در همه
حال حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و در رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیمه الهی
متعلق است باینها و به مخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح
و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را از هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اصول بسیار است با حقی که بعد الست میان ورثه
قسمت کرده است واجب است عمل بآن احکام و کسی که مخالفت [illegible]

و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معاندت حق بحول توقع و تعصب بسیار بدعتها گذاشت که تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام
دین با پیش در باب و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهیست ظاهر شد که جمیع ابواب فقه که کتب علما در بیان حلال و حرام
خدا و احکام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره به بعضی از آنها بود تا
طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است بغیر استعانت بجناب مقدس الهی
میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حتی پیغمبران که متقی و پرهیزگارانند هرگاه خیالی از خیالات
شیطانی ایشان را عارض میشود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان بتضرع و بکا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا اگر چه واجب است که باید همه را
بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحد و تعزیرات تادیب کنند ولیکن بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و امر نمودن
بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم
ما را رد کرده است حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست فصل دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد
و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است اول بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که کفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است
آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست
که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولایی سالها تضرع
و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول میشده است و ایضاً اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را
سیاه میکند و از ساحت قرب حقتعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث
استیلای شیطان و جرأت بر گناه میگردد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسیار است که باعث
نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حقتعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شماست و خدا از بسیاری عفو میکند
و حضرت صادق فرموده که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی
گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار
و توبه از آن نکند و از حضرت صادق منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستیکه کسی مرتکب گناهی میگردد و پیوسته در دل او
اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضاً فرمود که هیچ رگی
نمی جهد و پایی بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً
فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا از کسی
نمیگیرد مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقولست که در دل بنده مؤمن نقطه سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناه
میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاد کرد زیاده میشود تا آنکه آن سفیدی را میگیرد و آن آدمی هرگاه
باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر برنمیگردد و ایضاً خلاف است در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا بار دیگر توبه از آن

واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح تا همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه توبه اول عقاب را ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم تا همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که علما اند که گناهی منفک نمیشوند بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یک جزو او نیز خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بهم میرسد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست که باین قائل باشند، سوم خلافست میان متکلمین که آیا توبه از بعضی صحیح است که از بعضی گناهان توبه کنند و از بعضی نه یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کند تا توبه اش از بعضی درست باشد، و بعضی گفته اند صحیح نیست و خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه از بعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضاً خلاف است در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند و حق آنست که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلافست که آیا توبه از گناهان مجملاً صحیح است یا می باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اظهر آنست که مجمل کافی است خصوصاً وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد، سوم در معنی توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهان است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر بدن میرساند توبه نیست و باید در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجاب اند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را که یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بوده، دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند، سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد این امور بترتیب حاصل میشود و گاه است که بمجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرائط عبادات در آن معتبر است و عمده شرائط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق آنست که یکی از این دو غرض منظور ایشان باشد بلکه نسبت باکثر خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی بروایت معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی شراب سر بمهر بهشت را بکام او برساند و ممکن است این تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد، چهارم بیان انواع گناهانیست که از آنها توبه می کنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان

بآن امر نکند و لیسا باشد که مخیر باشد میان آنکه ایشان بآن بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره
واجبست با قدرت بر آن که ایشان بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام یا نایب
او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه
رفع گناه از و میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از و ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از و
ساقط میشود و مستفاد میشود از آن که کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت
باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین
منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناهی
آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی
که آمرزیده نمیشود مظالم بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سوم گناهی است که خدا بر
خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود می ترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید داریم و از عقاب
او می ترسیم مؤلف گوید که یا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل
دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست
که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد وارث او در هر طبقه قائم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او
را نیابد باید که از جانب او تصدق کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او و بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکرده
بمیرد و بماند تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایتی صحیحی
از حضرت صادق در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث طلب الحق خواهد کرد اگر چه بامام منتهی شود و بعضی گفته اند
حق خدا است و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق را یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود
تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند
و او را از آن اعتقاد باطل بر گرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا آنها را که ببدعت او گمراه شده اند
بر نگرداند توبه او مقبول نیست و اگر عمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تمکین تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند
مثل آنکه بگوید بپسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی را از کسی
بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است
عالم باشد که این فعل از و صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کنند و اگر نداند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه
بعضی گفته اند که حقی است از شخص و اسقاط نمیگردد مگر بآنکه او اسقاط کند و خواجه و علامه و اکثر علما قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث
تجدید اذیت او میشود و موجب عداوت و کینه میشود و اگر مجملاً ابراء ذمه از او توانند طلبید بطلبند و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله
با زن شوهرداری حق الناس در آن هست و اگر غیبت کسی کرده باشد در آن نیز همین حکم است و کلینی از حضرت صادق روایت
کرده است که کفاره غیبت آنست که [illegible] از برای او استغفار کنی اگر غیبت او کرده باشی هر وقت که او را یاد کنی

حمل کرده‌اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از او طلبد زیرا که ضرر غم و الم را باو رسانیده باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود و از برای خدا عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنست که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کسی نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا در مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه آیا اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگر اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار استفاده میشود که شرط باشند و این احوط است پنجم در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجب است بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجبست بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز می باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدری ساعتی اگر بشصت دقیقه قسمت بکنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمی تواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را براینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که بتسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد و عمر در دست میان دو خطر عظیم است که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه بسته شود و بسبب آنکه حق تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت کنند و یکساعت کنند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید یکی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید بملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالح بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتهای تو نیز تمام شده است ساعت نمانده است پس در توبه برو بسته شود و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یاس بچشد و نا امیدی بر او مستولی شود و چنان گمان کند که عمر خود را ضایع کرده است پس گاه باشد که در این احوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک و خطر دوم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع شود و زنگ و طبع در دل او

که قابل صیقل نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را اگر بر آینه بدمند چرک میگردد و چون مدتی بر اینحال بماند و آنرا جلا ندهند در جرمش فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه در آن بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زائل میگردد و اعاذنا الله و سائر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در جهنم یا بهشت ببیند یا رسول خدا و ائمه هدی را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ یکی از ایشان حاضر میشود و میگوید بدرستیکه توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه را قبول میکند تا وقتی که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح از انگشتان پا و بتدریج و بتانی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مدت تواند که رو بخداوند خود گرداند و وصیت و توبه را ثابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند که توبه اش مقبول نباشد و از هر چیز حلیت طلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبانش جاری باشد و عاقبتش نیکو گردد و خلاف کرده اند علما در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده بعد از آن ذکرش را ببرند پس توبه کند و عزم کند که دیگر عود بزنا نکند و اگر قدرت بر زنا هم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و وجهی هست تا تخییر و اگر مرضی مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدا نیست بغیر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایشان ایمان آوردند بعد از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و بهره دادیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورده بخدا و اقرار کرده بیگانگی او حضرت فرمود برای آنکه ایمان آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نشد آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است در جای دیگر که روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را ایمانش که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد و پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و فساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و تنها از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی
خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت او از زمین مگر چهل و چهار روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه
بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود ایشانند آنها که
قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و
آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا
طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات را که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب
از مغرب طلوع کند **ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دائما پشیمان شود از گذشته و عزم کند
بر عدم فعل در آینده و بالای رتبهٔ آن تا بجائی که درجهٔ پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغة روایت کرده است
که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند میدانی
که استغفار چیست استغفار درجهٔ علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است
دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سوم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی
و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم
آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که بر بدن تو از حرام روئیده است که آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد
و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که او را چشانیده حلاوت معصیت
و پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند
از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یک
سال بسیار است شاید که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود
یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه
امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باین که نسخ پیش از
فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و آنکه توبه کامل آنست که اقلا یک سال پیش از
مرگ توبه کند و در یک سال تدارک ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب
ابتدائی توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که توبه ریسمانی است
که خدا از برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بندگان و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را
از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه
قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطرهای

مخالفت است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خدا است و توبه اخص الخواص از گناهان است و هر یک از ایشان را مرتبه علمی است و در

توبه ایشان و نتیجه‌های ایشان ... مشغول می‌نماید اما توبه عوام آنست که باطن خود را به آب حسرت بشوید و پیوسته مجاهدت خود

باشد و نادم است بر گذشته و پیوسته باشد بر بقیه عمر خود همیشه خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل

و شکسته او گرد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعات خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و

استغفار کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را مهار

کند و بسیار عبادت و آنچه از عبادت از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار

کند و شب بالعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای عزوجل یاری بجوید

و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد و در شدت در غایت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین بیفتند زیرا که توبه

موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست و حق تعالی ... باید که خدا امید

آنها را که راست گفته‌اند و بیاید دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر

نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز

دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند به کم

خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و پوستش نرم گردد از ترس ملک موت

و پوستش خشک شود بر استخوانش به تفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تائب

گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست و کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تائب نیست و کسی که توبه کند

و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را

تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و فرش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را

تغییر ندهد تائب نیست و کسیکه توبه کند و دل خود را گشاده و کف خود را فراخ نگرداند تائب نیست و کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند

و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست و کسیکه توبه کند و زیاده از قوت خود را از برای آخرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم باشد

او از توبه کاران است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده‌اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده‌اند

در معنی توبه نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در

روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست

که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را

فتنه‌ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن

هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار

باز عود کند در گناه و باز توبه کند چونست فرمود که گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا

توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر بارها گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن

باستغفار و توبه خدا را عفو میکند و عود میکند برای او بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات
زینهار که ناامید مکن مؤمن را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند
بآن گناه و بعضی گفته اند که توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن عمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای
خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زائل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است
بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که به پشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره
میگرداند و روح انسی را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از این کس می رانند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند
اگر دزدی بخانه در آید و مدتها آن خانه را بمعاصی متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب
باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بیرون
کنند بحیله آبادانی در نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرای بر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای
دزدیده را عوض نگیرد و بحالت اول برنمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطانی و مستی مثل خواهش
گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و
صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته
و ظروف و آلات شکسته و خانه های مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به نیزه و شمشیر آه
و ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او بیرون خانه در کمین نشیند و منتظر فرصت
باشد کی این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده
اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از خزانه ایمان
مسدود گرداند آنوقت شاید بحالت اول تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که
پیشوایان دین اند برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال
گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و حضرت داود علیه السلام آنقدر
گریست که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبارش باو رسید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این
مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست مقصد دوم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای
اسلام در آنچه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب
کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی باهم خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت
کرده است و الحال بمقتضای آن وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره
بثانی قائلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا
مطلقا واجب نیست و محض تفضل خداست بر این است که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و

ودر امم سابقه نیز چنین بوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که با آن گناه کرده بودند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمی شد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که حمد میکنیم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بسوی ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بترکد و خاک زمین بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه را از گناهان خود و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در میان اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر گاه چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که ترا خلق کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آنخداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر گاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین مضمون حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این والله محض ایمان است و ایضاً بسند معتبر صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت بدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمی دهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند

یا ابتنا را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری
در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنّا بالله و رسوله و لا حول و لا قوّة الّا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و بازگشتی
از معاصی و توفیق بطاعت نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست
که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چنین امری بخاطر تو خطور
کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است و اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این
در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمان است که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در
مذهب حق صاحب یقین شوی سوم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را
بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام منقول است
بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا مرگ او را در این حالت
دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه لغو میسازد آنچه را در خاطر او افتاده است
از آنکه آنرا آله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی بجز او نیست سوم آنکه این کلمه طیبه شیطان را مایوس از دفع وسوسه او
از گوینده این کلمه میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی
میگردد و بس و او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج
نمی تواند بود دوم معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد و حق تعالی بفضل خود از او عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند
حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام یا صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط
گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات
توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته
نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد
ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه
او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان پهن کرده ام تا جان بگلو رسد گفت پروردگارا بس است مرا
و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس
شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش خدا یک حسنه
برای او مینویسد و اگر بفعل آورد ده حسنه خدا برای او می نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او
نوشته نمی شود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست است میگوید بملکی
که نویسنده سیئات است و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی
میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة

العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه پس او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و
حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم
مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه افضل افراد است مذکور شده باشد و بسند
معتبر از امامزاده عبد الله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی سؤال کرد از دو ملکی که موکلند بجانب راست و چپ
آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها می نماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل
فضله است و بوی خوش مثل یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید پس ملک
دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست که این قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان
او قلم اوست و آب دهان او مداد اوست پس از برای او می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می آید پس
ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب
دهانش مداد اوست پس بر او می نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به
الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شئ قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است
یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می آمرزد از برای هر که خواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است
و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف است با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هرچه
در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه ها
و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد لمن یشاء شیعه است یعنی از
شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اگرچه باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعضی از آنها غیر اختیاری
است که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب احادیث ضعیفه نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در
وسع و طاقت آدمی نباشد جائز نیست و قبیح است عقلا پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند
پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است
و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار بخاطر آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است
آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب میکند
بر آن میکند با آنکه می تواند خود را از آن نگهدارد پس آن از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا
میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که
حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است
یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطائف نعمتهای خدا است بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله

و از جملهٔ آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال قلبیه قول حق تعالی است ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر و
الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همهٔ اینها سؤال کرده میشوند
و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که
بر زبان شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه دلهای شما کسب کرده اند و بتحقیق که دلها بآنچه کرده اند مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب
کرده است دلهای شما و از این آیات و امثال آنها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه می باشد و باز فرموده است و من یعظم شعائر
الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول روایت کرده اند که اشاره بدل نموده فرمود که تقوی
پرهیزگاری در اینجا است و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که کار قبیحی فاش شود در میان مؤمنان و محبت کار
دل است و آیات بسیار در کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است
پس چون معلوم شد که مؤاخذه بر آنها میباشد و جمعی بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند تحقیقش اینست که افعال قلوب
بر چند قسم است اول آنست که محض خطور ببال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد آن قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست
در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب
اوقات آن نیز نسبت بعامهٔ خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد یا اراده
فعل آن ندارد و یا نظر میکند به پسر صبیحی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست
لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست باآنکه بار دیگر از روی تعمد و قصد شهوت
نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر سبب عشق بی اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد
همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از عشق حضرت فرمود دلهائی اند که از یاد خدا غافل و خالی شده اند
حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سوم آنست که بعد از تصور معصیت و میل شهوت قلب باعتبار تاثیر شهوات
و غفلت عقوبات نفع عاجل در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی
میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل میگردد و حصول عزم گناهست که بعد از تردیدات و تفکرات بسیار بهم
و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عائقی بهم رسد که آن فعل را
براو متعذر شود پس بر محل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل و طلب
اختیار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر
اراده و عزم بفعل حاصل شود و فعل بعمل نیاید در وادی بسبب عائقی و مانعی یا از غایبی اخبار بسیار است که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست
و بعضی از علما به تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت او جز ترک فعل کند و نادم شود و از آن قصدی که کرده بود حسنه
از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عائقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برای او
نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول منقول است که چون
بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه بعمل آورد بنویسید مثل

آن و اگر ترک کند حسنه نویسید برای آنکه ترک کرده است گناه را برای من و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم بر نیات خود و ایضاً گفته اند با سید الهم کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بزنی کند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بنیت خود محشور میشود و دلیل قاطع درین باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکنند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و شاید که گفته است اول مخصوص و ممنوع است و حدیث سوم ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و سعی او بر قتل خود نمودن و آنها که قائل شده اند که معاقب می شود میگویند بر عزم سیئه معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مومنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکنند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقهاء و علماء و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده عفو فرموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهاست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و بنیت معصیت بدون فعل آن مواخذه نیست از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معصیت نموده است و مثال آنکه بعضی از اصحاب گفته اند که اگر آب مباحی را بیاشامد بگمان آنکه شراب است مشغول بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد هر چند امر دیگر هست که محل نظر است

اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانهٔ دیگری بیابد گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا امهٔ او بوده است
دوم آنست که زن یا کنیز خود را وطی کند و گمان کند که حائض است پس ظاهر شود که طاهر است سوم آنکه طعامی را از دست دیگری بگیرد و بخورد گمان
کند که ملک او نیست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او
بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ
بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که بعضی از جملهٔ این صور شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد
که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردد نیست
در آنکه نمازش باطلست زیرا که صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت مستلزم فساد نداند سوم در بیان نه امر است که حق تعالی از امت پیغمبر برداشته باسانید صحیح معتبر از
طرق عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بی التفات
از و صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بر آهوی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند
و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل
اینها نیست اما مواخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او لازم نیست
بلکه دیت لازم میشود و در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم در بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است از
مال خود و بعضی گفته اند اگر از آن کسی که معالجه میکند برائت ذمهٔ او بگیرد ضمان از و ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که
از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن کند در نماز از روی فراموشی اعادهٔ نماز باید کرد و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجدهٔ سهو لازم میشود سوم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار برین دلالت دارد و در
بسیاری از امور باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قائل شده اند مثل نماز کسی که
جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل
باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند و یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا
مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع
احکام و ادلهٔ عقلیه بسیار برین دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشد چنانچه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به
یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است
که از حق تعالی واقع شود و ممکن است دعا کردن بسبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد حق تعالی
ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و درین امت
حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است و درین حدیث ظاهرا همین معنی مراد باشد پنجم چیزیکه مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار از جانب
خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتیکه لقمه در گلویش بند
شده باشد و مانع دیگر حاضر نباشد تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بعدم
جواز تداوی بحرام خصوصا شراب حتی سرمه کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکری بچشم بکشد حق تعالی از آتش میلی بچشم او

بکشند و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی هیچ حرامی را دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی به مسکر را مطلقا جایز نمی دانند بلکه سایر
محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خوردن باشد یا از قبیل غیر او مانند کسی که احتیاج بجهود و ترسا داشته باشد یا دیگری او را مجبور گرداند در ماه رمضان
و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات نیز زیرا که حق تعالی فرموده است
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در
بعضی از روایات وارد شده که باغی آنست که خروج کند بر امام و عادی کسی است که به راه زنی رود و بر اینها میته حلال نمی شود و در روایات دیگر
وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمی توانند کرد و در حدیث
دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میروند نه برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق بخورد
نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که باکراه حلال می شود هفتم طیره است و آن عبارت از تأثر
نفس بفال های بد مثل آنکه در میان عرب تطیر می کرده اند در وقتیکه بسفر میرفته اند مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند
و اگر از جانب چپ ایشان میآید بد بوده و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند
بفال بد میدانند و آنچه درین حدیث وارد شده است که طیره درین امت نمی باشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد
اگر کسی اینچنین امری بخاطرش رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متأثر نشود حق تعالی بر آن مواخذه نمی فرماید و کفاره اش آنست که
توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد
از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری
که روایت کرده اند برای دفع ضرر آن سوم آنکه مراد رفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر علما فهمیده اند و معنی
ازین حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف
باشد و نفس از آن متأثر شود ممکن است تأثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشأن آن نکند اثری نمی کند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است
و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از آن پیغمبری پس هر که پست تر از وست تفکر و وسوسه
در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمی فرماید حسد خود را و بهر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه شیطانی باشد که
حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده می شود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مواخذه
نمی فرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند بآنکه قدح کند در ایشان
و در شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و حکم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که نهایت
حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنها است دوم آنست که مراد تفکر و وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در سبب
خلق اشیاء آنکه خدا را که آفریده است و که ایجاد کرده است و در کیفیت و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در سوره
گذشت سوم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت و خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار
اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی می باشد و اینها همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس
و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت دیگر از ابن بابویه این تتمه هست مالم ینطق بشفة یعنی مادام که تکلم نکند بلب و

و درین مقام یعنی اول ظاهرتر میباید فهم حسد است و اوام که ظاهر نه کنند بزبان یا بدست و ازین حدیث ظاهر می شود که حسدی که اظهار نکنند داخل معاصی نیست یا معفو است و این علامت مشهور است اما وسعت رحمت الهی نسبت است زیرا که کم کسی است که خود را ازین خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است که اوام که اظهار نکنند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش از و محال است شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذرها امر را از برای مردم بیان نفرماید در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمی کند و ایضا احادیث بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباد اند که منویسید گناهی بر بنده مومن [illegible] در وقت دلتنگی او و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از و امری صادر میشود در حالت غضب آیا خدا او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها دارند خاتمه در بیان خاتمه احوال عالم است بعد از انقضای عمر دنیا ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم زمین [illegible] آنگاه گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد بعد از این ابو البشر را و خلق کرد ذریت او را [illegible] بهشت از ارواح مومنان از روزی که بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد به یگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شوند آسمانها و فرموده است که آیا ماندیم شدیم و تنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم فرمود که چون حق تعالی فانی گرداند این خلق را و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه می کند عالمی بغیر این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق می کند زمینی بغیر این زمین که ایشان بر روی

آنها می باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو آخر این عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره خود ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب به نفی و اثبات نشده اند و منافات با ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ندارد اما بحدی نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت بردو انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمی کنیم و جزم بوقوعش نمی کنیم و در مرتبهٔ تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین بتائید رب العالمین در اول ماه رمضان در سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال و در هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران آن است که بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول مدرسهٔ امامیه که سالها است آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوهٔ خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکر آنرا بکفران مبدل نگردانند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین الاکرمین صلوة دائمة متوالیة

ابد الآبدین و دهر الداهرین

و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

و قد وقع الفراغ عن طبع هذا الکتاب المتین الهادی الی الحق المبین المسمی بحق الیقین اواخر شهر جمادی الاخری من شهور سنة ۱۳۰۳ ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها الالاف التحیة والاثنیة ببلدة لکهنؤ فی المطبع الجعفری الواقع فی نخاس حدید و لله الحمد

CALL No. { ۲۹۷۶۲ ف
ح ۱۲م
۲۵
ACC. No. ۳۴۹۲
AUTHOR محمد باقر مجلسی
TITLE حق الیقین

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.